

سپاس خدای را که توفیق گردآوری و تنظیم کتاب «عدل» از آثار شهید بزرگوار و پدر عزیزم حضرت آیة الله سید عبدالحسین دستغیب رحمه الله را عنایت فرمود و با این ترتیب، آثار آن بزرگوار در اصول عقاید، تکمیل گردید؛ زیرا کتابهای: توحید، نبوت، امامت و معاد قبلاً مکرر به چاپ رسیده است. آنان که از سالیان دراز با مؤلف شهید، سروکار داشته‌اند، می‌دانند که آن بزرگوار، بحث ماه مبارک رمضان را به «اصول عقاید» اختصاص می‌داد و چند روزی نیز پس از «توحید»، در «عدل» صحبت می‌کرد. سه دوره از این بحثهای چند روزه در سالهای ۳۴ تا ۳۶ یعنی نزدیک سی سال قبل در جزوه‌های یادداشت باقیمانده به دست آمد که بخشهای ده گانه ۲۲ تا ۳۱ کتاب را تشکیل می‌دهد. آخرین رمضان وبرکت بزرگ از ویژگیهای شهید بزرگوار ما این بود که به پیشنهادهای مؤمنین و افراد مورد اعتماد، گوش می‌داد بلکه خودش از آنها می‌خواست و مشورت می‌کرد

وسنت جدش خاتم الأنبياء را پیروی می نمود که در کارها مشورت
کردن است.^{۲۱}

(۱) - «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» آل عمران: ۱۵۹.

(۲) - «... وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...» شوری: ۳۸.

عدل، ص: ۶

طبق معمول، بنده هم نظر خودم را اظهار کردم و گفتم در مورد
اصول عقاید در بحثهای دیگر به اندازه کافی صحبت شده، اما درباره
«عدل» نکاتی است که هنوز باید تحلیل گردد و با تنظیم آن، اثر
باقی برای شما بماند. آن شهید عزیز، بدون تردید و تأمل پذیرفت
و بحث آخرین ماه مبارک رمضان عمر شریفش را به بحث «عدل»
اختصاص داد. این کتاب، حاصل سخنرانیهای مزبور می باشد.

تحلیل‌های سیاسی در ضمن بحث

از آن جا که اسلام، دین عبادت، عقیده و سیاست و دین جامع دنیا
و آخرت است، طبعاً از مسائل روز نیز غافل نخواهد شد، از این رو،

^۱ (۱) - «... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» E آل عمران: ۱۵۹.

^۲ (۲) - «... وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...» E شوری: ۳۸.

مسأله روز ما سقوط «بنی صدر» و شهادت بهشتی و یارانش و خرابکاری گروهکها و جنگ تحمیلی صدام بود.

در آن موقعیت حسّاس که بسیاری از مقدّسین ظاهرین هنوز نسبت به بنی صدر بی‌میل نبودند و بعضی از ناراضیها از افراط و تفریطهای تندروها زده شده بودند، آن شهید بزرگوار عنایت خاصّی داشت که مسائل روز را با گریز جالبی پیرامون بحث عدل مطرح کند و در این کتاب مکرّر به این موضوع برمی‌خورید. ناگفته نماند که به‌طور خصوصی که از ایشان علّت اصرارش را بر مطرح کردن این مسائل پرسیدم، فرمود: «هنوز حتّی بسیاری از نزدیکان من باطل بودن خطّ بنی‌صدر را نفهمیده و به او علاقه‌مندند»، لذا این قدر اصرار ورزید تا آنان را متوجّه اشتباهشان کرد و خطّ انحرافی را افشا نمود، لذا از جنبه سیاسی و تاریخی نیز این کتاب مورد توجّه خواهد بود. **کتاب جامع و کم‌نظیر «عدل»** کتابی به این جامعیت، جذّابی و روانی، پرمطلبی و متنوّع در بحث عدل، کمتر

عدل، ص: ۷

سراغ دارم؛ کتابی که به‌کار عالم و عامی بخورد و از مسائل مهمّ کلامی بحث کند و با زبانی ساده، مشکلترین مطالب را پیاده نماید،

بدون این که برای خواننده خستگی ایجاد نماید و با داستانهای متعدد از آیات و روایات، شرح مطلب را بدهد، نه تنها در جهت عقیده بلکه در اخلاق و تهذیب نفس و ارشاد به خیر نیز، کاستی نداشته باشد، به راستی که کم نظیر است. حتی بنده به عنوان کسی که چهل سال تقریباً شبانه روز با او بودم و ده سال مستقیماً شاگرد حوزه‌اش و حدود چهل کتاب از آثارش را با توفیقات الهی، تنظیم و تصحیح کرده و بر آنها مقدمه نوشته‌ام، گواهی می‌دهم که از بهترین و جامعترین آثار آن شهید بزرگوار، همین کتاب است. اینک برای شما خواننده عزیز، تحلیل مختصری از مطالب این کتاب را ذکر می‌کنم تا صداقت ادعاهایم روشن گردد.

چرا «عدل» از اصول عقاید شیعه است؟

از قدیم این سؤال مطرح بوده که چرا «عدل» از اصول عقاید شیعه شمرده می‌شود با این که علم، قدرت، حیات و کرم نیز از صفات خدا هستند و آیا غیر شیعه خدا را ظالم می‌دانند که عدل را از اصول مذهب شیعه می‌شمارند؟ پاسخ این مشکل را در بخشهای نخستین این کتاب می‌خوانید که آری، عدل مسأله اصولی است. از «عدل خدا»، نبوت، امامت و معاد پیدا شده و جبر و تفویض مردود می‌گردد و از

عدل خداست که مقدرات تکوینی، قضا و قدر درست پیاده می‌شود و در امور تشریعی و تکلیفی، رعایت حقوق بندگان خواهد شد. و از عدل اوست که در آفرینش موجودات، به هر کدام هر آنچه لازم داشته، عطا شده است.

عدل، ص: ۸

اما دیگران مانند اشاعره نه این که خدا را ظالم می‌دانند بلکه می‌گویند: «عقل ما کوچکتر از آن است که حسن و قبح را در کار خدا دریابد و ادراکاتش در این باره محدود است»، لذا وقتی عدل را در کار خدا شرط ندانستیم، به بعضی از عقاید سخیف مبتلا می‌شویم که از آن جمله اعتقاد به «جبر» است. وقتی عقل، تکلیف کردن و واداشتن و سپس عقوبت کردن را بر خدا زشت ندانست، قهراً قایل به «جبر» می‌شود.

نه جبر و نه تفویض بل امر بین الامرین

در بخش معظم از این کتاب، مسأله «جبر و تفویض» ورد آن مطرح شده است و با بیانی رسا می‌رساند که جبر، برخلاف وجدان است. وقتی هزار دلیل هم بیاورند که جبر وجود دارد، وقتی ما احساس می‌کنیم که اراده داریم و بر طبق اراده خویش کار می‌کنیم، هیچ

دلیلی قابل قبول نیست. از این گذشته اگر جبر باشد، چگونه خدا انسان را به کار زشت و می‌دارد و آن وقت زشتکار را عقوبت هم می‌فرماید؟ نکته جالبی که در لابلای این کتاب می‌خوانید، حال بسیاری از مردم است دراموری که مطابق میلشان باشد؛ مثلاً وقتی که پول دار شدند، تفویضی می‌شوند و آن را از زرنگی و هنر خودشان می‌دانند؛ اما در اموری که بر خلاف میلشان باشد؛ مانند مرگ اولاد، یا نزول بلا و مصیبت، جبری شده و آن را از خدا می‌دانند در حالی که هر دو غلط است؛ چه جبر و چه تفویض. شهید بزرگوار با بیان ساده و جالبی «جبر و تفویض» را رد و «امر بین الامرین» را توضیح داده و تشریح می‌کند. در جبر، این مسأله فلسفی که خواست خدا، شرط است نه علت را خوب شرح

عدل، ص: ۹

می‌دهد و کلید حل این معضل را به دست خواننده داده، می‌فرماید خواست بشر کافی نیست تا تفویض و واگذاری، به او باشد و خواست خدا نیز علت نیست تا جبر شده و تخلف معلول از علت تامه محال باشد بلکه خدا به انسان توانایی داده و اختیار و اراده هم به بشر داده است تا امتحان شود. انسان به نیروی خدادادی، اطاعت یا معصیت

می‌کند و مستحقّ ثواب یا عقاب می‌گردد و از آن طرف، اراده‌اش نیز محدود است به خواست خدا تا آن اندازه‌ای خواست بشر پیش می‌برد که مصلحت الهی نیز آن را همراهی نماید. خلاصه، بشر در کارهای اختیاری‌اش نه مستقلّ و نه همچون آلت محض مانند مرده در دست غسّال است بلکه به نیروی الهی و اختیار خودش تا آن جا که خواست الهی باشد، انجام می‌دهد. همچنین حضرت ایشان، «خیر» به توفیق خدا و «شرّ» از خذلان و واگذاری خدا را شرح می‌دهد و مخصوصاً یادآور می‌شود که خذلان خدا در اثر سوء عقیده یا رفتار خود شخص، یا کفران نعمتش می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای جوانان و مسائل روز

از جمله بحثهای این کتاب، مطرح کردن مسائل مورد گفتگو و ابتلای جامعه امروز ما مخصوصاً جوانان عزیز است؛ مثلاً اگر خدا «عادل» است، پس این همه شرور برای چیست؟ آفرینش شیطان برای چه؟ این همه حیوانات مودّی، درنده و سمّی برای چیست؟ بلاها، مصیبتها و بیماریها تا برسند به مرگ برای چیست؟ پاسخ مجموع این بحثها به طور اجمال و به طور تفصیل مطرح شده اما اجمالاً این است که:

**اصلاً شرّ امر عدمی است نه وجودی و آنچه موجود است خیرش
بالاصاله**

عدل، ص: ۱۰

**است و شرّ آن بالعرض. آن وقت این مطلب مهمّ فلسفی را با بیان
مثالهایی ساده، روشن می فرماید؛ به عنوان مثال: باران و آب، خوب
است یا بد؟ آیا کسی شگّی در خوبی آب دارد؟ آب در اصل خوب
است حالا تحت شرایط خاص، مثلاً خانه زید- که در محلّ سیل، در
گودی، یا کنار رودخانه بوده، یا از گل و خشت ساخته شده بود
و خراب شده- آب باران را بد نمی کند. آتش، کارش سوزندگی
است، هزاران نفع می رساند و خیر است، حالا تحت شرایطی،
خانه‌ای، یا شخصی، آتش گرفت، این بالعرض است و گر نه آتش ذاتاً
خوب است. سپس دو دسته افراط و تفریطی را می گوید؛ آنان که
نتوانستند خدای خیر آفرین را مبدأ شرور بدانند، برای خدا شریک
قایل شده‌اند و «اهریمن» را پدید آورنده بدیها دانسته‌اند و آنان که
ظاهر را گرفتند و قایل به «عدالت» خدا نشدند، در حالی که جز خیر
نیست و هر موجودی در اصل خیر است و شرّ، امر عدمی و بالعرض
است.**

در پاسخ تفصیلی، از آفرینش «شیطان» شروع می‌کند. شیطان در میان ملائکه و خطیب آنها بوده و شش هزار سال خدا را عبادت می‌کرده، پس در آفرینش او با آفرینش ملک چه فرقی است؟ اما به واسطه کبر، رانده شد و آدم را وسیله طرد خودش دانست لذا نسبت به او عداوت پیدا کرد و از خدا مهلت ماندن تا قیامت و توانایی وسوسه بنی آدم را خواست، خداوند نیز به واسطه حکمتها و مصلحتهایی از آن جمله امتحان خلق و ظاهر شدن سعادتها و شقاوتها، همچنین پاداش عبادتهای شش هزار ساله ابلیس، تقاضایش را پذیرفت و با این ترتیب، هم آفرینش شیطان خیر بوده و هم مهلت دادن

عدل، ص: ۱۱

و توانایی او در وسوسه کردنش، پس شرّ شیطان بالعرض است نه بالذات. اگر کسی گول خور باشد فریش را می‌خورد. مخصوصاً طبق آیات قرآنی بیان می‌کند که شیطان بر بشر تسلط ندارد، تنها وسوسه می‌کند و فردای قیامت در پاسخ مجرمین به آنها می‌گوید: «شما

خودتان را ملامت کنید که گول خور بودید».^۳ از این گذشته، خداوند در برابر وسوسه شیطان، الهام ملک را قرار داده و گناه را یکی و حسنه را ده برابر پاداش می‌دهد و باب توبه را نیز تا آخر عمر باز گذاشته است، حسب روایتی که در این کتاب می‌خوانید، این هم از برکات وجودی شیطان است. در مورد حیوانات سمّی و درنده نیز شرح مبسوطی می‌دهد که هر کدام چقدر خاصیت مثبت دارند. سموم هوا و گازهای نامناسب را جذب کرده و باعث سالم شدن هوا برای تنفس بشر می‌شوند. به علاوه، شر بودن برای آنها ذاتی نیست بلکه تحت شرایط خاصی است.

منافعی که بر این حیوانات و سمّ آنها مترتب است، بسیار است از آن جمله بسیاری از داروها بامقداری سمّ و به اصطلاح قدما تریاق همراه است و برای شاهد مطلب، از بیمار فلجی که نیش عقرب او را معالجه کرد، یاد می‌کند و آسیبهایی که به واسطه سمّ این حیوانات به وجود آمده باشد را خیلی اندک ذکر می‌کند. نسبت به درندگان هم خواص مثبت متعدّدی ذکر می‌کند؛ مثلاً خداوند لاشخورها را برای پاک کردن زمین از عفونت مردارها به وجود آورده و در عین حال

^۳ (۱) - «... فَاتْلُوْهُنَّ وَلَوْ مِاْ اَنْفُسُكُمْ ...» E\ ابراهیم: ۲۲.

برای راحتی بشر، ترس زیادی از بشر در دل آنها افکنده تا به شهرها و اجتماعات بشری، حمله نکنند.

(۱) - «... فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْ مَوَا أَنْفُسَكُمْ...» ابراهیم: ۲۲.

عدل، ص: ۱۲

اگر به حیوانات درنده، درندگی داده، به طعمه‌های آنان نیز وسیله دفاع داده است. پرندگان را بال و آهو را دویدن و به گوسفند محافظی همچون انسان، یا سگ پاسبان گله داده است و کمتر دیده یا شنیده شده که حیوان درنده‌ای، بشری را دریده باشد.

فلسفه دردها و بیماریها در انسان

در مورد بیماریها می‌فرماید: سبب بیماریها غالباً خود انسان است؛ مثلاً پر خوری می‌کند، یا خوراکیهای نامناسب از پس یکدیگر می‌خورد. خوراک، بد نیست، ولی نظام طبیعی قابل استثنا نیست. نمی‌شود گفت در مورد این شخص، اثر خودش را نبخشد، در عین حال همین بیماری، دارو هم دارد، اگر خداوند، درد داده، دواي آنها هم داده است. مصلحتهای معنوی که در بیماریهای انسان نهفته است، به راستی که صورتش درد است، اما در حقیقت، دواي دردهای

باطنی اوست؛ چه بسیار بیماریها که از بیماریهای سخت‌تر جلوگیری می‌کند و در این زمینه روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام اشاره می‌کند که زکام را پیشگیری از جنون و شکاف پا را جلوگیری از بواسیر و نظایر آن دانسته است. **طغیان و سرکشی نفس انسان** زندگی رفاهی، با بندگی نمی‌سازد. انسان اگر همیشه سالم، ثروتمند و پر قدرت باشد، طغیان می‌کند^۴ و دیگر خودش را بنده نمی‌داند.

آنچه شیران را کند رو به مزاج **احتیاج است احتیاج است احتیاج**

(۱) - «... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَىٰ * أَنْ رَءَاهُ اسْتَعْنَىٰ» علق: ۶ - ۷.

عدل، ص: ۱۳

کار نفس، طغیان و سرکشی است، مگر بیماری، فقر، مصیبت و مرگ، او را رام کنند و گرنه گردنش برای هیچ چیز فرود نمی‌آید. خلاصه، خودیّت نفس با بلا، بیماری و فقر کاسته می‌شود، لذا در این کتاب می‌خوانید که بیمار، مورد ترحّم و دعایش مستجاب است. آه او ثواب

^۴ (۱) - «... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطْفَىٰ * أَنْ رَءَاهُ اسْتَعْنَىٰ» E\ علق: ۶ - ۷.

تسبیح دارد، از او بخواهید تا برایتان دعا کند. نسبت به فقر و گرفتاریها هم همین مطلب است. نیازمندی انسان را از گردنکشی، دور می‌کند و مصیبتها چه بسا باعث ارتفاع درجه می‌گردد و نظیرش را در قضیه ابا عبد الله الحسین علیه السلام شنیده‌ایم که جدش به او می‌فرماید: «برای تو نزد خدا درجه‌ای است که به آن نمی‌رسی مگر به سبب شهادت».^۵ لذا همان‌طور که ارباب مقاتل نقل نموده‌اند، هر مصیبت تازه‌ای که بر حسین علیه السلام وارد می‌شد، چهره‌اش برافروخته‌تر می‌گردید؛ چون حقیقتش را می‌دید که چگونه برکات و الطاف الهی به دنبال این ماجراست.

نعمت بودن مرگ

مرگ هم یک نوع نعمت است. مگر مرگ نیستی است؟ همان‌طور که بچه از رحم مادر خارج می‌شود و وارد دنیای وسیعی می‌گردد و شکم مادر برایش زندان بود ولی بچه نمی‌دانست و به آن دلخوش کرده بود، مرگ نیز تولد دوباره و از قفس دنیا خارج شدن و به جهان وسیع آخرت قدم گذاشتن است؛ چرا بد باشد، مگر ما برای زندگی بر روی خاک آفریده شده‌ایم؟ همان‌طور که بچه برای در رحم

^۵ (۱) - مقتل الحسین: ۱۷۰.

ماندن آفریده نشده است، پس مرگ خوب است و سبب نجات انسان از زندان تن است. شهید بزرگوار آیه الله دستغیب، یکی از اسرار مرگ را با بیان لطیفی در این کتاب بیان کرده می‌فرماید: فرض کنید مرگ برداشته شود، هر فردی که متولد می‌شود،

(۱) - مقتل الحسین: ۱۷۰.

عدل، ص: ۱۴

چقدر گرفتار آبا، اجداد و امهاتش خواهد بود. پیرمردها و پیرزنها، صد، یا دویست، یا سیصد ساله که حتی نمی‌توانند تکان بخورند، ناچار باید مانند طفل خرد سال با آنها رفتار کرد، خوراکشان داد و نظیفشان کرد. علاوه، ضعف قوا مخصوصاً قوای عقلی و دماغی، مصیبت‌بار است. خرافات آنها را مانند حیوانی می‌کند که جز مزاحمت و درد سر برای خودش و دیگران، چیزی نخواهد بود.

پاسخ به شبهه‌ای مهم

شبهه دیگری که مطرح می‌شود این‌که: چرا در برابر گناه چند ساعته، عذاب همیشگی یا طولانی است و این با عدالت خدا نمی‌سازد. در پاسخ این سؤال مقدمه جالبی ذکر نموده و تفاوت

حیات مادی، ناخالص و ناپایداری دنیوی با حیات محض و جاودانه آخرتی را بیان می‌کند؛ زندگی دنیوی، اجتماعی و نیاز افراد به وسیله یکدیگر بر طرف می‌شود اما زندگی آخرتی، انفرادی است و هر کس آنچه برای خودش فرستاده، دارد؛ البته نه به معنای این است که با یکدیگر ملاقات ندارند، یا همسر و فرزندان با آنان نیست بلکه هر فردی، رفع نیازش به عقیده، اخلاق و عمل خودش بر طرف می‌شود نه دیگری. در تشبیه جالبی می‌فرماید: اگر کسی به خودش زخم زد، یا سم خورد، نمی‌گویند چند لحظه که بیشتر طول نکشیده پس چرا باید مدت‌ها مبتلا باشد، یادر بستر مرگ بیفتد ورنجها ببیند؛ چون این نتایج، لازمه طبیعی و وضعی آن است، یک غیبت چند لحظه‌ای، مردار خوری طولانی و حسد ورزی، آتش افروزی جاودانی است، عکس العمل و نتیجه کار چنین است؛ کسی که این جا ایمان نیاورد و با کفر مرد، خودش اقتضای آتش جاودانی را با خودش برده است و خلاصه در آخرت، غلبه معنا بر صورت است.

عدل، ص: ۱۵

عدالت، اساس تشریع احکام و اجرای حدود الهی

در تشریع احکام، «عدالت خدا» را خوب بیان نموده که چگونه خداوند برای بشر، کمتر از طاقت او تکلیف معین فرموده و در عسر و حرج و موارد طاقت فرسا تکلیف را از انسان ساقط فرموده است. در باب کفّارات نیز رعایت سهولت شده و در اجرای حدود و قصاص نیز عدالت کاملاً مراعات گردیده است. اجرای حدود را آرامش بخش اجتماع دانسته و ضروری زندگی بشری می‌داند و به مناسبت از به ظاهر روشنفکرانی که به لایحه قصاص اعتراض دارند، حمله کرده و دزدان بزرگی را که از بریدن دست دزد می‌نالند، محکوم می‌کند؛ آنان که مایلند دزد پروری شود، نه دزد براندازی. از این گذشته، اجرای حدود در دنیا باعث پاک شدن مجرم می‌شود و خدا مهربانتر است از این که شخص را به خاطر یک گناه، دوبار عقوبت کند، هم در دنیا و هم در آخرت. **بحث شفاعت و پاسخ به اشکال وهّابی‌ها از** بخشهای مهم این کتاب، «شفاعت» و اشکالاتی است که در بحث عدل به آن گرفته‌اند. مخصوصاً در این دوره که تبلیغات پوچ وهّابی‌ها، انواع اتّهامات را به شیعه نسبت می‌دهند، از آن جمله می‌گویند «شفاعت» با «توحید و عبادت خدا» منافات دارد! شیعیان به جای طواف کعبه، به دور ضریح امامان می‌گردند تا شفیعشان گردند و در برابر خدا، آنان را می‌پرستند! خلاصه می‌گویند: شفاعت، تبعیض

**ودخالت در کار خداست! و قرآن، شفاعت را رد کرده است! شهید
سعید آیه الله دستغیب رحمه الله در این کتاب، این اشکالات را
به طور مشروح**

عدل، ص: ۱۶

**و ساده مطرح می سازد و پاسخهای مفصل هر کدام را به طور مستدل
و در عین حال، روان و منطقی شرح می دهد تا جای هیچ گونه
شبهه ای برای کسی باقی نماند. ما خداوند را قادر مطلق می دانیم و
«شفاعت» را بابی از ابواب رحمت خدا دانسته و آن را طبق آیات
متعدد قرآن، به اذن و رضایت خدا می دانیم. «شفیع» به اذن خدا به
سراغ گنهکار می رود نه مثل پارتی بازی در دنیا است چرا که ما شفیع
را مستقل در کار و شفاعت را مستقل در تأثیر نمی دانیم. به هر حال، با
بیان بسیار شیوا هر گونه اشکال به مسأله شفاعت را مطرح و آن را رد
می نماید و به خوبی می رساند که شفاعت، خلاف توحید، عبادت و
عدل نیست. شفاعت موجب غرور و تجرّی نیست بلکه شفاعت بابی از
ابواب رحمت و مغفرت خداست. عین توحید و عدل است. به اذن و
رضای خداست و موجب امید به رحمت خداست و به هیچ وجه موجب
تأثیر و تأثر در ذات خدا نیست و نظیر دارو برای بیمار است که خدا**

به آن تأثیر می‌بخشد. از همه اینها گذشته، شفاعت محتمل است، نه قطعی و هیچ عاقلی به امید نجات توسط طبیب و دارو، سم نخواهد خورد و به امید شفاعت، مرتکب گناه نمی‌شود. **ارزش اعمال با مقاصد مشروع و صحیح** بخش دیگر این کتاب به این اشکال اختصاص دارد که برخی می‌گویند: ما می‌بینیم بسیاری از مخترعین و مکتشفین کافرند، با خدمت بسزایی که به اجتماع بشری کرده‌اند، آیا اینها جهنمی می‌باشند و فلان مؤمن که چنین خیری به دیگران نرسانده، بهشتی است؟ شهید دستغیب رحمه الله پاسخ این پرسش و اشکال را به وجوه متعدد می‌دهد

عدل، ص: ۱۷

و می‌فرماید: آتش جهنم نتیجه عقیده انحرافی و عمل خراب است. هر کار نیکی که از هر شخص سر می‌زند، باید دید هدفش چه بوده است؟ اگر پول یا شهرت بوده که به آن رسیده و از خدا طلبی ندارد و اگر خدمت به خلق بوده و راستی خوش داشته عده‌ای بیمار، شفا یابند و زندگی برای مردم آسوده شود، البته کار نیک بی‌اجر نخواهد ماند و خداوند تلافی خواهد فرمود، هر چند با تخفیف در عذاب دادن آن مخترع و مکتشف باشد.

مسأله دیگری که مورد بحث مفصل قرار می‌گیرد، «شبهه خلود در عذاب است». همیشه ماندن در آتش، چگونه با عدل خداوند می‌سازد؟ با بحثی طولانی، جاهل قاصر و مقصر را تعریف و معرفی می‌کند و خلود در آتش را منحصر به معاندین دانسته و خدا را بالاتر از آن می‌داند که تا حجتش بر افراد تمام نشده، آنان را عقوبت نماید. نکته جالبی که بر آن پافشاری دارد این است که میزان ثواب و عقاب را با امر دنیوی – که کمیت و کیفیت است – نسنجید. به تعبیر دیگر، عمل زیاد و زیبا میزان نیست بلکه برای خدا بودن میزان است. اگر راستی عملت برای خدا خالص بود، یقیناً بهره آخرتی داری و گرنه چه بسا عمل زیاد و زیبا در کفه سیئات ثبت شده باشد. داستان جالب «اصحاب رقیم» را برای تأیید مطلب و از اخلاص اهل بیت علیهم السلام در اطعام طعام به مسکین، یتیم و اسیر و از خاتم بخشی علی علیه السلام و نزول آیه ولایت نیز یاد می‌نماید. به مناسبت، از آفات قبولی اعمال مانند: حسد، ریا و عجب یاد می‌کند و خلاصه بابت جالبی، جاهل قاصر را از عذاب معاف می‌داند

و بحث روز، ترور شخص یا شخصیت بزرگان دین، توسط منافقین
کوردل را محکوم و کار آنان را از روی عمد و تقصیر دانسته، مستحق
عقوبت اخروی و مکافات دنیوی، معرفی می نماید.

تعریف عدل از زبان علی علیه السلام

در بخش دیگر این کتاب مجدداً «عدل تکوینی» مورد بحث قرار
می گیرد و تعریف عدل را از زبان علی علیه السلام چنین بیان
می کند: «**عدل آن است که به خدا تهمت نرنی**». این عبارت جامع را
با ذکر مثالهای متعدد و تطبیق آن بر جمادات، نباتات و حیوانات،
روشن می نماید. شهید دستغیب رحمه الله «ظلم» را نیز نتیجه جهل و
عجز انسان می داند؛ چرا که وقتی انسان، راه صحیح را ندانست و یا
نتوانست راه درست را پیدا کند، لا جرم بیراهه می رود و به دیگران
ستم می کند، اما خداوند از هر جهل و عجزی مبرا است بلکه به
هر چیزی دانا و تواناست پس هرگز ظلم نمی کند. به عنوان مثال، پدر
مهربان، به فرزند بیمارش، دواي تلخ می دهد، یا آمپول تزریق
می کند و طبعاً بچه ناراحت شده، نفرین و ناله می کند، ولی پدر
مهربان هیچ اعتنایی نمی کند؛ چون تنها مصلحت بچه را در نظر
می گیرد، بچه جاهل از حقیقت مطلب و عمق خطر آگاه نیست، اما

پدر مهربان، طبق مصلحت و علمی که دارد انجام وظیفه می‌کند.
پس آنچه ما به نظر ظاهر، ناملایم می‌بینیم، به صلاح ما و داروی درد
ماست، هر چند مصلحتش را نفهمیم؛ زیرا چه بسا اگر پولدار
می‌شدیم، فساد و بسیار کارهای بی‌خردانه دیگر می‌کردیم. به هر
حال، بسیاری از کمبودها، خیر مؤمن

عدل، ص: ۱۹

است؛ چنانچه روایت است که: «یک شب تب، جبران یک‌سال گناه
است». ^۶ شهید آیه الله دستغیب در این بخش از کتاب، طوری حقیقت
مطلب را آگاهانیده که انسان باورش می‌شود ناکامی از آخرت مهم
است نه دنیا و ای کاش! حاجتم را در دنیا نداده و برایم تلافی
آخرت را ذخیره کرده بودند. در این بخش متذکر می‌شود که قضای
حوایج بر طبق مصلحت است که خدا می‌داند نه هوس اشخاص.

لزوم فشارهای فردی و اجتماعی، برای اصلاح جامعه

دنبال این بحث، آیاتی از قرآن را عنوان می‌کند که در آنها از خدا
نفی ظلم شده است و فشارها و بلاهای اجتماعی را برای اصلاح
جامعه، ضروری و عین عدل می‌داند و برای نمونه، به داستان

^۶ (۱) - فروع کافی: ۳/ ۱۱۴ ح ۶.

تاریخی انوشیروان، مزدک و مزدکیان اشاره می‌کند که یک صد هزار
مفسد را در یک روز قتل عام کرد و جامعه را از شر آنان آسوده
نمود، این کار عین عدل و صلاح بود. شهید بزرگوار یاد آور می‌شود
که در وبای عمومی در شهر شیراز، چگونه مردم این شهر، متوجه
آخرت شده و دل از دنیا کنده بودند و از مظلومی یاد می‌کند که زیر
شکنجه **یا الله** می‌گفت، عزیزی او را نجات داد و بعد به او فهماندند
که چه ظلمی به او کردی، گریزپایی به واسطه فشار، رو به ما آورد و
تو او را رهانیدی و دوباره او را فراری دادی؛ البتّه تکلیف به جای
خودش محفوظ است و غرض از ذکر این داستان، بیان واقعیت است
که گاهی به واسطه فشار فردی یا اجتماعی، انسان رو به خدا
می‌آورد، پس همین فشارها هم حکمتها و مصلحتها دارد.

(۱) - فروع کافی: ۳ / ۱۱۴ / ح ۶.

عدل، ص: ۲۰

بدا از مهمترین بحثهای عدل

در اواخر کتاب، از «بدا» بحث می‌شود. هنوز بر خیلی از افراد،
حقیقت بدا روشن نشده و آنرا به معنای پشیمانی یا تبدل رأی

دانسته و حاضر به پذیرش آن نیستند و خلاصه آن را موجب کفر می‌شمارند در حالی که مسأله بدا، نصّ قرآن و به گفته بعضی از علما از متواترات اخبار اهل بیت علیهم السلام است و خداوند به چیزی همانند بدا پرستیده نشده؛ چرا که بدا به معنای علم پس از جهل، یا پشیمانی از تصمیم قبلی نیست بلکه غالب بودن خداوند بر امرش را می‌رساند. بدین مناسبت، مسأله «تقدیرات» و «قضا و قدر» مطرح و از مقدّرات حتمی و معلّق و تأثیر دعا و صدقه بحث می‌شود. همچنین از بدا درباره اسماعیل پسر حضرت صادق علیه السلام و ادّعی واهی اسماعیلیّه صحبت می‌گردد. همچنین پیرامون دعای حضرت دانیال علیه السلام در قعر چاه و بر طرف شدن عقوبت قوم حضرت یونس علیه السلام پس از نزول قریب الوقوع عذاب و زندانی شدن حضرت یونس در شکم ماهی و نجاتش، سخن به میان می‌آید. شهید دستغیب رحمه الله با بیانی رسا می‌رساند که ممکن است بدا در خداوند در معنای مجازی به کار رود، مانند مکر و استهزایی که خداوند نسبت به کفار دارد نه مانند مکر و استهزای بشر است، یا ممکن است در معنای حقیقی به کار رفته باشد؛ یعنی برای مخلوق آشکار می‌شود که خداوند چنین خواسته و اراده کرده، نه آنچه قبلاً خیال می‌کردند. در این بحث طولانی، از سرنوشت و سعادت یا شقاوت افراد بحث

می‌شود و با ذکر حدیثی، بیان می‌کند که به برکت صدقه با اخلاص و به مورد، همچنین نیکی به والدین و کار نیک کردن، موجب تغییر سرنوشت شده و کسی که باید شقی باشد، سعید می‌گردد.

عدل، ص: ۲۱

نیز داستان‌هایی از زانیه‌ای که سعادتمند شد و سلطنت سبکتکین و فرزندش به برکت ترحم به آهو بچه و رها کردنش یاد می‌کند. به هر حال، «بدا» برای همه امید بخش است و توحید محض را می‌رساند و طبق روایت، از هر پیغمبری همراه با اقرار به وحدانیت خدا، اقرار به بدا نیز گرفته شده است و روی هم رفته، قبولی بدا طبق مذهب حق، در اثر درک قدرت بلا منازع حق تعالی است.

همه باید عدالت را رعایت کنیم

در آخرین بحثها از روایتی سخن می‌رود که بازگشت همه علوم را به چهار کلمه می‌داند: خدا را بشناسی، خدا با تو چه کرده، خدا از تو چه خواسته و چه چیز باعث نجات می‌شود. به این مناسبت بحث مختصری راجع به «خداشناسی» مطرح می‌کند و در جمله دوم بر روی کلمه «عدل» تکیه می‌کند. آری، خداوند از ما عدل را خواسته

است و در قرآن دستور فرموده: «خدا به عدل فرمان می‌دهد».^۷
همه باید عادل شویم. عدل با خدا و عدل با خود و عدل با غیر را
مطرح می‌سازد و چه شیرین بیان می‌کند؛ ولی چون در جاهای
دیگر بحث شده و به چاپ رسیده از ذکر آن خودداری گردید. برای
شاهد مطلب، از حلم رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر یهودی
طلبکارش و از رفتار علی علیه السلام با قاتلش ابن ملجم و
سفارشایی یاد می‌کند مبنی بر این که باید عدل با دشمن را نیز از
دست ندهیم.

(۱) - نحل: ۹۰.

عدل، ص: ۲۲

از آیه قرآن بحث می‌کند که دشمنی با قومی، شما را به تجاوز و
ندارد و باعث نشود که از عدالت کنار روید و تجاوز کنید.

تنظیم این مجموعه در ماه رمضان

یکی از برکات ماه رمضان برای شیرازیان، مجالس بحث اصول عقاید
عالم بزرگوار شهید دستغیب رحمه الله بود که دو سوّم این کتاب

^۷ (۱) - نحل: ۹۰.

برکات ماه رمضان آخری آن شهید و یک سوّم آن مربوط به ماه‌های
مبارک سالهای قبل می‌باشد. تنظیم این کتاب نیز در ماه مبارک
رمضان ۱۴۰۴ هجری قمری، برابر با سوّمین ماه مبارکی است که از
شهادت آن سعید عزیز می‌گذشت، انجام گرفت و چه ماه پربرکتی.
امید است این اثر نفیس برای همیشه جاودان بماند و در تحکیم
عقاید و رفع شبهات اقشار مختلف مردم، مؤثر واقع شود به‌ویژه در
دوره شکوفایی انقلاب اسلامی ایران. امیدواریم خداوند متعال، این
خدمت را از مؤلف و دیگر دست اندرکاران نشرش با حسن وجه
بپذیرد و روح آن شهید سعید ونوه عزیزش و فرزند دل‌بندم شهید
سیدمحمدتقی و سایر همراهانش را شادتر فرماید. ولعنت بی‌پایان
خداوند به منافقین کوردل که این‌گونه گوهرهای تابناک و چراغهای
هدایت را از ملت ما گرفتند. خداوندا! طول عمر وعافیت مقام
رهبری وامت اسلام را مستدام و توفیق خدمت به اسلام را به همه ما
ارزانی فرما، بمنّه و کرمه. شیراز – سیدمحمدهاشم دستغیب ۳ شوال
۱۴۰۴

عدل، ص: ۲۳

سلامت دین، بالاترین نعمت برای انسان مؤمن

شکر خدای را که نعمت «حیات» ارزانی داشت و باز ماه مبارک رمضان را درک کردیم، آن هم در فصل تابستان که منتهای آرزوی هر مؤمنی است. «الصَّوْمُ فِي الصَّيْفِ» آرزوی امیر مؤمنان و هر شیعه خالصی است. روزه تابستان است که انسان را منور می‌کند. هر چیزی که کفّ نفس آن شدیدتر و خودداری در آن سخت‌تر باشد، ارزش آن بیشتر است. انسان در زمستان و روزهای کوتاه و خنک، اقتضای کفّ نفس چندانی ندارد؛ اما روزه تابستان مخصوصاً در بعضی مواردش مصداق: «الصَّوْمُ لِي وَاَنَا اجْزِي بِهِ»^۱ می‌باشد که خداوند فرمود: «روزه برای من است و من پاداش آن می‌باشم». شکر کنیم خدا را و طلب مغفرت کنیم برای کسانی که سال گذشته بودند و امسال نیستند. خصوصاً ۷۲ نفر از شهدای والامقامی که تا ۲۶ شعبان در خدمت اسلام بودند به ویژه آیه الله بهشتی که پیشاپیش همه آنان بود. خدایا! در این روز رحمت، به همه رحمت تازه‌ای عنایت بفرما. گفتگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه

^۱ (۱) - وسائل الشیعه: ۴۰۰ / ۱۰.

السلام پیرامون سلامت دین به‌نظر آمد بحث «عدل و فروعاتش و اشکالاتی که در بحث عدل است» در

(۱) - وسائل الشیعه: ۱۰ / ۴۰۰.

عدل، ص: ۲۴

این ماه مبارک، عنوان و به مشکلاتش پاسخ داده شود، بسیار مناسب است. پیش از عنوان بحث عدل، مسأله «ورع» است. بنابر خبری که در عیون اخبار الرضا است، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام خبر داد که در این ماه شهید می‌شوی، پرسید: «أفی سلامه من دینی» وقتی که مرا می‌کشند، آیا دینم سالم است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارتش داد که بلی، دینت سالم است، آن وقت علی علیه السلام آرام گرفت.^۹ این روش امیر المؤمنین علیه السلام باید برای همه مؤمنین سرمشق باشد؛ یعنی علی علیه السلام از چه می‌ترسد تا ما هم بترسیم، می‌پرسد آن لحظه آخر، دینم چطور است؟ معلوم می‌شود دین آدمی همیشه در خطر است به نحوی که گاهی خودش هم متوجه نیست که دینش از کفش

^۹ (۱) - بحار الأنوار: ۲۸ / ۶۷.

رفته و نفهمیده است. کسی که موقع مرگش، با حال ایراد و اعتراض به خدا باشد، بی‌دین مرده است.

ممکن است انسان یک عمر عبادت داشته باشد، ولی ساعت آخر، با خدای خودش در جنگ باشد.

محبت دنیا در آخرین لحظات زندگی!

رفیقی داشتم به نام مرحوم «حاج مؤمن». ایشان می‌گفت: در حال احتضار یکی از بستگان شروع به خواندن سوره یس کردم، اما او با دست اشاره کرد و نگذاشت قرآن بخوانم! خواستم دعای «عدیله» بخوانم، باز هم نگذاشت. کمی حالت سکراتش تخفیف پیدا کرد و گفت: مگر من یک خانه بیشتر دارم که این را هم می‌خواهند از من بگیرند. معلوم شد این پیرمرد بدبخت در حال مرگ، حبّ دنیا، حبّ همین خانه خرابه را بر خدا مقدّم داشته و با خدای خودش سر جنگ دارد و تسلیم نیست!

(۱) — بحار الأنوار: ۶۷ / ۲۸.

عدل، ص: ۲۵

در حالی که مؤمن باید با تسلیم به خدا بمیرد.^{۱۰} تسلیم پروردگارش باشد همان طور که باید با تسلیم، زنده باشد تا نفس آخر «... حَنِيفًا مُسْلِمًا...».^{۱۱} مؤمن باید دینش سالم باشد؛ یعنی کاری نکند که از دین بیرون برود. هر گناهی که آدمی از روی قلدری انجام دهد، به همان نسبت از دین بیرون رفته است. وقتی به او می‌گویی چرا روزه می‌خوری؟ از روی قلدری می‌گویی: «دلم نمی‌خواهد روزه بگیرم به شما چه؟! شما مرتجع هستید!»، اما اگر شرمنده است، عذری می‌تراشد مثلاً می‌گوید: زخم معده دارم و قلدری نمی‌کند، این شخص به خرابی اوّلی نیست.

لزوم سلامتی از گناه در ماه مبارک رمضان

در خصوص ماه رمضان همین دعایی که روز اوّل ماه رسیده است می‌خوانی: «اللّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ سَلَمْنَا فِيهِ وَسَلَّمَهُ مِنَّا وَتَسَلَّمَهُ مِنَّا». «به حرمت ماه رمضان این ماه را از دست ما سالم قرار بده و ما را نیز در این ماه رمضان سالم بدار». لابد کسی می‌گوید زمان که قابل این حرفها نیست تا ماه رمضان از دست ما در امان باشد، در حالی که وجود مستقلّی برای آن است. ملکوت ماه رمضان، موجود

^{۱۰} (۱) - «... وَلَا تَكُونُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» E آل عمران: ۱۰۲.

^{۱۱} (۲) - آل عمران: ۶۷.

است. فردا در برزخ و قیامت، هر شب و روزش جلوتان مجسم می‌شود، ناله‌ها و استغفارها، روزه‌ها می‌آید، همان‌طور که گناه جلومان دفیله^{۱۲} داده می‌شود.

(۱) - «... وَلَاتَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» آل عمران: ۱۰۲.

(۲) - آل عمران: ۶۷.

(۳) - رژه، عبور صفهای منظم سربازان از برابر شاه یا یکی از امرا و فرماندهان ارتش (فرهنگ عمید).

عدل، ص: ۲۶

ظاهر شدن اعمال ماه رمضان در برابر انسان

از اوّل ماه تا آخر ماه، تمام ساعاتش مانند فیلم، دفیله داده می‌شود. تمام ذکرها و صلواتهایی که فرستادی، موجود هست. ماه رمضان، موجود اعتباری نیست بلکه موجود متأصل است، منتها در عالم دیگر. حدیثی که رسیده این است که: «هر کس می‌خواهد کفّه حسناتش سنگین شود در این ماه، زیاد صلوات بر محمد و آل محمد

^{۱۲} (۳) - رژه، عبور صفهای منظم سربازان از برابر شاه یا یکی از امرا و فرماندهان ارتش (فرهنگ عمید).

بفرستد». ^{۱۳} خدایا! طوری قرار بده که صدمه من به ماه رمضان
نرسد، سلامتی در چیست؟

در «الورع من محارم الله»، پرهیز از گناهان است، تا فردا ماه
رمضان زخم خورده جلوت مجسم نشود بلکه تمام ساعاتش روح
وریحان باشد. وجوب پرهیز از گناهان روزمره در ماه رمضان چیزی
که به شما روزه داران عرض می‌کنم این است که بیاید گناهی را
که شبانه روز به آنها مبتلا هستیم، آنها را ترک کنیم. بعضی از
گناهان است که مورد ابتلای اهل ایمان نیست مثل شرب خمر، یا
قمار بازی، ترک آن برایشان مهم نیست. بلی اگر اهل ایمان غیبت
نکنند، این مهم است پس این گناهی که در معرض هستی و مورد
ابتلاست هست، ترک کن، غیبت را ترک کن که نه پول می‌خواهد و نه
زحمت، به آسانی زبان می‌جنبند. مضمون روایت شریف است که
می‌فرماید: «زنا با توبه آمرزیده می‌شود؛ ولی غیبت کننده تا طرف
غیبت شده او را حلال نکند، آمرزیده شدنی نیست». ^{۱۴} البته این در
صورتی است که به گوش طرف رسیده باشد، وای اگر طرف نبوده،

^{۱۳} (۱) - بحار الأنوار: ۳۵۷ / ۹۶.

^{۱۴} (۲) - همان: ۲۴۲ / ۷۵.

(۱) - بحار الأنوار: ۳۵۷ / ۹۶.

(۲) - همان: ۲۴۲ / ۷۵.

عدل، ص: ۲۷

پشت سر او چیزی بگویی که این تهمت می‌شود و آن هم مراتب دارد، گاه هتک او می‌شود که در حکم قتل طرف است. پس از این مقدمه و تذکرات، بحث را شروع کنیم.

وجوب اعتقاد به اصول دین و مذهب

عقیده‌ای که واجب است شخص مسلمان آن را بداند و اگر ندانست از اسلام بیرون است، «توحید، نبوت و معاد» است. اصول مذهب یعنی چیزی که اگر شخصی آن را قبول نداشت، شیعه نیست، «عدل» و «امامت» است. کسی که محمد صلی الله علیه و آله را رسول خدا دانست، قرآن هم کتاب آسمانی او است و احکامش را می‌پذیرد. همچنین قیامت حق است و روز جزائی هست. تمام ادیان آسمانی قایل به این سه اصل: توحید، نبوت عامه و معاد بودند؛ دین تمام پیغمبران است که اگر یکی از این سه نباشد، دین الهی نیست، مانند همین کمونیستها، همچنین منافقین که به حسب ظاهر، اسم خدا

وپیغمبر را می‌برند در حالی که معاد را قبول ندارند؛ چون آدمی را به مرگ، نیست می‌پندارند و عملشان شاهد این مدّعاست. می‌بینید چقدر در کارهایشان بی بند و بارند، شکنجه دادن به مردم و کشتن بی گناهان شاهد این است که اینان معاد را قبول ندارند، اینها هیچ دینی ندارند؛ چون در هر دینی، این سه اصل هست. دین یعنی قبول مسؤولیت در آخرت، کسی که این را قبول ندارد، کافر و نجس و نکاح با او باطل است. حتی اگر شخصی مسلمان بود و بعد منکر معاد شد، زن در خانه‌اش باید عده وفات نگهدارد و از او جدا شود و نیازی به طلاق هم نیست. این روزها خیلی باید مواظب باشید تا مبادا دختر به کافر و منافق بدهید.

عدل، ص: ۲۸

منکر معاد از گرگ هم بدتر است؛ چون از هیچ چیز باکی ندارد، چه خونهای ناحقی که می‌ریزد. کسی که بمب می‌گذارد و هفتاد و چند نفر مسلمان بی گناه را می‌کشد، چون هیچ مسؤولیتی را قبول ندارد، کافر است. ادّعای مسلمانی آسان است ولی عملش را که می‌بینی، کاملاً منکر اسلام است.

عدل، ص: ۲۹

عدل و امامت ویژه مذهب شیعه اثنی عشری

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ لَهُ مُلْكُومَ وَأَنَّ لَهُ عِلْمُومَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۱۵} بحث دیروز به این جا رسید که اصول دین اسلام بر سه چیز است: توحید، نبوت و معاد و اصول مذهب شیعه، **عدل و امامت** است. اینک پرسش این است که چرا «عدل» و «امامت» را مخصوص مذهب شیعه دانسته‌اند؟ «عدل» صفتی است از صفات الهی، اگر بنا باشد صفات خدا اصل به‌شمار برود، چه خصوصیتی برای عدل است که خصوص مذهب شیعه شده است؟ پس معنای عدل باید واضح گردد. اولاً: **عدل** در دستگاه خدای تعالی عبارت است از عطا کردن به هر موجودی آنچه را که سزاوار است: «اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه» و **ظلم**، منع عطا از هر موجودی نسبت به آنچه مستحقّ آن بوده است، می‌باشد. از طرف دیگر نگاه می‌کنید می‌بینید در دنیا شرور و آفاتی هم هست؛ مثلاً در برابر نور، ظلمت و در برابر علم، جهل و در برابر غنا، فقر و در برابر کمال اعضا، نقص

^{۱۵} (۱) - آل عمران: ۱۸.

اعضا وجود دارد؛ بعضی که آفریده می‌شوند کور، یا کر، یا شل، یا سیاه، یا زرد

(۱) - آل عمران: ۱۸.

عدل، ص: ۳۰

آفریده شده‌اند، یا همه خوشگل، یا همه بدگل، این تفاوتها برای چیست؟

حوادث ناگوار را «شرور» می‌دانند مثل زلزله یا سیل که یک دفعه چند هزار نفر می‌میرند، یا بی‌خانمان می‌شوند، اینها را شرور می‌دانند تا به مسأله مرگ برسند، می‌بینید جوان بیست ساله می‌افتد و می‌میرد ولی پیره زن صد ساله که همه از دستش ناراحتند، می‌ماند، این اختلافها با عدل چطور می‌سازد؟

اعتقاد برخی از گمراهان به خدای خیر و خدای شر

بعضی از افراد - که گویند اصلش هم از هند بوده - پیدا شدند و گفتند: اصلاً دو مبدأ و دو خدا وجود دارد! یک خدایی که خوبی می‌آفریند و مبدأ خیر است و خدای دیگری که مبدأ شرور می‌باشد.

می خواهند بگویند خدایی که خوبی می آفریند، دیگر بدی نمی آفریند، لذا مرض، مرگ، زلزله و خرابی از خدای خوبی آفرین نیست و با این اعتقاد، برای خدا شریک تصور کردند. اینان به قدری نافهم اند که برای مراعات تنزیه حق و پاکی از بد آفریدن، برایش شریک قایل می شوند و قایل به دو مبدأ شده **یزدان و اهریمن** می گویند و خلاصه از طایفه ثنویّه و دوگانه پرست می شوند.

وَالشِّرُّ اَعْدَامُ فَكَمْ قَدْ ضَلَّ

يَقُولُ بِالْيزْدَانَ ثُمَّ الْاَهْرَمَن

مَنْ

طایفه دو خدایی، عالم را دارای دو خدا می داند، خدای خوب و شیطان؛ یعنی خدای خوب، زورش به شیطان نمی رسد و شیطان هر چه شرّ است پیش می آورد و این حرف، شرک و منافی با **لا اله الا الله** است: **«لا مؤثّر فی الوجود الا الله»**.

عالم هستی، یک واجب الوجود و یک مبدأ بیشتر ندارد. **پس بد مطلق نباشد در جهان ای عقلا! دقت کنید که شرّ چیست؟ آیا هستی شرّ است؟ هر چه نگاه کنید**

خیر و شرورش بالعرض است؛ مثلاً همین سیل که می‌آید و قریه‌ای را خراب می‌کند چیست؟ آب باران است که جز رحمت چیزی نیست، منتها در این قسمت از زمین مصادف شد با شرایط زمانی و مکانی خاص؛ مثلاً سیل الاغ کسی را برد، حالا که گاو یا الاغ را برد، پس باران بد است؟ الاغ مرد و از شرّ صاحبش راحت شد از این که بار ببرد، یا خودش را سیل برد.

بی احتیاطی انسان

ای انسان! در مسیل توقّف نکن؛ حتّی برای نماز مکروه است تا چه رسد به این که آن جا بمانی، جای دیگر برو، شاید این جا تا به نماز ایستادی سیل تو را برد، اصلاً چرا این جا خانه بسازید، جای بلندی که از آفت به دور باشد، بسازید. بعضی اوقات، مقداری تقصیر خود انسان هم هست. دیگر آن که این آب رحمت اگر به مزرعه رفته بود، آن جا را آباد می‌کرد، حالا سر راهش خانه‌ای را خراب کرد، خانه چه بود؟ یک مشت سنگ و آجر بود، پخش کرد باز هم می‌شود آن را درست کرد. اگر بگویی در اثر سیل، فلانی مرد، مگر مردن شرّ است؟ بعداً خواهیم گفت آنچه در عالم وجود حادث می‌شود، خیرش

مقصود بالذات است و شرّش بالعرض و قلیل و خیرش در هر حال، غالب است. اگر بخواهیم این معنا را روشن کنیم، باید از اوّل بفهمیم که شرّی وجود ندارد، در عالم، شرّ مطلق نیست، هر چه هست خیر و شرّش بالعرض است. خداوند همه چیز را خوب آفریده، در اثر تصادف، یا عوارض دیگر است که شرّ پیدا می‌شود، شرور بالعرض است حتّی شیطان. در مقام شرّ بخواهند مثال بزنند، از شیطان بدتر نداریم امّا همین شیطان را دقّت کنید که شرّش در چیست؟

عدل، ص: ۳۲

شیطان کیست و شرّش چیست؟

«شیطان» عبارت از موجودی غیر مرئی است، دیدنی نیست؛ چون جنبه خاکی آن ضعیف و جنبه آتش در او قوی‌تر است. جنّ موجود غیر خاکی است، لذا معمولاً به چشم دیده نمی‌شود. «جن» وقتی متلاشی می‌شود، جزء هوا می‌شود، امّا بدن من و شما خاک و پراکنده می‌گردد. در لغت جنّ به معنای «مستور و پوشیده است». شیطان از جنّ است. آفرینش چنین موجودی خیر است یا شرّ؟ هر ماهیتی که اقتضای وجود داشته باشد منع فیض نمی‌کند، هر ممکن که آمادگی هستی پیدا کند، خداوند ایجادش می‌کند. موجودات

غیر خاکی نیز همین قدر که اقتضای هستی پیدا کنند، خداوند فوراً
ایجادشان می‌فرماید. **شیطان خطیب ملائکه** «شیطان» از وقتی که
آفریده شد، در رشته خودش خیلی وارد و کار کن بود. جزء ملائکه
و حتی خطیب ملائکه گردید. از نظر استعداد، اعجوبه‌ای بود. بنا به
روایتی که در نهج البلاغه از فرمایشات مولا علی علیه السلام است:
«شیطان شش هزار سال عبادت خدا می‌کرد و داخل ملائکه بود».^{۱۶}
حالا این شش هزار سال، از سنوات دنیا بوده، یا از سالهای آخرت که
هر روزش هزار، یا پنجاه هزار سال است، معلوم نیست. پس از شش
هزار سال، از طرف پروردگار عالم، آدم خاکی آفریده و به بخشی
از ملائکه – که شیطان نیز در بین آنان بود – امر شد که برای
حضرت آدم خضوع کنید (سجده به معنای خضوع است). این جا بود
که شیطان کبر ورزید و گفت: «من که از آتش هستم و به یک طرفه

(۱) – نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۲.

عدل، ص: ۳۳

العين از شرق به غرب می‌روم، چگونه برای آدم که از خاک آفریده
شده سجده کرده و برای او خضوع نمایم؟ بشری که عاجز است».

^{۱۶} (۱) – نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۱۹۲.

وقتی کبر ورزید، با توسری رانده شد؛ چرا گفתי من؟ کی تو را آفرید؟ این من که گفתי، خدا را منکر شدی، هر متکبری، الوهیت خدا را منکر شده است، آفریننده تو و آدم، یکی است، هر کس گفت من بهترم، کشف می شود که از راه بندگی بیرون رفته است، بهتر آن کسی است که خدا او را بهتر بداند و گر نه همه عبد ذلیل اند. آدم ذلیل است، شیطان هم ذلیل است، اصلاً مخلوق ذلیل است^{۱۷}، شیطان هم مقهور است، نباید فراموش کند و بگوید من، او را از عالم اعلا راندند، کی او را رد کرد و راند؟ خودش، آنچه از طرف خداست، خیر است، اگر شری آمد، از طرف خودش هست، چطور شد شیطان رانده شد؟ خودش، خودش را راند. نگو خدایا! چرا شیطان را آفریدی، خدا خیر آفرید، شش هزار سال که عبادت می کرد، بد بود؟

در خواستهای شیطان از خداوند پس از سقوط

وقتی کسی سقوط کرد، طبعاً دست و پا می زند و خودش را بدبخت تر می کند.

^{۱۷} (۱) i\« وَهُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... » E\انعام: ۱۸.

شیطان از خدا درخواست کرد در برابر این شش هزار سال عبادت، به من چه عنایت می‌کنی؟ ندا رسید: «غیر از جزای آخرتی هر چه بخواهی به تو داده می‌شود». این جا بود که چند حاجت از خداوند طلبید، یکی زنده ماندن تا قیام قیامت بود.^{۱۸}

(۱) - «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...» انعام: ۱۸.

(۲) - «... أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» اعراف: ۱۴.

عدل، ص: ۳۴

قبول شدن خواسته اول و دوم شیطان

خواسته اولش پذیرفته و تاقیامت به او وعده داده شد که زنده بماند.^{۱۹} حاجت دوم این که خودش را بر بنی آدم مسلط قرار دهد و گفت: خدایا! طوری باشد که بتوانم آنها را اغوا نمایم و حاجتش پذیرفته گردید. **الهام ملک در برابر وسوسه‌های ابلیس** خداوند هم در برابر وسوسه‌های ابلیس، برای آدم ملک مراقب می‌آفریند؛ یعنی هر فردی که متولد می‌شود، برای ابلیس نیز بچه‌ای متولد می‌شود تا

^{۱۸} (۲) - «... أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» E\ اعراف: ۱۴.

^{۱۹} (۱) - «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ» E\ ص: ۸۰ - ۸۱.

او را اغوا کند، در برابرش ملکی هم آفریده می‌شود که او را الهام به خیر نماید. اگر شیطان را آفرید، ملک را هم آفرید. گاهی سر دو راهی هستید، خیری و شری در کار است؛ مثلاً می‌خواهید گناهی کنید، در درونتان می‌گویید: حیف است طعمه خوبی است، اما در برابرش می‌گویید: خطر دارد، رسوایی دارد. اینها وسوسه و الهام شیطان و ملک است. در برابر هر اغوای شیطان، الهام ملک هم هست تا عذری برای کسی نباشد، اگر خداوند شیطان را بر انسان مسلط کرد، ملک را نیز مسلط کرد. دیگر آن که تسلط شیطان، تسلط واقعی نیست، صریح قرآن مجید است که شیطان بر هیچ بشری تسلط ندارد.^{۲۰} کارش تنها وسوسه است و زورش به هیچ بشری نمی‌رسد، هر کاری می‌کنید، گردن شیطان نیندازید، در ماه رمضان که شیاطین در غل هستند، می‌بینید برای بعضیها با غیر ماه رمضان فرقی نمی‌کند.

(۱) - «قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» ص:

۸۰-۸۱.

^{۲۰} (۲) i\... وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي... E\ ابراهیم: ۲۲.

(۲) - «... وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي
...» ابراهیم: ۲۲.

عدل، ص: ۳۵

گفتگوی شیطان با یکی از اهل علم

گویند: «یکی از اهل علم، شب در خواب شیطان را دید، پرسید
جناب عالی شیطان هستید؟ گفت: بلی. فرمود: ما هر چه روی
کاغذها و دیوار مستراحها شکل شیطان را دیدیم، شکل مهبی بود،
شاخی و دمی و هیکل موحشی، عکس تو خیلی موحش است ولی
خودت این طور نیستی؟ گفت: قلم به دست دشمن افتاده و گرنه ما به
این زشتی هم نیستیم». به هر حال، خداوند گفتگویی که فردا میان
شیطان و جهنمی ها می شود، در قرآن خبر داده است. **گفتگوی اهل
جهنم با ابلیس** جهنمیان به شیطان بد می گویند و اعتراض می کنند
که تقصیر تو بود که ما را جهنمی کردی و نگذاشتی ما به بهشت
برویم! شیطان هم می گوید: «خدا وعده حق به شما داد و من هم
وعده ای دادم و خلف وعده کردم، شما غلط کردید حرف مرا
شنیدید، مرا ملامت نکنید بلکه خودتان را ملامت کنید، تا می رسد به
این جا که می گوید: من هیچ گونه تسلطی بر شما نداشتم جز آن که

شما را خواندم، شما مرا استجابت کردید». ^{۲۱} ای جهنمی‌ها! ای گنهکاران! شیطان کی و کجا بدون اختیار تو را به گناه انداخت؟ شیطان کارش تنها القا و وسوسه بود.

(۱) - «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ...» ابراهیم: ۲۲.

عدل، ص: ۳۶

چیزی که هست تو نوکر خوش فرمانی برای شیطان بودی، خوب فرمانش را می‌بردی نه این که به زور تو را بکشاند، خودت می‌خواستی غلام حلقه به گوشش نشوی، شیطان کسی را به زور جهنم نمی‌برد، تنها شاییدی برایت درست می‌کند و وسوسه می‌نماید. وقتی انسان مرتکب آن وسوسه شد، شیطان را لعنت می‌کند، شیطان هم او را لعنت می‌کند که چرا فریب خوردی، نفس خودت هست که تو را ذلیل کرده است، خواسته‌های نفس است که انسان را اسیر و ذلیل هوا و هوس می‌کند. پس نگو خدا چرا شیطان را آفرید که مرا به جهنم ببرد، او غیر از تشویق و ترغیب در گناه یا تهدید در عبادات، کاری ندارد، بعد خودت می‌دانی هیچ کس مجبور و یک‌طرفه نیست.

^{۲۱} (۱) - «i\ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ...» E\ ابراهیم: ۲۲.

در قرآن می‌فرماید: «شیطان تبری می‌جوید از کسانی که او را پیروی کردند».^{۲۲}

هشدار به گروهکهای شیطانی

ای پسر! یا دختر فریب خورده از گروهکها! هر کس تابع هر امام باطل شد، همین اوضاع شیطان برای اوست. آن امام باطل، چند شیطانک درست کرده و نزد این جوان پسر، یا دختر می‌رود و شروع به تزییق می‌کند. جوان کم تجربه است و دین درستی که ندارد، اطلاع کافی هم که ندارد، میل نفسانی آنها را هم که فراهم می‌آورند، بالأخره همان راهی که آن مردک می‌رود، اینها هم می‌روند، نه این که اینها را می‌برند همچون گله گوسفند که به پای خودش می‌رود، هر چند چوپان راهنمایی می‌کند، این بیچاره‌ها هم به دستور شیادان، این طرف و آن طرف می‌روند.

(۱) - «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» بقره: ۱۶۶.

عدل، ص: ۳۷

^{۲۲} (۱) - «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» E\ بقره: ۱۶۶.

به راستی اینان که پیرو شیطان می‌شوند، زیانکارترین افراد بشر هستند و از شیطان و فرعون بدبخت‌ترند. اینهایی که تابع بنی صدر و رجوی هستند، از خود آنها بدبخت‌تر می‌شوند، می‌دانید چرا؟

گفتگوی جالب هارون و زاهد زمان

یکی از خلفای عباسی «هارون» یا دیگری، عالم زاهد وقت در حضورش بود.

خلیفه این عبارت را گفت: «من هر چه فکر می‌کنم از شما با همّت‌تری سراغ ندارم. زاهد گفت: چه کرده‌ام؟ خلیفه گفت: ترک دنیا کردی و به آخرت سرگرم شدی، بلی همّت کردی که دست از دنیا برداشتی. زاهد گفت: این که چیزی نیست، مال جز دردسر چیست، هر که از مال فرار کند، راحت طلب است، ریاست چیست، جز دردسر. ریاست چند ماهه بنی صدر چه بود؟ جز بدبختی و دردسر، تمام در فکر این بود که چه کند قدرتش بیشتر شود. من که از دنیا گذشتم همّتی نکردم بلکه همّت برای شماست، از جناب خلیفه با همّت‌تری سراغ ندارم، چون شما آخرت و سلطنت باقی را رها کردی، این همّت است، دنیای بی اعتبار را گرفتی، همّت کردی. خلیفه فکری کرد و دید راست می‌گوید، واقعاً کسی که آخرتش را

به دنیا بفروشد، خیلی پستی است. ممکن است انسان این قدر پست بشود که مثل «ابن سعد» حکومت نقد ری را بگیرد و آخرت را نسیه پندارد و موهوم دنیوی را بچسبد. خلیفه گفت: از من هم پست‌تر سراغ داری؟ زاهد گفت: **من باع آخرته بدنيا غيره؛** کسی که آخرتش را برای دنیای دیگری

عدل، ص: ۳۸

بفروشد این دیگر بدبخت‌تر از اوست.^{۲۳} کسی که عامل آمریکا بشود، برای هدف آمریکا خودش را به زحمت بیندازد، دینش را برای دنیای دیگری مثل بنی صدر و رجوی بگذارد، به اعلام و بزرگان ایراد بگیرد که چرا بنی صدر را کنار زدند، این هم آدم بدبخت و بسیار پستی است. هارون دینش را برای دنیایش داد، اما اگر رجوی رئیس شود، به تو چه می‌رسد؟ بدبخت‌تر کسی است که دینش را روی دنیای دیگری بگذارد. این دختر و پسرهای فریب خورده، از رؤسایشان بدبخت‌تر هستند، آنها دینشان را به دنیایشان فروختند، شما برای درست شدن دنیای آنها دینتان را می‌فروشید. بروید بمب بیندازید، چاقو بزنید، آشوب کنید، بالأخره دولت ساقط

^{۲۳} (۱) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۴۵.

شود و راه برای آمریکا باز شود، در این صورت ای دخترک! نصیب تو چیست؟ در این میانه به تو چه می‌رسد؟ تعقل کن، الآن دینت را روی دنیای رؤسایتان گذاشتید، این چقدر بدبختی است؟! آن وقت تقصیر را گردن این و آن می‌اندازد. کسی را به زور در بهشت یا جهنم نمی‌اندازند، هر کس به هر طرف رفت، به پای خودش رفت. هر کس هر خطی می‌رود، منتهای خط را در نظر بگیرد، شمال یا جنوب، شرق یا غرب، بالأخره تا خط تو چه باشد، خط گناه و شهوات و خوشیهای دنیا آخرش به گودال جهنم خواهد بود. خط دیگر هم هست، از خود گذشتگی و مجاهدت در ترک گناه، چنین انسانی، از ساعت مرگ، در دروازه بهشت است.

خلاصه بحث

پس خلاصه بحث این شد که اعتراض به آفرینش شیطان، غلط است؛ چون در

(۱) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۴۵.

عدل، ص: ۳۹

آفرینش جز خیر نیست، در آفرینش شیطان و ملک از این جهت فرق نیست، خدا موجودی که استعداد داشت آفرید، حالا او راه کج برود یا راست. وسلطه داشتن بر بشر نیز به معنی وسوسه کردن است نه واداشتن، صرف دعوت است. علاوه، خداوند ملک را نیز در برابرش قرار داده است، برای هدایت کردن هر انسانی، یک شیطان دارد و یک ملک، هم مصل و هم هادی.

ناله حضرت آدم علیه السلام و دلداری خداوند

پس از آن که حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام به خدا نالید که: «خدایا! چنین دشمن سختی برای اولاد من آفریدی؛ دشمنی که اولادم او را نمی‌بیند و تا روز قیامت او را مهلت دادی». ندا رسید: «ای آدم! در برابر هر شیطانی، ملکی برای اولادت می‌آفرینیم و در برابر هر حسنه‌ای، ده جزا و در برابر هر گناه، یک جزا خواهیم داد و سوّم آن که باب توبه را تا آخر، برای اولادت باز گذاشته‌ایم». **لزوم توبه از اعمال ناپسند** وقتی آیه توبه را ذکر می‌کند، در آخرش از حکمت خودش نیز سخن می‌گوید؛ یعنی مقتضای حکمت الهی، باز بودن باب توبه است. با این حساب، دیگر حجتی برای کسی باقی نمی‌ماند؛ چون هر عذری که بیاورد، در آخر به او می‌گویند: «چرا

توبه نکردی؟!». حالا به زبانت فحش دادی، چرا توبه نکردی؟ کی می‌تواند فردای قیامت پاسخ دهد، لذا حضرت سجّاد علیه السلام در دعای ابی حمزه عرض می‌کند: «سیدی ارحمنی إذا انقطعت حجّتی وطاش عند سؤالک ایای لبّی...».

عدل، ص: ۴۰

«خدایا! به من رحم کن، آن وقتی که دیگر حجّت برای من تمام می‌شود و در مقام پاسخ دادن، حیران می‌گردم». در محکمه عدل الهی، چه جواب داری: «ولا حجّة لی فیما جری علیّ فیہ قضاؤک». هر چه بگویی، پاسخ دارد، نمی‌توانی عذر موجهی بیاوری.

عمر انسان، فرصتی برای جبران اشتباهات

خطاکاران می‌گویند: «خدایا! ما را به دنیا برگردان، حالا فهمیدیم». در پاسخ می‌گویند: «آیا به اندازه کافی به شما عمر ندادیم، اگر می‌خواستی آدم شوی، در این مدّت شده بودی، انبیا و هشیار دهندگان به شما همه چیز را گفتند». ^{۲۴} در روایت دارد: «نذیر، موت همسایه است؛ یعنی ای کسی که همسایه‌ات مرد، این برای تو هشیار دهنده است». چه بسیار کسانی که پارسال بودند و امسال زیر

^{۲۴} (۱) i\... أَوْلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ... E\ فاطر: ۳۷.

خاکند. ای سید! شاید سال دیگر هم تو نباشی، پس به فکر باش،
بترس.^{۲۵} **نذر**؛ یعنی ترساننده‌ها زیاد است ولی کیست که به هوش
آید و متذکر شود و کارهایش را اصلاح نماید.

شگفتی از گستاخی برخی از انسانها

چقدر بی‌حیایی است برای این که انسان خودش را منزه بکند، به
دستگاه

(۱) - «... أُولَٰئِكَ نَعْمَرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ...»
فاطر: ۳۷.

(۲) - می‌دانید که این سخنرانی در آخرین ماه مبارک رمضان از
عمر پربرکت شهید آیه الله دستغیب می‌باشد که پیش بینی‌اش واقع
گردید، پس چه نیکوست ما هم به فکر خودمان باشیم و عبرت بگیریم.

عدل، ص: ۴۱

آفرینش ایراد می‌گیرد که چرا خدا چنین کرد؟ خدا کارش خوب و
درست است، توی سر خودت بزن که من چرا چنین و چنانم و گرنه

^{۲۵} (۲) - می‌دانید که این سخنرانی در آخرین ماه مبارک رمضان از عمر پربرکت شهید آیه الله دستغیب می‌باشد که پیش بینی‌اش واقع گردید، پس چه نیکوست ما هم به فکر خودمان باشیم و عبرت بگیریم.

کوچکتر از آنی که بتوانی ایرادی به دستگاه آفرینش بگیری، خودت را اصلاح کن.

لزوم امیدوار بودن به رحمت واسعه خداوند

جایی که شیطان از باب رجا وارد شد و در برابر عبادت شش هزار ساله‌اش از خدا حاجت طلبید، او را رد نکردند، آیا من و تو را رد می‌کنند؟ لذا باید هرگز از رحمت خدا ناامید نشد و با یک عالم امید، رو به درگاه خدا آورد، یک **یا الله!** خدایا! گناهان ما بیش از شماره است، ولی فضل و رحمت تو بیش است، **الهی العفو.**

عدل، ص: ۴۲

وجود حکمت الهی در خلقت موجودات

خلاصه بحثهای دو روز گذشته این شد که بشر آنچه در عالم وجود از خلاف میلها و ناراحتیها می‌بیند، از انواع سختیها، بلاها، قحطی و بیماری، زلزله‌ها و توفانهای خانمان برانداز، یا جنگهای خونین و مرضهای عمومی، همه اینها را شرّ می‌نامد. یا در مورد حیوانات،

می‌گوید: چرا انسان از حیوان بار بکشد؟ چرا آنچه به انسان داده به حیوان نداده تا بارکش انسان گردد؟ یا چرا به بعضی از افراد، کمتر داده است.

یکی را داده‌ای صد گونه	یکی قرص جوی آلوده در
نعمت	خون

مثلاً یک نفر کور مادر زاد، یا ناقص الخلقه آفریده شده است، خداوند چرا عقب را آفرید که آدمی را بزند و بکشد. مار و دیگر حیوانات سمّی را چرا آفرید؟! **شبهه و پاسخ آن** این گونه شبهه‌ها تا سر حدّ مرگ می‌آید، اصلاً چرا آفرید و جان داد که حالا آنها را بگیرد؟ چرا اولاد داد تا بعداً آن را بگیرد و چراهای دیگر. این چون و چراها بر دو قسم است:

عدل، ص: ۴۳

قسم اوّل: ایراد این است که چون در عالم شرور است، پس باید خدای دیگر باشد که شرّ آفرین است! دیروز گفتم اینها ثنویّه و دوگانه پرست هستند. **قسم دیگر آن‌که:** از این شرور، ظلم لازم

می آید. خلاصه یا برای خدا شریک قایل شدند، یا منکر عدالت خدا شدند بلکه بعضی از نادانان این گونه امور را نشانه عدم سرپرست حکیم و مدبّر در جهان خلقت می دانند! در پاسخ به این شبهه، یک جواب اجمالی و بعد جواب تفصیلی می دهیم: هر انسان عاقلی وقتی که به عقلش رجوع بکند و ببیند مثلاً همین «ناخن» اگر نباشد، نمی شود با انگشتان چیز سنگینی بلند کند؛ چون فشار را ناخن تحمل می کند، اگر ناخن نباشد نمی شود، حالا یکی از حکمت های ناخن را فهمیدی، اگر حکمت آپاندیس را نفهمیدی، آیا باید بگویی حکمت ندارد؟ در عالم وجود هم، بشر، یک میلیون حکمت هایش را نفهمیده است. همین بدن انسان، علم تشریح و خواص اجزای بدن در هر قرن، مورد بحث بوده و نتیجه و دست آوردن آن را ثبت می کردند و هر قرن از اندوخته قرون قبل نیز استفاده می کردند تا به زمان ما رسیده است، مع الوصف بیشتر دانشمندان می گویند حکمت هایی برای اجزای بدن ماست که ما هنوز نفهمیده ایم. از بس دستگاه عظیم است نمی شود گفت حکمت ندارد، بنا بر ضرب المثل: «عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود». «چیزی که نیافتی دلیل بر نبودن آن نیست». پس وقتی حکمت مار و عقرب را نفهمیدی، نمی توانی بگویی حکمت ندارد، پا از گلیم خودت درازتر نکن، بگو من نمی دانم، آنچه

می بینم حکمت دار است پس آنچه را نفهمیدم نیز دارای حکمت است.

عدل، ص: ۴۴

در شرّ هم یقین بدانید که خیرش غالب است، شرّ مطلق نیست. حتماً حکمتی دارد. به حکم عقل من یقین دارم از پروردگار عالم، یا خیر مطلق است یا خیر غالب.

اگر شرّی از موجودی سر بزنند، آن امر نسبی و عارضی است، امر وجودی نیست.

تعریف صفت ذاتی و صفت نسبی

«صفت ذاتی» آن است که در تمام حالات شیء موجود است؛ مثلاً لباس پنبه‌ای داریم که سفید است، این سفیدی ثابت و لازم آن است. صفت دیگری داریم که «نسبی» است، در بعض مواقع موجود است، در وقتی که شرایطی جمع شود، این صفت پیدا می‌شود. همین مار و عقرب، کی کشنده است؟ این سمّ مار اگر کشنده بود اوّل باید خودش را بکشد، پس کشندگی‌اش در بعضی حالات است. اگر کژدم در منزل باشد و مثلاً در رختخواب آقای حاجی برود و بزند، شاید

بکشد، اگر می‌خواهد کسی را بکشد، این کشندگی صفت لازم برای
کژدم نیست، اگر شرّ بود باید همیشگی باشد، باید اوّل خودش را
بکشد. علاوه، آثاری هم برای خود سمّ است؛ مار و کژدم، سموم هوا
را می‌گیرند و جزء بدنشان می‌کنند، از این گذشته، علاج سمّ هم
می‌کند، شنیده‌اید که اگر شکم عقرب را پاره کنند و روی جای عقرب
زده بگذارند، خوب می‌شود، روغن عقرب از همین راه، علاج عقرب
زدگی می‌کند.

حکایت جالب طبیب معروف یحیی بن زکریای رازی و تشخیص درمان بیمار

در تاریخ نوشته‌اند: «در زمان خوارزمشاه، حدود هفتصد سال قبل،
مقرّش

عدل، ص: ۴۵

نیشابور و جمعیتش حدود یک میلیون و نیم بوده است. آن‌جا پایتخت
بوده و از هرفنّی، متخصص و استادی در آن‌جا بوده است. در فنّ
طب، استاد کلّ یحیی بن زکریای رازی بوده، مقرّش در مرکز کشور،
نیشابور بوده و در تمام رشته‌های طب، استاد مطلق بوده است. در
همان اوقات، یکی از حکام فارس به فلج مبتلا می‌شود و پا درد

می گیرد و این درد، زمینگیرش می کند. هر چه مداوا می کند، نتیجه نمی گیرد. پس از این که از درمانش در فارس مأیوس می شوند، تصمیم می گیرند او را به نیشابور نزد رازی ببرند. حاکم را با وسایل آن روز با کجاوه و اسب و قاطر می برند. وقتی وارد نیشابور می شوند اول غروب بوده ناچار می شوند به کاروانسرا بروند. شب در آن جا می مانند. هوا بسیار گرم بوده و به ناچار می خواهند پشت بام بروند. مریض را نمی شد ببرند، لذا او را در همان کف کاروانسرا می گذارند. صبح که پایین می آیند می بینند مریض برخاسته و حرکت می کند. می پرسند چه شده! می گوید: خودم هم نمی دانم. می گویند: حالا که تا این جا آمدیم، سراغ رازی برویم و ببینیم چطور شد تو خوب شدی. بیمار با پای خودش نزد رازی می آید و جریان را تعریف می کنند. رازی می گوید: برهنه اش کنید. دیدند یکی دو عقرب جرّار در لباس بیمار پیدا شد. می گوید: این بیماری منحصرأً با سمّ عقرب معالجه می شد.

شرور، ذاتی و مطلق نیستند

این که سمّ عقرب کشنده است و خدا آن را کشنده آفریده است، این صحیح نیست؛ یعنی کشندگی برای عقرب، ذاتی نیست بلکه در بعضی

از حالات وقتی بعضی شرایط جمع گردد، کشنده خواهد شد. پس هر چه را شما حساب کنید

عدل، ص: ۴۶

می بینید شرّ ذاتی ندارد و شرّ بودنش، نسبی و عارضی است. سیل خراب کننده است، پس باران بد است؟ طبعاً اگر شرایطی جمع شد وسیل آمد، چند خانه هم خراب می شود. آب باران رحمت است و شستشو می دهد، حیات می بخشد، حالا در بعضی موارد، چند خانه هم خراب می گردد. یا مثلاً خانه‌ای تحت شرایطی آتش گرفت، حالا بگوییم آتش شرّ است؟ یا برق کسی را گرفت و کشت، این همه نور افشانی و حرارت بخشی و چرخاندن دستگاهها را آدم کشی به شمار آوریم. با اجتماع شرایط مثلاً سیم لخت به بدن بشر بخورد، مانعی هم نباشد، ممکن است انسان را بکشد و گاهی هم به تخته‌ای متصل می شود و عایق می گردد. گاز با این همه برکاتی که دارد، در اتاقی هم اگر بی احتیاطی کردند و هوا گازی شد، تا کبریت زدند، آتش می گیرد، حالا بگویند چرا خدا قدرت سوزاندن به گاز داده است؟ از طرف آفریننده جز خیر و برکت و رحمت نیست بلی گاهی شرّ دارد که آن هم معمولاً به خود آدمی بر می گردد، چرا مواظبت

نکردی و سرگاز را درست نبستی، یا مثلاً در رانندگی عجله می‌کند و کسی را می‌کشد. شرّ از شخص است نه از آفریننده، پس شرّ ذاتی اشیاء نیست بلکه نسبی و در بعضی موارد است و شرّ نسبت به خیر کمتر است و مقصود از هر موجودی، خیر است و شرّ بالعرض هم پیدا می‌کند. دیروز عرض کردم کسی از شیطان که مصدر شرور است، بالاتر نیست، شرّ نسبت به شیطان هم نسبی است. شیطان که از اوّل شرّ نداشت، شش هزار سال عبادت کردنش و جریان آدم و سجده نکردنش، برنامه اغوای آدمیان را پیش گرفت، در صورتی که خود بشر حرفش را بپذیرد. **اوّلًا:** شیطان تسلّط ندارد، زوری ندارد که آدمی را مجبور به گناه کند، کار او

عدل، ص: ۴۷

صرف القا و وسوسه است و شرّ مطلق نیست. اگر شروطی جمع شود، شرّ دارد که آن هم باز از آدمی است که وسوسه‌اش را می‌پذیرد. تو خودت هستی که اغوا را می‌پذیری، شیطان فقط مقدمه‌ای را درست کرد و آن را برای زینت داد.

اعتراض بی مورد

پس نگو خدا چرا شیطان را آفرید تا مرا در گناه بیندازد، شیطان بدبخت فقط اغوا و وسوسه کرد و تمام سعیش این است که با اغوا و وسوسه، آدمی را هلاک کند، تو نباید بگذاری: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ».^{۲۶} بیش از وسوسه کاری ندارد. آنهایی که گول خورند، وسوسه‌اش را می‌پذیرند. شیطان که یک‌دفعه بشر را در کفر نمی‌اندازد بلکه به تدریج وسوسه می‌کند، وقتی انسان بدبخت حرفش را پذیرفت، وسوسه بالاتر و بدتر می‌شود تا بالآخره انسان را به هلاکت می‌اندازد. **بی‌خردی بنی‌صدر مغرور** چند ماه قبل در خطبه جمعه گفتم بنی‌صدر اگر عاقل بود، ریاست جمهوری را نمی‌پذیرفت، بعد بعضی از مقدّسین به من ایراد گرفتند که به ریاست جمهوری، جسارت کردی. از همان اوّل اگر عقل داشت، جرأت نمی‌کرد رئیس‌جمهور بشود، ریاست است، خطرناک است، آیا می‌توانی خودت را بگیری؟ حالا جرأت کردی، نزدیک شدی، امام امت در پیشانی تو خواند و گفت:

(۱) - ناس: ۴ - ۵.

عدل، ص: ۴۸

«حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».^{۲۷} «دوستی دنیا و مقام پرستی اساس هر گناهی است». تمام افراد بشر، حُبِّ دنیا برایشان مقدمه هلاکت است. کسی که دوست داشت رئیس شود، هر گناهی را مرتکب می‌شود و هر فساد را انجام می‌دهد. روز به روز بالاتر می‌رود، شیاطین هم پروبالش می‌دهند، ریاست هلاکش می‌کند، مال و ثروت، تا انسان را نکشد، رها نمی‌کند. اوّلش که بنی صدر چنین نبود، اوّل دوست داشت رئیس شود، کم کم دید مجلسی که نیست، پس قوّه مقننه هم خودش هست، فرمانده کلّ قوا هم که شد، میل کرد رضا خان دوّم شود، قدرت بلا مزاحم و بلا مانع شود، آمریکا هم که شیطان بزرگ است، دید بنی صدر خوب جوجه شیطانی است، کم کم گروهکهای خودشان را اطرافش فرستادند تا رساندنش به جایی که دعوی خدایی کرد و گفت: «من اندیشه قرن هستم!!». من یعنی غیر خدا، همان «اَنَا» که شیطان گفت، همان «اَنَا» که فرعون گفت، تا جایی که با امام امت، نایب امام زمان، آن که کامل در انسانیت و واجب الاطاعه است، آن کسی که انقلاب کرد و تو را از فرانسه به این جا آورد، ای نمک به حرام! رو به روی امام ایستاد و گفت: «استبداد فقیه را قبول ندارم!». امام استبداد داشت یا تو؟ راستی که

عنصر عجیبی شد، هر چه که امام موعظه و نصیحت کرد، «من» شیطان است گوش نمی‌گرفت، در راه هلاکتی که داشت می‌رفت، نه این که او را می‌بردند. شیطان فقط اغوا می‌کرد، آمریکا جز اغوای بنی‌صدر کاری نکرد، همین گروه‌ها چطور بنی‌صدر را فقط اغوا می‌کردند، گول خوردنش، از خودش بود.

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۱۳۱.

عدل، ص: ۴۹

بنی‌صدر، ملعبه‌ای در دست منافقین

دیشب در تلویزیون مشاهده کردید که گروه‌ها کاغذ درست می‌کردند و عکسهایی به دست بنی‌صدر می‌دادند، آن وقت او هم در رسانه‌ها تهمت شکنجه را به حکومت اسلام می‌زد. لابد در تلویزیون اعترافات این شخصی که در دفتر ناهماهنگی بود، شنیده و دیدید، می‌گفت: «صدی هفتاد امضاها جعلی و ناشناخته بود». بعد که معلوم شد زندان مشهد، نمونه است، از بس رفتار خوب نسبت به زندانیان رعایت می‌شود، هلال احمر بین المللی گفت که: «مشت بنی‌صدر باز شد». غرض، خودش خودش را هلاک کرد نه شیطان و

آمریکا. آنها فقط وسوسه و اغوا می کردند که یازده میلیون پشتیبان تو هستند پس تو را به امام و روحانیت چکار، ملت برای فداکاری می کند، آن وقت پای سخنانی اش سوت می زدند، او هم باورش می شد و به خیالش که ملت همین سوت زنها هستند لذا به تدریج این طور شد. خداوند به مسلمین تفضل کرد، پیش از آن که خون شصت هزار شهید پامال شود، او در چهارده اسفند خودش را رسوا کرد، روزنامه اش را که چقدر خلاف قانون مرتکب شد، توقیف کردند، دستور مقاومت داد، دستور زدن داد، خودش خودش را رسوا کرد و به سقوط و هلاکت رسانید. **هدایتهای امام در برابر اغوای گروهکها** هیچ کس دیگری را هلاک نمی کند، هر کس خودش، خودش را هلاک می کند، همان طور که گروهکهای آمریکایی، بنی صدر را اغوا می کردند، مگر نه امام امت او

عدل، ص: ۵۰

را نصیحت می کرد، خودش رو به هلاکت رفت؛ چون هدایت در برابر اغوا بود.

موعظه هایی که کوه را می لرزانید، در جلسات خصوصی، نصایحی که امام به او می کرد، کوه را تکان می داد. کلمه ای از امیر المؤمنین

علی علیه السلام عرض کنم: یک نفر از مقدّسین به دنیا بد می‌گفت
 که دنیا فریب دهنده است، اغفال می‌کند، چنین و چنان است. علی
 علیه السلام فرمود (حاصل آنچه در نهج البلاغه است): «مَا الدُّنْيَا
 غُرَّتْكَ وَلَكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ».^{۲۸} ای بدبختی که کاخها تو را فریفت! چرا
 قبر پدرها و مادرهایت تو را راهنمایی نکرد؟ چرا از این طرف،
 هدایت نشدی؟ این همه اغواهای گروهکها را شنیدی، می‌خواستی
 یک دفعه هم اندرز امام را بشنوی. همه ما هم همین هستیم، چشمان
 را باز کنیم، گول ظاهر را نخوریم و باطن را نیز در نظر بگیریم،
 اثبات و نفی‌ها را بسنجیم. بعضی نادانسته طرفداری از مثل بنی صدر
 می‌کنند که فسادش از آفتاب روشن‌تر است، برای دینش خطرناک
 است، آن نادانی که دینش را برای دنیای دیگری بدهد وای به کسی
 که نماز خوان باشد آن وقت مفسد را کمک کند!^{۲۹} مسلمان هیچ وقت
 نباید عون و کمک گنهکار باشد و در برابر حکم صریح امام سخنرانی
 نکند، آن سخنرانیهای فتنه‌انگیز، امّا او در برابر حکم امام در شیراز
 و همدان سخنرانی کرد و چه فسادها که از آن برخاست. در عین
 حال، هنوز هم کسی باشد و بگوید بنی صدر خوب بود، جای تعجب
 است، بلی خوب بود امّا برای آمریکا.

^{۲۸} (۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / ج ۲۲۳.

^{۲۹} (۲) - «i\ قَالَ رَبِّ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُخْرِمِينَ» E\ قصص: ۱۷.

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / خ ۲۲۳.

(۲) - «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ» قصص: ۱۷.

عدل، ص: ۵۱

دولت آقای رجائی، برای کی خوب است؟ برای ضد آمریکا، اما هر کس آمریکایی است، دولت رجائی را بد می‌داند و هر کس آمریکایی، شیطان و مفسد است، با بنی صدر یکی است.^{۳۰}

(۱) - متأسفانه در این جا نوار سخنرانی پایان می‌پذیرد؛ ولی سخنرانی ادامه دارد.

عدل، ص: ۵۲

وجود هدف در خلقت هستی

^{۳۰} (۱) - متأسفانه در این جا نوار سخنرانی پایان می‌پذیرد؛ ولی سخنرانی ادامه دارد.

بحث ما در مسأله «عدل» بود و این که عدل از اصول مذهب شیعه است. کسی سؤالی کرد و معلوم شد مطلب درست تفهیم نشده است. مقصود از این که ما قایل به عدل هستیم، آیا این است که دیگران می گویند خدا ظالم است؟ ما که می گوئیم خدا عادل است؛ یعنی هر چه از خدا صادر شده و می شود، از کلی و جزئی، تمام روی حکمت و مصلحت بوده است، قبیح، بی جا و بیهوده در دستگاه آفرینش نیست. برخی از برادران سنی با ما در این جهت هم قول هستند و به آنها «معتزله» می گویند. آنان معتقدند: هر چیزی به قرار خودش آفریده شده است و در افعال الهی، هیچ چیز بیهوده نیست. **عقیده خطرناک اشاعره** «اشاعره» عده ای هستند که مرتکب اشتباهات بزرگی شده اند از آن جمله اصل «حسن و قبح» را منکر شده اند تا جایی که گویند: «اگر خداوند، انسان مطیع را به جهنم و گنهکار را به بهشت ببرد، قبیح نیست، خداوند فاعل مایشاء است و هر چه بخواهد، انجام می دهد!!». در حالی که خداوند **«قَائِمًا بِالْقِسْطِ»** است و می فرماید: کار خدا از روی میزان

عدل، ص: ۵۳

عدل و معلل به اغراض است، از هر چه مفسده و قبیح است، دستگاه خلقت از آن برکنار می‌باشد و هر چه صلاح است، واقع می‌شود. نسبت به افعال اختیاری بشر، شیعه و معتزله گویند جبر نیست، اشاعره قایل به جبر می‌شوند؛ نه این که می‌گویند: خدا ظالم است بلکه منکر قبح ظلم هستند؛ می‌گویند: خوبی و بدی را ما می‌تراشیم و ما در کار خدا نباید قضاوت کنیم، کار خدا خوبی و زشتی ندارد. افعال بشر هم بدون اختیار است، در عین حال عذابش هم قبیح نیست.

جبری بودن اشاعره

عدلیّه (شیعه و معتزله) گویند: «اگر جبر است، پس عقابش قبیح است». به هر حال، اشاعره منکر امر بدیهی و حسن و قبح می‌شوند، از لوازم فاسد مذهبشان «جبر» است همان طور که قایلین به عدل، جبری نمی‌شوند و به حسن و قبح قایلند. از جمله عقاید فاسدشان این است که می‌گویند: «دقت در کار خدا و غرض و حکمت در افعال الهی، صحیح نیست»، در حالی که خداوند در قرآن، مردم را به تدبّر و دقت در حکمت آفرینش امر می‌فرماید: «آیا نمی‌نگرند به

شتر که چگونه آفریده شده است».^{۳۱} هر حیوانی یک زانو دارد، شتر دو زانو دارد و دو مرتبه تا می‌شود به مناسبت طول قامتش. **اعتراف افلاطون به وجود عدل در خلقت شتر** گویند: «به افلاطون گفتند در عربستان حیوان بزرگتر از گاو و الاغ هست که

(۱) - «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» غاشیه: ۱۷.

عدل، ص: ۵۴

دست و پایش از آنها درازتر است. افلاطون - با این که شتر را ندیده است - گفت:

حتماً باید گردنش هم درازتر از آنها باشد تا بتواند خوراک و آب بخورد، چون روی میزان عدل است». خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: «چه بسیار آیه‌ای که در آسمانها و زمین است و انسانها بر آنها می‌گذرند و از آن عبرت نمی‌گیرند»^{۳۲} تا خدا را به حکمت بشناسند. خداوند به هر موجودی، هر چه لازم داشته داده است، توالد و تناسل حیوانات، یا مهری که به مادران در حیوانات داده شده است.

^{۳۱} (۱) - «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» غاشیه: ۱۷.

^{۳۲} (۱) - «وَكُلَّ شَيْءٍ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ بِإِلَافٍ مِّنْ عِندِ رَبِّكَ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ عِندَ رَبِّكَ عَلِيمًا نَّصِيرًا» یوسف: ۱۰۵.

محبت و عشق شگفت‌انگیز خفاش به فرزند

گویند: «خفاش – که همان شبکور است – دو (سه) ویژگی دارد:

یکی این که: پستان دارد، هر بالدار دیگری، پستان ندارد جز خفاش.

دیگر آن که: قاعده زنانه می‌شود. (و سوّم:) هنگامی که بچه می‌زاید به قدری به بچه‌اش علاقه‌مند است که اوّل غروب، بچه‌اش را زیر بغل می‌گیرد و این طرف و آن طرف برای شکار پشه و تهیه خوراک می‌رود، با این که باید آزادانه بال بزند و در صدد تهیه روزی برآید، مع الوصف از بس به فرزندش علاقه‌مند است، او را زیر بغل می‌گیرد و با خود می‌برد». غرض، تدبّر در آیات خداست، تا بشر حکمتها و مصلحت‌هایی که در هر موجودی قرار داده است، مشاهده کند بلکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «چرا در آنچه در آسمانها و زمین است تفکّر نمی‌کنند». ۳۳

(۱) – «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» یوسف: ۱۰۵.

(۲) – «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...» روم: ۸.

۳۳ (۲) i\ «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...» E\ روم: ۸.

عدل، ص: ۵۵

خدا به تو عقل داده است که تعقل کنی، عدل و ظلم را بفهمی، حکمت شناس و خداشناس شوی. آقایان اشاعره عقل را از کار انداخته‌اند و در عالم معرفت نمی‌توانند قدمی بردارند «وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» را بفهمند و حکمت خدای تعالی را بشناسند.

انسان خود منشأ انواع بلاها

مسأله بلاها – که بحث این چند روزه ما بوده است – انواع سختیها، حکمتها و مصلحتها دارد. در بسیاری از این بلاها – که امر عدمی و نسبی است – جهت خیر می‌چربد و بسیاری از بلاها محصول عمل خود آدمی است که بلا درست می‌کند و خودش بلا خیز می‌شود؛ مثلاً در رانندگی عجله می‌کند و کسی را زیر می‌گیرد، حالا چرا به دستگاه خلقت بدبین می‌شوی. یا مثلاً مریض شده، ببیند منشأ مرض چیست؟ شاید خودت مواظبت نکردی و خودت را بیمار ساختی. **بلايا؛ درمان دردهای باطنی ثانیاً:** خدای تعالی چنین قرار داده که عالم دنیا با ناراحتی همراه باشد. انواع بلاها و بیماریها، تهیدستیها و جنگ و نزاع و خلاصه فسادهایی که هست تا مردن، هر چند از لوازم این عالم است، لازمه زندگی دنیا و لازمه خوراکها، بعضی

مرضهاست، هر چند از لوازم زندگی است ولی دواى درد بشر هم هست؛ چون بشر در این عالم که آمده برای رسیدن به سعادت و تکامل است، باید گرفتاری و بلا داشته باشد، راه سعادتش همین است؛ چون برای رسیدن به سعادت باید بنده شود، خودش را هیچ و خدا را همه کاره بداند، اصل هستی و تمام شؤون هستی را

عدل، ص: ۵۶

از خدا بداند، بنده وار زندگی کند: «لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضرّاً ولا موتاً ولا حیوةً ولا نشوراً».^{۳۴}

سخنی ارزشمند از امام سجّاد علیه السلام

من کیستم؟ «وما انا یاسیدی وما خطری، هب لی بفضلک وتصدّق علیّ بعفوک».^{۳۵} در دعای ابی حمزه، حضرت سجّاد علیه السلام عرض می کند: «خدایا! من کیستم تا خطایم چه باشد. به من لطف فرما از فضل خودت و عفو تو را شامل حالم فرما». ای انسان! چه چیز دست خودت هست؟ این مطلب را باید بفهمی. کمال آدمی وقتی است که این معنی یقینی اش شود. اگر انسان از اوّل تا آخر

^{۳۴} (۱) - بحارالأنوار: ۸۶ / ۸۳.

^{۳۵} (۲) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی.

زندگی مرفّه داشته باشد، تماش پیشرفت داشته باشد و کامیاب باشد، چنین آدمی خودش را بنده نمی‌داند و تسلیم خدای خویش نمی‌گردد. **لزوم کنترل شدید هوای نفس** نفس، گردن کلفت است، اگر روز به روز پیشرفت کرد، هر چه می‌خواست به او رسید، سلامتی و اعوان و مقام زیاد شد، کم کم فراموش می‌کند که خدایی دارد؛ ربّ و مدبّر و مدیری دارد، کارش به جایی می‌رسد که می‌گوید: «من هستم، خدا نیست!!». هستی خودش را ثابت می‌داند و خدا را مشکوک!! بعضی مثل فرعون بدبخت، صریحاً می‌گویند، امّا بسیاری هم هستند که همان حال را دارند ولی اظهار نمی‌کنند. وای از آن بدبختی که رفاهش کامل باشد، مریض و فقیر نشود، هیچ ناملایمی در زندگی‌اش نباشد، چطور مقابل خدا می‌ایستد؟!

(۱) – بحار الأنوار: ۸۶ / ۸۳.

(۲) – مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی.

عدل، ص: ۵۷

از غم بی آلتی افسرده

نفس از درهاست او کی

لذا اگر نظر لطف خدا به بنده‌ای باشد، برایش بلا می‌فرستد تا شکسته شود، انانیت او کم شود. چطور است حقایق با زبان داستان ذکر شود.

فرجام تکبر و سر مستی نخست وزیر رضاخان

زمان رضاخان خبیث، نخست وزیر زندیقش – که مثل خود پهلوی مغرور بوده – می‌گفته: «من یک صد دلیل دارم که خدا نیست!!».

این قدر بی‌حیا بوده، کسی که صد سال قبل نبوده و صد سال بعد هم نیست، این طور ادّعا می‌کند. طولی نمی‌کشد رشوه کلانی گرفته بود و گندم را از مملکت خارج کرده و کارهای خلاف دیگری مرتکب شده بود، بالأخره به زندان افتاد، من به دو واسطه برایتان نقل می‌کنم که گفت: «در زندان قزل قلعه رفتم، چشمم به این بیچاره افتاد، دیدم خیلی شکسته شده است. احوالش را پرسیدم و گفتم: آن دلیلهایی که می‌گفتی بر این که خدا نیست، ممکن است چند تای آن را بگویی؟». یک دفعه بدبخت به گریه زد و گفت: «دلیلی پیدا شد که تمام آن صد دلیل را از بین برد و آن دلیل، روزگار من بدبخت

است؛ دیروز چه بودم و امروز چه هستم، پس خدایی هست». مشاهده کنید، حالا که در دام افتاده، همین بلا او را آدم کرده است. **برخی از ادعاهای خنده‌آور بنی صدر** بنی صدر بیچاره که اوّل این جور نبود، با روحانیت و خصوص برای امام امت خضوع می‌کرد، اما وقتی گروهکها اطرافش را گرفتند و آمریکا هم او را بازی داد،

عدل، ص: ۵۸

یک دفعه گفت: «مردم، بیشتر با من هستند تا با امام!! صدی شصت با من و صدی چهل با امام هستند!!»، چنین مضمون (مزخرفی) گفته بود. یا ادعا می‌کند: «من ۱۳۰ علم دارم!!». به قول آیه الله منتظری فرمود: «من ابتدا خیال می‌کردم شوخی می‌کند ولی بعد دیدم جدی می‌گوید» راستی خیلی جهل او را گرفته است. حالا کسی از او بپرسد: آقای بنی صدر اکنون از آن ۱۳۰ علم چیزی مانده است، یا همه‌اش باد بود. یا از آن اکثریتی که از تو بیش از امام امت حمایت می‌کرد، چیزی مانده یا نه؟ همه باید متوجه باشند که عقب خوشی نگردید، خوشی بلایی است، خوشگذرانی آدم را به کمال

نمی‌رساند بلکه مزاحم است، نمی‌گذارد انسان به کمال انسانیّت
برسد.

گفتگوی میکائیل با رسول خدا صلی الله علیه و آله

خبر از خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه و آله در بحارالأنوار است
که: «روزی میکائیل نازل گردید و گفت: من خزانه‌دار زمین هستم و
تمام خزاین زمین در اختیار من است، خداوند مرا فرستاده است تا
شما را مخیر گردانم که ملک رسول یا عبد رسول باشید تمام خزاین
در اختیارتان باشد بدون این که از مقامتان کم شود، یا بنده باشید». حاصل
روایت شریفه این است که حضرت فرمود: «**أحبّ أن أكون**
عبدًا». ^{۳۶} «دوست می‌دارم بنده باشم». اگر انسان تمام خزاین را هم
داشته باشد، آخرش مرگ است، سلطنت و ریاست

(۱) - بحارالأنوار: ۱۶ / ۲۹۲.

عدل، ص: ۵۹

بلاست و انسان را فریب می‌دهد. در همین روایت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَجُوعُ يَوْمًا وَأَشْبَعُ يَوْمًا».^{۳۷} «من این‌طور مایلم که یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر باشم (آن روزی که ندارم بگویم خدایا! رزق مرا بده، مرا سیر گردان و روزی هم که به من عنایت کرد، شکر کنم)». اگر پشت سر هم به تو نعمت بدهند، یادت می‌رود که خدا رزاق است، شکر یادت می‌رود، اگر مستمر به تو پرداختند، آن را حق ثابت و مال خودت می‌شماری.

ترجیح دادن تشیع جنازه بر مجلس عروسی به امر امام علیه السلام

صحبت در این بود که بلاها طبق عدل و برای تزکیه نفس خوب است. بلا دواي درد است، بهتر از خوشیهاست. ترفه^{۳۸} برای آدمی بلاست. مروی است که شخصی از امام می‌پرسد: «در یک وقت تشیع جنازه و هم مجلس عروسی است، کدامش را اختیار کنم؟». امام می‌فرماید: «تشیع جنازه برو».^{۳۹} علتش هم معلوم است؛ تشیع جنازه غرور را کم می‌کند، قدری تکیده می‌گردد و نگاه می‌کند جنازه روی دست، یاروی سنگ غسلخانه افتاده است و عبرت

^{۳۷} (۱) - بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۷۶.

^{۳۸} (۲) - در رفاه و آسایش بودن، آسودگی و تن آسایی (فرهنگ عمید).

^{۳۹} (۳) - بحار الأنوار: ۸۱ / ۲۵۸.

می‌گیرد. **تَحْمَلُ سَخْتِهَا** برای رسیدن به خوشیها خوشی و راحتی ان شاء الله پس از مرگ، بر سر حوض کوثر در جوار اسد الله

(۱) - بحار الأنوار: ۴۲ / ۲۷۶.

(۲) - در رفاه و آسایش بودن، آسودگی و تن آسایی (فرهنگ عمید).

(۳) - بحار الأنوار: ۸۱ / ۲۵۸.

عدل، ص: ۶۰

الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود. هر وقت نفست هوای خوشی کرد، حواله‌اش را به آن جا بده. این جا باید زحمت کشید. ناکامی دید تا کامیاب گردید.

کامیاب کیست؟ آن کسی که جمال محمد و آل او را ببیند. برای این معنی شواهد متعددی از روایات و آیات داریم. در قرآن مجید می‌فرماید: «ایشان را با زحمته‌ها و ناراحتی‌ها می‌گیریم، باشد که زاری نمایند». ^{۴۰} انسان هر نوع بیماری و بلا را از خودش می‌کاهد و «من»

^{۴۰} (۱) - «... فَأَخَذَهُمُ بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» E\ انعام: ۴۲.

را می‌ستاید؛ من چنین و چنانم، گم می‌شود. یک دندان درد، انسان را حال به حال می‌کند.

بالین بیمار، محلّ نزول رحمت

انسان تا مریض نشود، نفس از طغیان نمی‌افتد. مریض را دیده‌اید چگونه خضوع از او می‌بارد، مخصوصاً بیمارهایی که بیماری‌شان طولانی شده است، لذا بالین بیمار، محلّ رحمت خداست؛ چون دیگر طغیان ندارد، من من ندارد بلکه «آه» به جای «من» است؛ من چه بکنم؟ کجا بروم؟ بیچاره‌ام، تمام آن انانیت و طغیانها به عجز، مبدّل گردیده است. امام با یک نفر به بالین مریض آمدند. مریض آه می‌گفت. کسی که همراه امام بود، به مریض اعتراض کرد که چرا آه می‌گویی؟ حضرت فرمود: «(مضمون روایت) چکارش داری، بگذار بگوید، این آه، تسبیح اوست». کسی که من من می‌کند، باید توی سرش زد، نه کسی که آه دارد. این خوب است، بگذار بگوید، چون طغیان ندارد.

(۱) - «... فَأَخَذْنَهُم بِالْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» انعام: ۴۲.

عدل، ص: ۶۱

باز در روایت دارد که: «از مریض التماس دعا داشته باش، مریض
برایت دعا کند؛ چون حالی که او دارد تو نداری». آهی که از
مریض برخاسته او را به درگاه خدا نزدیک می‌کند، حجابش کمتر
است از دیگران؛ البتّه نه هر مریضی بلکه آن مریضی که با ایمان و
صبر باشد. گاه هم می‌شود که مرض با کفر و اعتراض همراه است که
ان شاء الله از مؤمنین دور است. روایت دارد: «هر بدنی که چهل
روز حتّی یک مرتبه هم صدمه نبیند، از رحمت خدا دور است و از این
است خدشهای که به بدن می‌رسد». یعنی همین خراشی که به پایت
خورد، خوب است، همان لحظه‌ای که انگشت پایت به دیوار گرفت،
از گردنکشی و طغیان کم شد. **رحمت بودن کم شدن ثروت** وای اگر
از مال، چیزی کم نشود. در بحار الأنوار است که: «رسول خدا صلی
الله علیه و آله با چند نفر از اصحاب منزل یکی از مسلمانان مهمان
بودند، ناگهان از دیوار خانه، تخم پرنده از لانه‌اش افتاد و شکست.
همه تعجب کردند.

صاحب خانه گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از اوّل عمرم تا
کنون یاد ندارم از مالم چیزی ساییده شده باشد». در این روایت

دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «برویم؛ یعنی در این خانه خیر نیست. چیز خوردن در این جا که رحمت نیست، صلاح نمی‌باشد. **«من لم یرز فی ماله لا خیر فیه»**. «کسی که رزیه و مصیبت در مالش نباشد، خیری در او نیست».

عدل، ص: ۶۲

کسی که تمام فکرش زیاد شدن مال روی هم است بدون این که صدمه‌ای ببیند، کجا دیگر به یاد خدا می‌افتد، مرتباً دلخوش هستی که پولت زیاد شده، کی **«أبکی لظلمة قبری»**^{۴۱} می‌گویی و به فکر آخرت می‌افتی. **«مالی لا أبکی ولا أدری إلی ما یکون مصیری»**.^{۴۲} «چرا گریه نمی‌کنم؟ من که نمی‌دانم آخرم چه می‌شود؟». وقتی در دل جز خوشی دنیا نباشد کجا به فکر آخرش می‌افتد.

صبور بودن در برابر مشکلات

البتّه من نمی‌گویم دنبال بلا برو بلکه از خدا عافیت بخواه، امّا اگر بلا هم داد، مرض و فقر و گرفتاری داد، اعتراض نداشته باش و بدان این بلاها دوا‌ی دردت هست؛ البتّه دوا تلخ است و باید با تلخی آن

^{۴۱} (۱) - بحار الأنوار: ۸۹ / ۹۸.

^{۴۲} (۲) - بحار الأنوار: ۸۹ / ۹۸.

ساخت تا شفا یافت، مبتلای‌شان می‌کند تا با دل شکسته خدا را بخوانند. حضرت باقر علیه السلام به جابر فرمود: «به آنچه خدا داد، ما راضی هستیم؛ صحت داد، یا مرض، فقر یا ثروت: **رضی بقضائك وتسليماً لامرك**». خدا خوب و کیلی است. بنده‌اش را خوب تربیت می‌فرماید. بنده‌اش را که می‌خواهد به صلاح و سداد برساند. سخنی جاودانه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام حسین علیه السلام وقتی امام حسین علیه السلام بر سر قبر جدش گریست و در خواب به آن حضرت شکایت وضع خودش را کرد، پیغمبر به او فرمود: «**انَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ دَرَجَةً لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ**». ۴۳

(۱) - بحار الأنوار: ۸۹ / ۹۸.

(۲) - بحار الأنوار: ۸۹ / ۹۸.

(۳) - بحار الأنوار: ۳۱۳ / ۴۴.

عدل، ص: ۶۳

«حسین عزیز! مقامی برای تو هست که راه رسیدن به آن، کشته شدن با این وضع (دلخراش) است (هرکس بیشتر صدمه بخورد – البته کسی که در خطّ اسلام و ایمان باشد – مقامش بالاتر است)».

جبرئیل و مصیبت امام حسین خواندن او برای حضرت آدم علیهما السلام

شنیده‌اید که جبرئیل برای حضرت آدم علیه السلام مصیبت امام حسین علیه السلام را خواند و گفت: «**ولدک هذا یصاب بمصیبه تصغر عندها المصائب**».^{۴۴} «این فرزندات به مصیبتی مبتلا می‌شود که مصیبت‌ها نزد آن کوچک است». انواع مصیبت‌ها برای امام حسین علیه السلام پیش آمد؛ حتی مصیبت‌هایی که برای انبیا پیش آمده بود، تا مقام امام حسین علیه السلام را از همه بالاتر گرداند. شیخ شوشتری می‌فرماید: «کشته شدن هم اقسام مختلف دارد؛ کسی را خفه می‌کنند، یا ذبح می‌کنند یا نحر، یا این قدر می‌زنند تا بمیرد، یا غصّه کش می‌شود، یا تیر بارانش می‌کنند». (سپس) شیخ می‌فرماید: «جانم به فدای آن آقای که به انواع قتل‌ها او را کشتند».

(۱) – بحار الأنوار: ۴۴ / ۲۴۵.

شرور، آفات و بلاها لازمه دنیا و جهان مادی

آنچه از انواع بلاها و سختیها مشاهده می‌شود، با بیانی معلوم شد که با «عدل» منافات ندارد. امروز هم بیانی مستفاد از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض می‌شود. «انّ الدّنيا لم تكن لتستقرّ إلّا علی ما جعلها الله علیها».^{۴۵} نظام عالم طبیعت به یک سلسله علل و معلولهایی مرتبط است که این نظم بر غیر این وضع اگر باشد، دنیا نیست، عالم طبیعت با همین وضعی که می‌بینید، شرور و آفاتی دارد که لازمه این عالم است، از لوازم جدا نشدن عالم ماده است به طوری که اگر این شرور را بخواهند از آن جدا کنند، دیگر دنیا نیست. **آب؛ مایه حیات** در دنیا وقتی مرتبه‌ای از وجود تحقق پیدا کند، لازمه‌اش شرّ بالعرض هم هست؛ مثلاً از هر خیری بالاتر در اجسام، آب است. حیات دنیا وابسته به آب است. حیات نباتات و حیوانات و آبادیها به آب است، اما همین آب هم به صورت سیل،

سبب هلاکت و بی خانمانی عده‌ای می‌شود. لازمه مجتمع شدن آب تحت

(۱) - نهج البلاغه صبحی صالح / کتاب ۳۱.

عدل، ص: ۶۵

شرایطی آن است که در مسیرش حیوانات را ببرد، ساختمانها را خراب کند، آیا می‌شود از آب، این قدرت را بگیرند؟ یعنی آب را که آفرید، طوری بیافریند که وقتی به صورت سیل در آمد، خرابی به بار نیاورد، گاو و گوسفند را همراه نبرد.

عدم استثنا در نظام طبیعت

نظام عالم بر روی قانون طبیعی است که قابل تخصیص نیست. مثلاً بگوییم آب قدرت داشته باشد، جز نسبت به گاو مشهدی حسن. این قانون قابل تخصیص نیست. برق خوب است ولی باید محدود باشد به قدری که اگر کسی دست به سیم لخت گرفت، او را نگیرد، این که نمی‌شود. گرگ را آفرید، دندان‌ش داد و خوی درندگی هم در او قرار داد جز نسبت به گوسفند فلان شخص، خیر، استثنا ندارد. لازمه گرگ این است که گوسفند را می‌درد، نمی‌شود موردی را استثنا

کند. **قدرت دفاع در نظام طبیعت** خداوندی که این قانون (طبیعت) را قرار داده، دفاع از آن را نیز معین فرموده است، اگر گرگ را آفرید و دندان درندگی به او داد، برای حیوانات خطر ایجاد کرد، اما از آن طرف، به هر حیوانی هم قدرت دفاع داد؛ مثلاً به آهو قدرت دویدن داده است که اگر گرگ دنبالش کند، به گردش هم نمی‌رسد، به پرنده هم بال داد تا پرواز کند. گرگ آفت گوسفند است، اما خدای تعالی بشر را مسخر کرد تا به طمع گوشت و پوست گوسفند، مواظبش باشد. گرگ دشمن گوسفند است ولی انسان هم حافظ آن است، یا سگ گله از گوسفند دفاع می‌کند.

عدل، ص: ۶۶

حکایتی لطیف از حاج ملا حسین تبریزی

مرحوم **حاج ملا حسین تبریزی** نقل می‌کرد: «در جوانی‌اش در قریه‌ای نزدیک تبریز مسکن داشت. تعدادی گوسفند داشت.

نصف شب صدای مهیب به گوشش می‌خورد. می‌گفت: هر چه هم گوش می‌گرفتم، تشخیص نمی‌دادیم، هر چند آن صدای مهیب شبیه صدای گرگ بود. صبح شد، به دنبال صدا رفتیم. دیدیم گرگی نصف شب می‌خواسته رو به گله بیاید، سگ به جنگ گرگ رفته است.

گویند: سگ اگر بتواند بیضه گرگ را در دهان بگیرد، کار گرگ خلاص است و دندانهای خودش هم ضایع می‌شود. سگ برای از کار انداختن گرگ، بیضه گرگ را در دهان می‌گیرد و گرگ فریاد می‌زند و چاره‌ای هم نداشته، تا صبح می‌شود و ما می‌رسیم و گرگ را هلاک می‌کنیم». ببینید خدای تعالی چگونه سگ را مسخر قرار داده است. با این که تکویناً می‌فهمد که دندانش ضایع می‌شود، مع الوصف برای حفظ گله و پیشگیری از آفت گرگ، این طور فداکاری می‌کند. **شگفتیهایی از درمان دردها در جهان حیوانات** اگر خداوند گرگ را آفرید، این گرگ طوری نیست که کاملاً گوسفند در طعمه او باشد بلکه برای او حافظ و برای دیگری شاخ و دویدن و بال قرار داده است. برای هر آفتی، علاج هم قرار داده است؛ حتی مرض در هر حیوانی نیز دارویش را به او الهام فرموده است. می‌فهمد که برای مداوایش چه کند. «گر به» یک نوع دل درد دارد که علاجش علف سبزی است که معمولاً پشت بامها می‌روید.

عدل، ص: ۶۷

«گفتار» وقتی مریض می‌شود، علاجش فضله سگ است. هر حیوانی ملهم است و دارویش را می‌شناسد. اگر خداوند درد داده دواهم

داده است. در کتاب حیوة الحیوان در این مورد عجایبی نقل کرده است.

دردها و درمانها

قریب چهار هزار نوع بیماری برای بشر شمرده‌اند که دواى هر کدام را نیز خداوند معین فرموده است. این همه گیاه در صحراها و کوهها هست، یکی از آنها بی خاصیت نیست. هر گیاهی هم برای داروی دردی است. بشر از روی تجربه، بسیاری از آنها را کشف کرده و بسیاری هم هنوز کشف نشده است. بسیاری از داروهای جدید را از گیاههای کوهها و صحراها به دست می آورند، هنوز هم داروهای گیاهی مرسوم است. **خود انسان، عامل بسیاری از دردها** نمی شود بگویند در جهان مادی، درد نباشد. دنیا عالم ترکیب است. ترکیب هم از اضداد است. غالباً دردها هم از خود انسان است و اعتراض هم می کند.

بسیاری از دردهای آدمی به خاطر «شکم» است. لقمه‌ای بی جا، یا زیادی می خورد.

روایت هم دارد که سردی پشت سرهم می خورد، ماست و ترشی می خورد. خوراک غیر مناسب می خورد. هر چند در آن حال

خودش نمی‌فهمد لکن پس از ساعتی، یا چند روزی، اثرش واضح می‌شود. باید متوجه شویم چگونه روزه اسباب صحت بدن است. «صوموا تصحوا».^{۴۶}

(۱) - بحار الأنوار: ۹۶ / ۲۵۵.

عدل، ص: ۶۸

روزه و اثرات سازنده آن

«روزه»، علاوه بر قوت روح، شفای بدن است. متخصصین در طب جدید، یکی از معالجات قطعی را امساک می‌دانند. در اسلام هر ماه سه روز روزه گرفتن تأکید شده است، خصوصاً در تابستان در صحت بدن مؤثر است یازده ماه خوراک زیادی خوردی، رطوبات زاید باید تحلیل برود وگرنه ممکن است مریض شوی، یا قوایت صدمه ببیند. امساک است که این رطوبات زاید را تحلیل می‌برد، البته به شرطی که روزه باشد. راستی یک وعده خوراکش را کنار بگذارد، اگر پیش از ماه رمضان دو دفعه می‌خوردی، یک دفعه‌اش بکن، اگر سه دفعه

می خوردی، دو دفعه اش کن، خوراکت را نصف کنی نه این که در افطار و سحری دو برابرش کنی.

خوراک افطار هنوز درست هضم نشده که سحری فراوانی روی آن قرار می گیرد، ترش می کند، سردرد می گیرد، حالت استفراغ به او دست می دهد، این که روزه نشد.

خرابش کردی، تلافی چند روز را در یک افطاری و سحری می کنی. **وجود حکمت های پیدا و نهان در بیماری های انسان** بسیاری از این بیماری ها از عمل خود آدمی پیدا می شود. خودش را مریض می کند مع الوصف خداوند دواهم معین فرموده است. بعضی از مرضهاست که برای پیشگیری از مرض های سخت تری است که خودش حکمتش می باشد. در بحار الأنوار مروی است: «روزی سلمان فارسی زکام کرده و سرو صورتش را بسته بود و خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید. حضرت احوال پرسی کرد. او گفت: زکام شده ام. حضرت فرمود: زکام برای پیشگیری از جنون است؛ یعنی زکام حالتی است که رطوبات از مغز، خالی و مغز، آزاد می شود و برای ادراک آماده می گردد. اگر زکام

عدل، ص: ۶۹

نباشد و این کثافات در مغز متمرکز شود، مانع ادراکات می‌گردد».

سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره زکام

روایتی هم در سابق از یکی از بزرگان علما شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که: «(مشرکین) به من می‌گویند مجنون شده‌ای در حالی که من هر ماه اقلّاً یک مرتبه زکام می‌شوم». چشم دردهم برای جلوگیری از کوری است. در همین روایت می‌فرماید: «سرفه هم از مرض سل و از جمع شدن خلط در سینه جلوگیری می‌کند. موی بینی هم از مرض خوره پیشگیری می‌کند. ته پا که ترک می‌خورد، از بواسیر پیشگیری می‌کند». **وجود حکمت الهی در تمام هستی در عالم وجود، هیچ چیز بی حکمت نیست. اگر حکمت آن‌را نفهمیدیم نباید آن‌را نفی کنیم. مبادا کسی چیزی را که ندانسته، بگوید چه فایده دارد؟ «جُعَلَ»^{۴۷} حیوان نجاست خواری است. از یکی از حکما نقل شده که گفته بود: «ما خاصیت این جعل را نفهمیدیم». بعد به چشم درد سختی مبتلا شد. هر چه معجون در نظر داشت مصرف کرد و فایده نبخشید. پیرزن با تجربه‌ای به او گفت:**

^{۴۷} (۱) - حشره‌ای است سیاه و پردار، بزرگتر از سوسکهای خانگی. در بیابانهای گرم پیدا می‌شود. بیشتر روی سرگین حیوانات می‌نشیند. سرگین غلطان و سرگین گردان و سرگین گردانک و بالش مار هم نامیده می‌شود... (فرهنگ عمید).

«من دارویی سراغ دارم». دارو را به او داد و مصرف کرد و خوب شد. پرسید این چیست؟ گفت: «سوخته جعل است».

(۱) - حشرهای است سیاه و پردار، بزرگتر از سوسکهای خانگی. در بیابانهای گرم پیدا می شود. بیشتر روی سرگین حیوانات می نشیند. سرگین غلتان و سرگین گردان و سرگین گردانک و بالش مار هم نامیده می شود ... (فرهنگ عمید).

عدل، ص: ۷۰

گفت: «پس معلوم شد نیست چیزی مگر این که خاصیتی دارد خواه ما آن خاصیت را بفهمیم یا نفهمیم».

دعا و صدقه اسباب مصون ماندن از شرور

پس در عالم ماده، شرور بالعرض هست لکن باید بدانیم که شرور ذاتی نیست بلکه نسبی است و در عین حال برای هر شری نیز دافعی معین فرموده. با این که هر شری مصلحتی دارد، در عین حال هم باز پروردگار عالم سبب دیگری معین فرموده تا آدمی از همان شرور محفوظ بماند؛ آن دو سبب که معین کرده، «دعا» و «صدقه» است. خداوند از باب فضلش آن دو را در دسترس بشر قرار داده تا به

برکت دعا و صدقه از همان شرور نیز محفوظ بماند. آدمی می‌تواند با صدقه، خودش را بیمه کند. در دستگاه تکوین، بلا پیش می‌آید و خداوند کیمیای بزرگی در دسترس ما قرار داده که قدرش را نمی‌دانیم. اگر کسی موفق شود اوّل روز صدقه بدهد، شرور آن روز را دفع نماید. اوّل شب صدقه بدهد، شرور شب را دفع می‌کند. هر کس در راه خدا صدقه بدهد، خدا هم بیمه‌اش می‌کند. **ظلم انسان به خویشتن** ای انسان! چرا خودت را در مشقت می‌اندازی. حرص است که نمی‌گذارد خوش بگذرانی. حسد هست که آتش می‌زند. حبّ ریاست تو را می‌سوزاند «... وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»^{۴۸} خود مردم هستند که ستم می‌کنند نه خداوند.

(۱) - یونس: ۴۴.

عدل، ص: ۷۱

جوانان عزیز! ما تجربیات زندگی‌مان را برایتان می‌گوییم و آن این که بدین بودن به زندگی برای چه؟ مثل آن انسان نادان (صادق هدایت)^{۴۹} که بالأخره خودش را هم بکشد، هر کس هم راه و روش او

^{۴۸} (۱) - یونس: ۴۴.

^{۴۹} (۱) - وی فرزند اعتضاد الملک (تولد، تهران ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ - وفات، پاریس ۱۳۳۰) در تهران متولد شد و برای تحصیل به فرانسه رفت. ابتدا در پاریس اقامت نمود و سپس به برانسون رفت. داستانه‌ای معروف: زنده به گور، سه قطره خون، نمایشنامه پروین، افسانه آفرینش، فواید گیاه خواری را در پاریس نوشت. سپس به ایران بازگشت و در ۱۳۱۵ به بمبئی رفت و زبان پهلوی را در آنجا فراگرفت و سفرهای چندی به تاشکند و

را بگیرد، همین است. چرا به عالم وجود بدین باشی؟ خودت
زندگی را برای خودت تنگ کرده‌ای.

جهان با این فراخی تنگت
آید

مکن کاری که از پا سنگت
آید

چرا راه به این صافی را رها می‌کنی و خودت را در سنگلاخها گرفتار
می‌کنی؟

نعمت‌شناسی، نعمتی بزرگ

هر قیدی که آدمی پیدا کرد، نمی‌گذارد خوش بگذراند و زندگی را
برای خودش سخت می‌کند. حرص که زد، آنچه را هم که خدا به او
داده است، نمی‌بیند. به قول یکی از بزرگان، هیچ وقت نگو خدایا!
نعمتم را زیاد کن بلکه بگو خدایا! نعمت شناسم کن و گرنه نعمتها هم
بر تو زیاد شود، وقتی نمی‌فهمی چه فایده؟ انسان باید

(۱) - وی فرزند اعتضاد الملک (تولد، تهران ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ -

وفات، پاریس ۱۳۳۰) در تهران متولد شد و برای تحصیل به فرانسه رفت. ابتدا در پاریس اقامت نمود و سپس به بزانشون رفت. داستانهای معروف: زنده به گور، سه قطره خون، نمایشنامه پروین، افسانه آفرینش، فواید گیاه خواری را در پاریس نوشت. سپس به ایران بازگشت و در ۱۳۱۵ به بمبئی رفت و زبان پهلوی را در آنجا فرا گرفت و سفرهای چندی به تاشکند و سایر شهرهای ازبکستان کرد و بالأخره در سال ۱۳۲۹ به پاریس رفت و پس از چهار ماه توقف در آن شهر، خودکشی کرد!! صادق به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنایی داشت. گذشته از مقالات و داستانها و سفرنامه‌ها، چند کتاب را از متون پهلوی به فارسی بر گردانده است مانند: گجسته ابالش، کارنامه اردشیر بابکان، یادگار جاماسب، شهرستانهای ایران، و داستانهایی نیز از فرانسه به فارسی ترجمه کرده است؛ چون: دیوار، مسخ و غیره. هدایت از نویسندگان بنامی است که در ادبیات فارسی عصر حاضر، اثری عمیق گذاشته است. و کتابهای او بارها به چاپ رسیده و بعضی به زبانهای بیگانه ترجمه شده است (فرهنگ معین).

عدل، ص: ۷۲

بفهمد که همین نان خالی هم نعمت است و بگوید: خدایا! مرا راضی گردان به آنچه از زندگی به من روزی عنایت فرموده‌ای. حمد کند خدای تعالی را به آنچه به او داده است^{۵۰}، نه این که به زندگی نظر بیندازد و تماشای کمبودها را ببیند و از زندگی ناراضی شود و به دستگاه خلقت اعتراض کند و از خدا و سفر آخرت، غافل می‌شود، چنین انسانی، از سعادت خودش برکنار می‌شود و هیچ وقت هم خوش نمی‌گذراند لذا می‌بینید به موادّ مخدر، خودشان را تخدیر می‌کنند.

سابق که این موادّ نبود، قصّه گو داشتند که با داستان سرایی، آنها را از غصّه و اندوه رها می‌ساخت.

چند خواهی پیرهن از بهر
تن رها کن تا نخواهی
تن
پیرهن

آزاد باش و مقید نباش که حتماً روی فرش قالی باشم، حتماً روزی صد تومان استفاده کنم، حتماً در هر معامله سود برم، این کرسی ریاست را نگهدارم و خلاصه، هر چه قید است، بلاست.

^{۵۰} (۱) i\ـ ورضی من العیش بما قسمت لی یا أرحم الراحمینE\ (مفاتیح الجنان/ دعای ابوحمزه ثمالی).

غلام همت آنم که زیر چرخ زهر چه رنگ تعلق پذیرد
کبود آزاد است

عبدالله، حرّ مطلق است. آزادی حقیقی در بندگی خداست و تا این طور هم نشود انسان به توحید نمی‌رسد و به خوشی حقیقی – نه در دنیا و نه در آخرت – نخواهد رسید. هر کس این جا اسیر قید است، پس از مرگ هم بدبخت است، مگر او را رها می‌سازد؟

شقاوت و هلاکت منافقین قاتل و تروریست

این گروه‌هایی که دخترها و پسرها را به خرابکاری وا می‌دارند، یا بمبی می‌گذارند و ۷۲ چهره نورانی را شهید می‌کنند، می‌خواهیم ببینیم چه زیانی به

(۱) – **ورضنی من العیش بما قسمت لی یا أرحم الراحمین (مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).**

عدل، ص: ۷۳

شهید بهشتی رسید؟ چه زیانی به گروهکها رسید؟ آنچه به شهید بهشتی رسید، آزادی از عالم طبیعت و آزادی از دیدن این نفوس شقیّه – که اصلاً دیدنشان بلاست – راحت شد؛ از دیدن این منافقین و گرفتاریهای عالم طبیعت. این بمب سبب شد ایشان خلاص و از تن رها شود. هر کس مرگی دارد، بهشتی هم اگر زنده مانده بود، بالأخره به یک سببی می‌مرد، زیانی به او نرسید. لکن عامل این جنایت و گروهکهای همکارش تا برسد به آمریکا، در این کار چه زیانی دیدند روحی و جسمی؟ **اولاً:** در همین دنیا منتظر باشید که همین بدبختها به بدترین وجهی مبتلا خواهند شد. **دیگر آن‌که:** اینها می‌خواستند حکومت را به دست بگیرند و تسلیم آمریکا نمایند، آیا با این کار به مقصود خودشان رسیدند، یا لعنت بر آنها بیشتر شد. پیش از این واقعه کمتر مرگ بر آمریکا گفته می‌شد، اما پس از این ماجرا، هر جا رو می‌کنید، شعار: **مرگ بر آمریکا** است.

مرگ زودرس برای منافقان کوردل

پیش از این واقعه کسی خیال نمی‌کرد مرگ منافقین به این زودی برسد، اما پس از این جریان، روزی نیست که چند نفر از این گروه کافر، ملحد، زندیق و مرتدّ به جزای عملشان نرسند؟ مرگ خودشان

را نزدیک کردند. هر کس بد کند، به خودش بد می‌کند^{۵۱} و هر چه از بدی به خودت می‌رسد، از خودت هست.^{۵۲}

(۱) - «... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» بقره: ۲۸۶.

(۲) - «... وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...» نساء: ۷۹.

عدل، ص: ۷۴

تحمّل سختیها و رنجها عامل رشد معنوی و رسیدن به کمال

خلاصه بحث روز گذشته این شد که سختیها و گرفتاریهایی که برای بشر در دنیا پیش می‌آید، علاوه بر این که از لوازم این زندگی و از لوازم مرکبات است، تکمیل کننده و داروی دردش هست. اگر سختیها و ناراحتیها نباشد، آدمی به کمالش نمی‌رسد و در همان حدّ حیوانیت باقی می‌ماند. انسان، بدون رنج و محنت و صبر، به کمال نمی‌رسد.

^{۵۱} (۱) - «... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» E\ بقره: ۲۸۶.

^{۵۲} (۲) - «... وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...» E\ نساء: ۷۹.

عوامل سه‌گانه در سر فرود آوردن انسان

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمود:
«لولا ثلاث ما طأ طأ ابن آدم رأسه: الفقر والمرض والموت».^{۵۳} سه
چیز است که اگر نباشد، هیچ وقت بشر سر فرود نمی‌آورد و تسلیم
خدایش نمی‌شود، غلظت و قساوت قلب هلاکش می‌کند:

عامل اوّل: فقر و نیازمندی

اوّل: نیازمندی است. اصلاً خود فقر انسان را از گردنکشی
می‌اندازد. کسی که

(۱) - تفسیر قرطبی: ۱۸ / ۲۰۶.

عدل، ص: ۷۵

نیازی نداشته باشد و هر چه بخواهد فراهم شود، اوّلًا: چنین کسی در
خارج نیست و بر فرض هم که باشد، یک آدم بسیار گردن کلفت و
خود خواه است که با درنده فرقی نمی‌کند؛ ولی هر چه نیازش
بیشتر باشد، دست و پا می‌زند، زحمت می‌کشد، رنج می‌برد، صبر
می‌کند و به کمال انسانیت می‌رسد. در روایتی است که: «به حضرت

^{۵۳} (۱) - تفسیر قرطبی: ۱۸ / ۲۰۶.

داوود علیه السلام ندا رسید که تو خوب بندهای هستی جز آن که از بیت المال می خوری». او به درگاه خدا نالید تا کاری به او داده شود و خداوند آهن را در دستش نرم گردانید، لذا زره درست می کرد و می فروخت و معیشتش را تأمین می کرد و از آن پس، از رحمت و دسترنجش روزی می خورد، نه آماده خوری.^{۵۴} شغل علی علیه السلام غرس درخت بود، پانصد درخت نخل غرس کرد؛ یعنی هسته خرما را کاشت، چند سال آبیاری کرد تا نخل شد و به ثمر رسید، همه را فروخت و بین فقرا تقسیم کرد. غرض زحمت کشیدن و برای رفع نیاز، کار کردن است. برای انسان گناहانی است که کفاره اش همین کوشش برای تأمین معیشت است: «الكاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله».^{۵۵} «کسی که در تحصیل معیشت عیالش زحمت می کشد، همچون جهاد کننده در راه خداست». اگر کسی مال باد آورده ای زیر دستش آمد، معلوم نیست آن ایمان مطلوب را داشته باشد.

عامل دوم: بلا و مرض

^{۵۴} (۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۱۴.

^{۵۵} (۲) - وسائل الشیعه: ۶۷ / ۱۷.

دوم: بلا و مرض است که به راستی نعمتی بزرگ برای آدمی است.
او را خاضع

(۱) – بحار الأنوار: ۱۴ / ۵.

(۲) – وسائل الشیعه: ۱۷ / ۶۷.

عدل، ص: ۷۶

می کند، غرورش را کم می کند و می فهمد که کاری از او یا دیگری نمی آید. به واسطه همان مرض، با خدای خودش تقرب پیدا می کند.

عامل سوم: مرگ

سومین چیزی که سبب تسلیم شدن نفس می باشد، موت است.
می فهمد باید بمیرد. درباره مرگ ایرادهایی گرفته اند که باید ذکر شود و مختصراً پاسخ داده گردد. پرسشی پیرامون مرگ و پاسخ آن برخی می گویند: «مرگ برای چیست؟ خدا که می خواهد بچه مرا ببرد پس چرا از اول این بچه را به من داد و اصلاً چرا او را آفرید؟».
دیگر آن که: «حالا که مرگ را مقدر فرموده، چرا حدّ معینی برایش قرار نداده است؛ یکی در سن ده سالگی و دیگری تا نود سالگی که

باید تر و خشکش کنند و چطور است که آدمی از مرگ وحشت دارد و از آن بدش می‌آید؟!». در معرفت النفس ذکر شده است که: احساس کمبود هر قوه و ادراکی که در نفس انسانی به حسب طبیعت است، گواه این است که بر طرف کننده آن هم وجود دارد و گرنه در ذات آدمی، آن اقتضا نبود؛ مثلاً عطش دلیل بر این است که آبی هست، خواهی نخواهی عطش در آدمی پیدا می‌شود، پس خداوند آبی هم برای آن آفریده است، اگر آبی نبود، عطش هم در انسان قرار نمی‌داد. گرسنگی که در آدمی است، معلوم می‌شود خوراک سیر کننده هم هست. از چیزهایی که در نفس آدمی است «حبّ بقا» است؛ یعنی هر انسانی دوام خودش را می‌خواهد که همیشه باشد و از نیستی فرار می‌کند. بشر حاضر نیست فنا را بپذیرد بلکه میل طبیعی هر بشری است که برای همیشه بماند. این جا دو استفاده می‌کنیم؛ یکی این که معلوم می‌شود آدمی همیشگی است

عدل، ص: ۷۷

و گرنه تمنّایش غلط بود. اگر ابدی نباشد، میل ابدیت نباید در او باشد. انسان که مایل است همیشه باشد، پس به مرگ نیست نمی‌شود. از مرگ که وحشت می‌کند؛ چون اشتباه کرده و بدن را حقیقت خود

پنداشته است؛ ولی وقتی فهمید بدن مرکب است و حقیقتش روح مجرد است، بدن را که رها می‌کند، به کمال بالاتر می‌رسد، مرگ برای انسان مرز حیات نیست بلکه مرز حیات بدن اوست، اما روان و اصل و حقیقتش به مرگ بدن از بین نمی‌رود بلکه روحش که حقیقتش هست، باقی به بقاء الله است. از ساعت مرگ بدن، روح در برزخ است تا در قیامت به جزای اصلی برسد. پیغمبران یاد آوری کردند: همچنان که اقتضای ابدیت در تو هست، بدان که ابدی هستی، ذات و روح باقی است و این مرگ حیوانی، لازمه حرکت به کمال است. اگر بنا باشد بماند پس چرا در رحم مادر نماند، بگو خدایا! او را در همان شکم مادر نگه‌دار. چطور در شکم مادر ماندن، حدی دارد، پس از آن حد، دیگر جای تو نیست، در شکم کره خاک هم همین است. هفتاد – هشتاد سال ماندن روی خاک برای چه؟ هدف که زندگی دنیوی نبود بلکه هدف رسیدن به کمال بود.

مرگ؛ نعمتی از نعمتهای الهی

اگر بنا بود مرگ در کار نباشد، کره زمین چه وضعی داشت. از پنج هزار سال قبل حسابش را بکنید، آیا دیگر جایی برای زندگی بود، آن وقت می‌شود همه پیر نشوند؟! پیری لازمه زندگی طبیعی است،

همه می‌مانند و از کار می‌افتند نسل‌های جدید باید مواظب اجداد بی‌شمار خود باشند، بیچاره‌ای که گرفتار چندین پدر و مادر پیر شده که حتی باید لقمه در دهانشان کند و نظافت نماید، این چه زندگی شد؟!

عدل، ص: ۷۸

برگشت انسان به حالت نخستین در سنین کهولت

آدم وقتی به هفتاد و هشتاد رسید، به کمال خودش نزدیک شده، حالا یا در جنبه مثبت یا منفی، اگر به کمال انسانیت و جنبه مثبت هم نرسیده باشد، روز به روز ضعف قوای دماغی و ادراکی در او بیشتر و به اصطلاح خرف می‌شود و به حال نخستین بر می‌گردد^{۶۸} و تنزل در ادراک می‌شود، البته غیر از مؤمن کامل. **داستان جالب حضرت ابراهیم علیه السلام و میهمان کهنسال** روایتی دارد مطابق آنچه در **حیوة القلوب** است که: «حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام حاجتی داشت مایل بود عمر طولانی کند تا بیشتر اطاعت خدا نماید. حضرت ابراهیم بدون میهمان نبود. روزی یک نفر پیر و مسن میهمانش شده بود و با چه سختی گامی بر می‌داشت و هنگام خوراک خوردن،

^{۶۸} (۱) - «... وَمَنْ لَعَنَهُ نَكَسَهُ فِي الْخَلْقِ ...» E\ یس: ۶۸.

دستهایش می لرزید. لبهایش قدرت نگه داشتن خوراک را نداشت. آب دهان و خوراکش از اطراف دهانش می ریخت، خلاصه حضرت ابراهیم خیلی رقت کرد. جبرئیل به او گفت: این است نتیجه پیری. حضرت ابراهیم گفت: من نمی خواهم مگر آنچه خدا برایم از عمر مقدر فرموده باشد، عمر زیاد این مصیبتها را هم دارد». بنابر این، مرگ برای بشر نعمت است، اگر برداشته شود، زندگی اش نکبت می شود. هر نفسش بلایی است.

(۱) - «... وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ...» یس: ۶۸.

عدل، ص: ۷۹

به سختی نفس کشیدن انسان پیر

یک نفر از اهل علم بود که سنش به صد رسیده بود، می گفت: «من تمام وسایل زندگی ام مرتب است و بیمار هم نیستم لکن به سختی نفس می کشم؛ چون پیر شده ام». بعضی اوقات، خداوند بعضیها را برای عبرت نگه می دارد تا مردم بفهمند عمر تا حدی که انسان بتواند عمل صالحی انجام دهد و زاد و توشه آخرتش را فراهم سازد، نافع است و گر نه عمر زیادی جز زحمت و بدبختی چیزی نیست.

جبر یا اختیار؟

تاکنون صحبت در بحث «عدل» راجع به دستگاه خلقت بود. قسمت دیگری از این بحث، راجع به «افعال بشر» از حیث صدور و از حیث جزاست. اما از جهت صدور، افعالی از انسان سر می‌زند که: «اشاعره» می‌گویند بشر سرنوشتی دارد و قضا و قدری، و بر طبق سرنوشتش حتماً باید آن امور واقع بشود به طوری که مجبور است. انسان هر کاری و هر حرکتی که می‌کند، خدا خواسته است! و ظاهر بعضی از آیات را نیز شاهد می‌آورند و می‌گویند:

«اگر خدا نخواسته بود، من فلان کار را نمی‌کردم»، لذا تمام کارها را فقط مستند به خدا می‌بینند. اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد به او «جبری مذهب» می‌گویند؛ چون بشر از خودش اختیاری ندارد و اگر خدا بخواهد، بشر به گناه وادار می‌شود!! **لازمه اعتقاد به جبر، ظلم و قبح است** اگر صدور فعل از آدمی نباشد بلکه از خدا باشد،

لازمه‌اش ظلم و قبح است، چگونه خدا بشر را به امر قبیح و
می‌دارد؟ از جهتی می‌فرماید ای انسان! آدم را نکش و از جهتی
خودش انسان را و می‌دارد به کشتن مردم.

عدل، ص: ۸۱

مذهب «عدلیّه» می‌گویند: «خداوند بشر را مجبور نکرده و نخواهد
کرد؛ نه به کار خیر نه به کار شرّ».

اشتباه بسیاری از مسلمانان در اعتقاد به جبر و تفویض

بسیاری از مسلمانها در چیزهای خوب، تفویضی و در چیزهای بد،
جبری می‌شوند؛ مثلاً اگر معامله‌ای کرد و استفاده شایانی برد، آن را
از زرنگی خودش می‌داند؛ ولی اگر ضرر بکند می‌گوید خدایا! پس
از مدّتی معامله‌ای کردم، چرا ضرر بکنم؟ می‌گوید نمی‌دانم امروز
خدا برای ما چه خواسته بود؟! خلاصه هر چه خوب است از خودش
می‌بیند و هر چه ناملایم است، از خدا می‌بیند! همچنین وقتی که
اولاد نصیبش می‌شود آن را از خدا نمی‌بیند تا شکر کند. **شاکر بودن**
امام سجّاد علیه السلام مروی است: «هر وقت به حضرت سجّاد علیه
السلام بشارت می‌دادند خداوند مولودی به تو عنایت فرموده است،
اوّل می‌پرسید: مادرش سالم است؟ یا بچّه سالم است؟ وقتی

می گفتند: آری، امام سر به سجده می گذاشت و شکر می کرد، پیش از آن که پیرسد مولود پسر است یا دختر». چه نعمت بزرگی است سلامتی مادر، یا فرزند. **زایمان بانوان، عجایبی از خلقت آفرینش** مکرر بعضی از اطباء برای بنده گفته اند از عجایب دستگاه خلقت وضع حمل است. طبق جریان اسباب و علم طب، باید صدی نود از زنها هنگام وضع حمل از دنیا بروند، ولی بر خلاف این وضع، صدی ده هم در خطر نیست و از این خطر به سلامت رد می شوند. بسیار اتفاق افتاده و می افتد - مخصوصاً در عشایر - که زنان در

عدل، ص: ۸۲

حرکت هستند اما بدون کمک طبیب، وضع حمل می کنند. مرد، موقعی که زنش زایید، از چه خطری به سلامت گذشته و بچه به سلامت متولد شده، این را از خدا نمی بیند!

احیای رسم زشت جاهلیت از سوی برخی از مسلمانان!

دختر و پسر فرق ندارد. اگر کسی فرق بگذارد، کفران نعمت کرده است. اگر بگویند دختر است، چشم و رویش را در هم می کشد! این همان عادت جاهلیت قبل از اسلام است. هنگامی که به او می گفتند

دختر نصیبت شده است، رنگش تیره و ناراحت می‌گردید.^{۵۷} این وضع، مال زمان جاهلیت پیش از اسلام است، در حالی که تو مسلمانی، پس فرق بین دختر و پسر چیست؟ هر کس فرق بگذارد، کفران نعمت کرده است. اگر زحمت تربیت است که فرقی ندارد، اگر در سن بچگی است که هر دو زحمتشان یکی است و در بزرگی، اگر دختر جهیزیّه می‌خواهد، پسر هم خرج ازدواج می‌خواهد، چه دخترهایی که اسباب خوشی پدر و مادر شدند و چه پسرهایی که برای جان پدر و مادرها بلا شدند، رازق هم خداوند است. **قضاوت‌های نادرست انسان به دستگاه آفرینش به هر حال، وقتی خدا اولاد می‌دهد، یاد خدا نکرده و مثل حضرت سجّاد علیه السلام سجده شکر نمی‌کنیم، اما اگر این بچه مرد، چطور اظهار ناراحتی و نارضایتی می‌کنیم. وقتی اولادش ناخوش می‌شود، یا می‌میرد به قضا و قدر الهی اعتراض می‌کند و مرگ او را از خدا می‌بیند! همان خدایی که فرزند داد، همان هم می‌گیرد، نه این که وقتی فرزند آمد از**

(۱) - «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» نحل: ۵۸.

^{۵۷} (۱) - «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» E\ نحل: ۵۸.

خودت بدانی اما وقتی برد، از خدا و بگویی خدا اولاد مرا برد! چرا نمی گویی خدا بنده و مملوک خودش را برد؛ همان کسی که داد، همان هم گرفت، نه این که خدا مال مرا گرفت، من را کنار بگذار...»
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...»^{۵۸} در هر حال، نباید آدمی هم جبری شود هم تفویضی؛ هر چه بر خلاف میلش باشد، جبری و هر چه مطابق میلش باشد، تفویضی شود!

تدبیر هوشمندانه باغبان در برابر دزد پرو

برای کسی که چنین مسلک شیطانی دارد؛ یعنی در ناملايمات، جبری می شود، بهترین پاسخها برای چنین اشخاصی، پاسخ همان باغبان است. او وقتی وارد باغ خود شد، دید دزدی سرگرم خوردن میوه و پر کردن ظرفش هست. بیچاره باغبان! دید چندین ماه زحمت کشیده حالا این شخص قلدر آمده و این طور حاصل زحمتش را می خورد و می برد، صدا زد: «آهای بنده خدا! چه می کنی؟». او پاسخ داد: «زمین مال خدا، درخت هم مال خدا، میوه هم مال خدا، من هم بنده خدا، این دندان هم عطای خدا، در این میان تو چه

می‌گویی؟». باغبان از این سخنان تعجب کرد که با این شخص چه می‌شود گفت، این‌طور زور‌گویی که همه را به گردن خدا می‌اندازد. باغبان هم جایی کمین گرفت. وقتی دزد خواست برود، جستن کرد و از پشت سر او را گرفت و کت و بغلش را بست و چوب ضخیمی هم از قبل آماده کرده بود و شروع کرد او را محکم زدن. در پاسخ داد و فریاد دزد گفت: «چرا فریاد می‌کنی؟»

چوب مال خدا، دست هم مال خدا، زننده هم بنده خدا و بدن تو هم مال خداست،

(۱) - بقره: ۲۵۸.

عدل، ص: ۸۴

دیگر اعتراض چیست؟». با آدم جبری هم باید این‌طور پاسخ داد، چطور خوردنت از خداست، اما کتک از خدا نیست و از بنده است؟ البته اینها جواب نقضی است، اما جواب علمی و حلی آن است که بتوانیم «امر بین الامرین» را بیان کنیم.

باطل بودن جبر به دلیل وجدان

قطعاً جبر غلط است که بگوییم بشر هیچ اختیاری از خود ندارد.

این که گویی این کنم یا آن خود دلیل اختیار است ای
کنم صنم

هر انسان با وجدانی می‌فهمد که در کارهایش اراده و اختیار دارد، نه این که او را می‌برند. هر کس که مسجد می‌رود، به اختیار خودش می‌رود و هر کس هم مجلس فسق می‌رود، به اختیار خودش می‌رود. کلمه خیری گفت می‌فهمد خودش گفته، شری هم گفت، همین طور.

به قول محقق قمی هزار دلیل هم برای جبر بیاورید، در برابر

«وجدان» فایده‌ای ندارد، بطلان جبر آشکار است و هر صاحب وجدانی می‌فهمد که بدون اراده در گناه یا طاعت نمی‌افتد بلکه در انجام و ترک گناه فاعل مختار است. **عدم استقلال انسان در انجام**

کارها چیزی که هست انسان در کارهایش استقلال هم ندارد؛ نه این طوری است که اراده‌اش تمام علت باشد و هر چه را تا اراده کرد بشود، شرط اساسی‌اش خواست خدا هم هست، خواست خداوند شرط است نه سبب و علت بلکه سببش و علتش اراده من و تو است ولی از آن جا که ما مخلوق و عاجز هستیم، از خود قدرت

نداریم، اگر خدا قدرت بدهد، شرط اساسی آن، خواست خداست،
چه در خیر و چه در شرّ.

اعطای قدرت انجام کار از سوی خداوند برای امتحان انسان

خدا هم در مواردی که صلاح بداند قدرت می‌دهد نه این که خدا کرده است بلکه خداوند برای امتحان خلق، جلو اختیار بشر را نمی‌گیرد و هر دو دسته را مدد می‌دهد^{۵۹}؛ آن کس که می‌خواهد خیر کند یا می‌خواهد شرّ. این جا دار امتحان است و باید بشر سر دو راهی باشد، هم بتواند خیر انجام دهد و هم شرّ تا استحقاق ثواب و عقاب پیدا کند، اما اگر جز خیر نتواند، یا جز شرّ نتواند، یا هیچ کدام را، چطور استحقاق ثواب یا عقاب پیدا می‌کند؟! اگر انسان اختیار و توانایی نداشت – چه در جهت خیر، یا جهت شرّ – دیگر کمال بشر در کار نبود بلکه کمالش به این است که با اختیار خودش، مرتکب خیر یا شرّ شود. آنچه مربوط به خداست، قدرت و اختیار دادن است. خلاصه، نه اراده‌ات علّت تامّه است و نه این که اصلاً نباشد بلکه هم اراده و خواست تو هست و هم باید اراده و قدرت دادن خدا هم

^{۵۹} (۱) - «كُلًّا يُدِّ هُوَ لَا ۖ وَهُوَ لَا ۖ مِنْ عَطَاءٍ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» E اسراء: ۲۰.

باشد. چه بسیار مواردی که انسان، خواستی دارد ولی واقع نمی‌شود و اراده خدا به آن تعلق نمی‌گیرد. در هر حرکتی، اگر خدا صلاح دانست، قدرت می‌دهد و آن کار انجام می‌شود و اگر صلاح ندانست، قدرت نمی‌دهد. این است معنی «**امر بین الامرین**»؛ نه جبر است که اصلاً اختیاری نداشته باشی و نه تفویض است که تمام قدرت و تمام علت به دست تو باشد بلکه اراده می‌کند تا آن مقداری که خدا بخواهد و قدرت بدهد. چون و چرا هم ندارد که چرا خداوند قدرت داد، خدایا! چرا این‌جا قدرت

(۱) - «**كُلًّا نُمِدُّ هُوْلًا ۚ وَهُوْلًا ۚ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا**» **اسراء: ۲۰**.

عدل، ص: ۸۶

دادی و آن‌جا ندادی، تو در اراده‌ات مسؤول هستی، گاهی که مصلحت نیست هر چه هم اراده کنی فایده ندارد.

حکایتی جالب از ثروتمندی بی‌خرد

برای تنوع در کلام، داستانی از کتاب الکلام یجر الکلام در همین موضوع نقل می‌کنم که آدمی اراده می‌کند ولی اگر خواست خدا

همراهش باشد. یکی از مالداران نیویورک، آسمان خراشی می‌سازد. مقدار زیادی از بانکها با سود سرشار وام می‌گیرد ولی هنوز آسمان خراش او ناتمام مانده است.

بالأخره حساب می‌کند می‌بیند اگر ساختمان هم تمام شود و چند سال طول بکشد تا از مال الاجاره وام را پرداخت نماید، باز بدهی با سود سرسام آورش باقی است، برای خودش چاره‌ای جز خودکشی ندید، برای خودکشی احتیاط کرد و با خوردن مقداری سم، از پشت بام همان آسمان خراش، خودش را پایین انداخت تا مبادا کسی در صدد نجاتش بر آید! اتفاقاً چوب بست ساختمان را هنوز بر نداشته بودند، در اثنای راه سر به پایین در این چوب بست گیر کرد و سموم از دهانش بیرون ریخت و او را به بیمارستان بردند و نجاتش دادند. مشاهده کنید او اراده می‌کند تا خودش را بکشد و به دو سبب قطعی کار کن هم تمسک می‌جوید، ولی قدرت فوق لازم است. عالم صاحب دارد، همه صاحب داریم.^{۶۰} شرط اساسی مشیت اوست، البته بدین معنی نیست که از زیر بار تکلیف شانه خالی کنی، اراده می‌کنی تا خواست خدا چه باشد. خواست خدا شرط است نه این که علّت تامّه باشد.

^{۶۰} (۱) i\« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... » E\انعام: ۱۸.

(۱) - «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...» انعام: ۱۸.

عدل، ص: ۸۷

شعری از شاعری جبری مسلک شعری که به یک شاعر جاهلی نسبت می‌دهند که گفته:

گر می نخورم علم خدا
جهل بود

می خوردن من حق
زازل می دانست

یعنی چون خدا از ازل می دانست که من شراب می خورم، پس آنرا من باید بخورم وگرنه علم خدا بی خود می شود. چقدر این حرف از بی شعوری است، علم ازلی خدا بر طبق واقعیات است.

خدا از ازل می داند که این شخص جاهل به اختیار خودش شراب می خورد، نه این که به زور شراب در گلویش بریزند. علم خدا به افعال عباد تعلق گرفته با اراده آنها نه این که اراده از آنها سلب شده باشد^{۶۱}، نه این که بدون اراده اش.

^{۶۱} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» E\ یونس: ۴۴.

حکایتی جالب از علی علیه السلام پیرامون قضا و قدر

در روایتی دارد: «امیر المؤمنین علیه السلام زیر دیواری نشسته بودند که دیوار شروع به ریزش کرد. حضرت یک دفعه برخاستند و کنار رفتند. یک نفر از حاضرین گفت: یا امیر المؤمنین! از قضای خدا فرار می کنی؟ حضرت فرمود: **اَفَرَّ مِنْ قِضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ**». ^{۶۲}

قضای خدا یعنی چه؟ قضای خدا در عالم وجود مرتبط به علل و اسباب است. اگر دیواری ریزش کند، انسانی زیرش باشد و تکان نخورد طبعاً زیر دیوار می ماند و ممکن است بمیرد. و قضای خدا این است که اگر برخاست کنار رفت، آسیبی نمی بیند. قضای حتمی این نیست که تو خیال می کنی. اگر واقعاً قضای حتمی الهی باشد، نمی شود

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»

یونس: ۴۴.

(۲) - تفسیر نورالثقلین: ۲ / ۲۸.

عدل، ص: ۸۸

از آن فرار کنی. آدمی باید طبق وظیفه‌ای که برایش معین کرده‌اند حرکت کند، آنچه خدا برایش خواسته چه بسا مربوط به علل و اسباب دیگری است که اشاره کردم. خلاصه، «امر بین الامرین» است؛ نه فاعل مایشاء است و نه آلت محض.

مقدّرات الهی هم با حفظ اختیار خود شخص است که خدا با اختیار خودت این‌طور برایت تقدیر فرموده است. به اختیار خودش بهشتی می‌شود، یا جهنمی.

سرنوشت تو به دست خودت هست، جبری نشو، خدا برتر است از این که اختیار بشر را بگیرد و بدون اختیارش او را در شرّ بیندازد.

تفکر جبری ابن ملجم مرادی

از جبریهایی که موقع شرّ، جبری می‌شوند «ابن ملجم» است. هنگامی که پس از ضربت زدنش، او را گرفتند و خدمت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت به او فرمود: «آیا من بد امامی برای تو بودم؟»؛ یعنی من چه بدی به تو کرده بودم؟ جمله‌ای این‌جا بگویم. امام امت با بنی صدر چه کرد و او چه می‌خواست بکند؟! چقدر این مرد بزرگ، رأفت، محبت و نصیحت کرد و در خفا او را زجر و تهدید کرد، تمام خیر او را می‌خواست تا شاید هلاک

نشود و کشور را به هلاکت نکشاند او هم نقشه می کشید تا رهبر شود بلکه گفته بود: «مرگ امام نزدیک است و باید ما چه کنیم!!». هر فردی هم خودش را در برابر خدا ببیند چه می کند: **«انت المحسن ونحن المسيئون»**. خدا احسان می کند، مهلت می دهد و در برابر گناه ما، صبر می کند و ما را نمی گیرد. اما ما با عالم چه می کنیم؟ آن کسی که رهبر دینی ماست، آن کسی که

عدل، ص: ۸۹

دینمان را درست می کند تا برسد به امام مسلمین چه معامله ای داریم؟ آیا شکر گذاریم یا نه؟! این جا ابن ملجم چه جوابی دارد؟ جز این که جبری بشود، گفت: «آدم جهنمی را نمی توانی نجات بدهی». ^{۶۳} می خواهد بگوید من برای جهنم رفتن آفریده شده ام. او دروغ می گوید، خداوند هیچ کس را برای جهنم رفتن نمی آفریند. خدا می آفریند اما خودت به پای خودت رو به جهنم می روی همان گونه که هر کس بهشتی می شود، به پای خودش به بهشت می رود. آیا می شود کسی تخم هندوانه بکارد اما حنظل تلخ بردارد، یا حنظل بکارد، هندوانه شیرین بردارد، برداشت، مطابق کشت است

^{۶۳} (۱) i\... أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ E\ زمر: ۱۹.

تا چگونه کشت کرده باشی. کسی نبود به ابن ملحم بگوید: یادت هست آن شب که دور قطامه را گرفته بودی، می گفت: شرط وصال من، ریختن خون علی علیه السلام است! و بالأخره تو پذیرفتی. حالا که گرفتار شدی، جبری می شوی. به سر خودت بکوب و بگو:

«**ظلمت نفسی**»، وای از هوا پرستی من! به هر حال، مؤمنین! اگر کار خیری از شما سر زد، بگویید: **الحمد لله** و اگر خدای نخواسته کار شری از شما سر زد بگویید: **استغفر الله**. عبادتی کردی، به توفیق خدا کردی، گناهی هم که کردی، به خذلان خدا بوده است.^{۶۴} خدا به خودت واگذار کرد و حق نداری بگویی: خدایا! چرا مرا به خودم واگذار کردی؛ چون شکر نعمت نکردی بلکه کفران نعمت کردی.

(۱) - «... أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» زمر: ۱۹.

(۲) - «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» ... نساء: ۷۹.

عدل، ص: ۹۰

^{۶۴} (۲) - «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» ... E\ نساء: ۷۹.

عَلَّتْ سَقُوطَ بِلْعَمِ بَاعُورٍ از زبان امام موسی بن جعفر علیهما السلام

از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌پرسند: «چطور شد **بلعم باعور** عالم، روزگاری که دوازده هزار شاگرد در توحید داشت—

وگویند: نخستین عالم است که تدریس توحید کرد— کارش به جایی رسید که مثل سگ شد.^{۶۵} حضرت فرمود: خداوند یک لحظه او را به

خودش واگذار کرد و چنین شد». راوی پرسید: «چطور شد خدا او را به خودش واگذار کرد؟». حضرت فرمود: «چون شکر نعمت

نکرد». پس انسان باید هر وقت خیری به دستش جاری شد، شکر

نعمت کند. همین نعمت ماه مبارک رمضان چقدر جای شکر است،

بگو: الحمد لله. خدا نعمت عافیت، سلامتی، عمر و توفیق داد، همین

شکل روزه هم خوب است، بالأخره همه ما به شکل روزه داران

هستیم. خدایا! یک آن، ما را به خودمان وامگذار. «ولا تکلنی الی

نفسی طرفه عین أبداً ولا تردّنی فی سوء استنقذتنی منه أبداً ولا

تسلبنی صالح ما أنعمت به علیّ أبداً».^{۶۶} «خدایا! یک چشم بر هم زدن

مرا به خودم وامگذار. خدایا! نعمتی که به من دادی آن را از من

نگیر. خدایا! از گناهانی که مرا نجات دادی، مرا به آنها برگردان».

^{۶۵} (۱) - «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ...» E\ اعراف: ۱۷۶.

^{۶۶} (۲) - مصباح المتهجد: ۱۶۹.

خدایا! از بلایی که ما را نجات دادی که رژیم طاغوت باشد، کفر و فسقی که بر ما مسلط بود، خدایا! در اثر کفران نعمت ما، دوباره برنگردد. خدایا! نعمت اسلام و حکومت اسلامی که به ما مرحمت فرمودی، از ما مگیر. در روایتی ذکر شده که: «عمده عذاب قبر، به خاطر کفران نعمت است».^{۶۷}

(۱) - «... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...»
اعراف: ۱۷۶.

(۲) - مصباح المتعبد: ۱۶۹.

(۳) - بحار الأنوار: ۶ / ۲۲۱.

عدل، ص: ۹۱

برخی از تفاوت‌های دنیا و آخرت

تفاوت دنیا و آخرت باید واضح شود تا تفاوت مجازات در دنیا و آخرت نیز آشکار گردد. دو سنخ زندگی است؛ حیات پس از مرگ را نمی‌شود با حیات روی خاک مقایسه کرد، بنابر این، چند تفاوت آن را عرض می‌نمایم.

تفاوت اول: تغییر و تحول در دنیا و عدم آن در آخرت

یکی از فرقه‌های این است که در زندگی دنیا، عالم ماده دگرگونی دارد، فناپذیر است، موجودات عالم طبیعت مرتباً در تحول هستند. الآن این بدن من و شما از وقتی از شکم مادر آمدیم، دائماً در تحویل و تحول است. اجزا تحلیل می‌رود و به جای آن، بدل می‌آید. بچه، جوان و جوان، پیر می‌شود و بعد در گهواره گور می‌رود، دنیا یک‌نواخت نیست. ملاحظه می‌کنید: دانه سبز می‌شود، رشد می‌کند و خشک می‌شود، اجمالاً همه چیز در تغییر و تحول است. اما عالم آخرت یک‌نواخت است و تغییرپذیر نیست. مؤمنین همیشه در یک سن و در یک قدرت هستند؛ ضعف و سستی، غصه و اندوه به آنها راه ندارد.

تفاوت دوم: حیات ناخالص در دنیا و حیات خالص در آخرت

**دوّمین فرق زندگی دنیا و آخرت، «خالص و ناخالص» بودن است.
در دنیا خلط**

عدل، ص: ۹۲

**است؛ حتّی حیات با موت ممزوج است و در دنیا حیات خالص
نداریم.**

**ملاحظه کنید که بدن مرده است و به واسطه روح، حیات به آن
سرایت کرده است. یا گیاه، میّت است، به برکت آبی که به او
می رسد، حیات نباتی به او افاضه می شود، حیات مطلق نیست. خاک
زمین در موت است، اگر با آب و دانه همراه شود، حیات پیدا
می کند. امّا در آخرت، تمام حیات است؛ زمین، نبات، حیوان،
خوراک همه چیزش حیات و ادراک است^{۶۸}؛ زمین قیامت شعور دارد
و مؤمن و کافر شناس است.**

**هر کس مؤمن است به او خوش می گذرد و هر کس کافر و فاسق
است، زمین زیر پایش مثل کوره حدّادی، می جوشد. صراط، همان
جسری که روی جهنّم می گذارند و همه باید از روی آن بگذرند،
خیال نکن مثل پلهای دنیوی است که همه مثل هم از آن بگذرند. پل**

^{۶۸} (۱) - «... وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِی الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» E\ عنکبوت: ۶۴.

روی جهنم، نه سیمان و نه آهن و نه چوب است بلکه تا نروی
نمی‌فهمی.

همین اندازه بدان که به عدد افراد، مختلف می‌شود. هر کس از آن
می‌گذرد تا وضعش چه باشد. اگر آدم راهروی که در عالم دنیا بر
صراط مستقیم بود و انحراف نداشته است باشد، بر روی پل صراط هم
گاهی مثل برق رد می‌شود، بعضی هم گاهی سواره و گاهی افتان و
خیزان است؛ چون یک دفعه گناه و یک دفعه عبادت کرده است. زمین
قیامت به اختلاف اشخاص مختلف می‌شود؛ برای بعضی صاف و پهن و
برای بعضی باریک همچون مو و تیز و سخت هست مثل این که روی
شمشیر می‌خواهد راه برود، تا بر صراط دین چگونه رفتار کرده
باشد. آتش جهنم هم شعور دارد، بهشت که سرجایش. برگهای
بهشتی آوازشان ذکر

(۱) - «... وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» **عنکبوت:**
۶۴.

عدل، ص: ۹۳

خداست. بهترین موسیقی‌ها مال درختان بهشتی است. جهنم هم شعور دارد.

شعله‌اش که بالا می‌آید، تا مؤمن رد می‌شود، شعله آتش کنار می‌شود و به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن! زود از من بگذر که نور تو التهاب مرا کم می‌کند. آتش جهنم مؤمن شناس است. در قرآن می‌فرماید: «آتش جهنم از دور که گنهکار را می‌بیند، نعره‌اش بلند می‌شود».^{۶۹} نعره‌اش پرده‌های گوشها را پاره و دلها را جا کن می‌کند. ناله می‌کند، حرف می‌زند. چه عالمی است؟! هر چه بخواهیم این جا تصوّرش را بکنیم، نمی‌شود. در همین دنیا وقتی که نسبت را می‌سنجیم تا حدّی می‌توان به واقعیّات پی برد.

آتش معمولی را با صاعقه در نظر بگیریم. محدودیت برای سوزش آتش معمولی، خوب واضح است، اما در صاعقه، از برخورد ابرها با یکدیگر آتشی جستن می‌کند، به زمین که می‌رسد، به هر چه بخورد می‌سوزاند. در جنگل، درخت سبز و خرم را می‌سوزاند و به قدری لطیف است که از آینه‌ساختمانها رد می‌شود و درون ساختمان را می‌سوزاند و یا از آب دریا می‌گذرد و ماهی زیر آب را می‌سوزاند.

^{۶۹} (۱) - «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّطًا وَزَفِيرًا» E\ فرقان: ۱۲.

آن محدودیتی که آتش مادی معمولی دارد، ندارد. آب دریا هم مانع سوزاندنش نیست. ماهی را بریان می‌کند با این که صاعقه هم مال عالم ماده است. بدانید که آتش جهنم به مراتب از صاعقه لطیف تر است، لذا هفتاد برابر سوزنده تر است. در دنیا خالص محض نیست. هر چه بخواهید قیاس کنید نمی‌شود. موجوداتش جور دیگری است. در جهنم هم از هر طرف اسباب موت و هلاکت می‌آید، اما از موت خبری نیست.^{۷۰} در آخرت مرگ نیست تا کسی با مرگ از بهشت بیرون برود، یا از جهنم.^{۷۱}

-
- (۱) - «إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا» فرقان: ۱۲.
- (۲) - «... وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ...» ابراهیم: ۱۷.
- (۳) - «تُمْ لَا يَمُوتُ فِيْهَا وَلَا يَحْيٰی» اعلی: ۱۳.

عدل، ص: ۹۴

تفاوت سوّم: زندگی مدنی و اجتماعی در دنیا و عدم آن در آخرت

^{۷۰} (۲) - «... وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ...» E\ ابراهیم: ۱۷.

^{۷۱} (۳) - «تُمْ لَا يَمُوتُ فِيْهَا وَلَا يَحْيٰی» E\ اعلی: ۱۳.

سومین فرق دنیا و آخرت آن است که زندگی دنیا، زندگی اجتماعی است ولذا گویند آدمی مدنی الطبع است. در این عالم بشر تنها نمی تواند زندگی کند. خوراک، پوشاک، مسکن و درمان، نیاز به زندگی اجتماعی دارد. عده ای که در یک محدوده هستند، هر کدام برای دیگران نیز کار می کنند. برزگر، بکار، آسیابان، آرد کند، نانوا پزد و همچنین سایر امور. خوبی و بدی در اعمال، به اجتماع نیز سرایت می کند. یا بیماری افراد ممکن است مسری باشد. گرفتاریهایی که به دیگران می رسد، از ویژگیهای دنیاست. میلیاردها بشر با یک چراغ زندگی می کنند، آن هم آفتاب که چراغ خدایی است.^{۷۲} برای شب هم خداوند بدش ماهتاب را قرار داده است. اگر نور آفتاب نبود، اگر هر فردی می خواست چراغی برای خودش تهیه کند چه می شد؟ در آخرت چطور؟ آیا عده ای سرگرم تهیه مواد خوراکی و دیگران پوشاک یا مسکن هستند. از این خبرها نیست بلکه هر کس هر چه خودش تهیه کرده است آن جا می یابد. آن خانه شخصی که هیچ وقت از آن بیرون نزنند در آخرت است، معمار و بنا و عمله اش هم خودت هستی.

مصالح ساختمانی بهشت از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله

از خاتم الأنبياء مروی است که: «بهشت، صحراست و مصالح ساختمانی آن و درختهایش، تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل است: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر است».^{۷۳}

(۱) - «... وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا» نوح: ۱۶.

(۲) - انَّ الْجَنَّةَ قِيعَانٌ وَانْ غُرَاسُهَا: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر (الدر المنثور: ۴ / ۱۵۳).

عدل، ص: ۹۵

در آخرت زندگی انفرادی است. در بهشت خانه خودت را باید خودت بسازی.

مصالح و زینتهایش به دست خودت و کلیدش هم به دست خودت هست. کلیدش «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم» است. به یقین دانستی که قدرت، قدرت خداست و هر کس هر توانایی دارد از خداست. این معرفت، کلید بهشت است.

مأنوس بودن مؤمنین و خانواده‌ها با یکدیگر در بهشت

^{۷۳} (۲) - انَّ الْجَنَّةَ قِيعَانٌ وَانْ غُرَاسُهَا: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر (الدر المنثور: ۴ / ۱۵۳).

البته معنی زندگی انفرادی در بهشت این نیست که تنها زندگی می‌کند و مثل دنیا گوشه‌ای در بیابان اختیار کند بلکه منظور اساس زندگی و رفع نیازها و خلاصه بهشتی شدن به دست خودش هست. اما از نظر زندگی خانوادگی و اجتماعی، در آیات متعدد قرآن مجید بیان فرموده است که همسر و فرزندان را برای روشنایی چشمش به مؤمن ملحق می‌کند^{۷۴}، از جهت انس، همه مؤمنین با هم هستند.^{۷۵} البته ساختمان هر کس مربوط به خودش هست و مقامات محفوظ است و منافاتی ندارد که با هم دیدار داشته باشند و یکدیگر را زیارت کنند. پس از مرگ، هر انسانی یک چراغ دارد. چراغش هم از خودش هست. روغن، یا نفت، یا برق آن هم از خودش هست که نورش بیرون می‌زند.^{۷۶} **برکات وضو** مروی است: «وضو که می‌گیرید، تری وضو را پاک نکنید، بگذارید خودش خشک شود؛ چون نور است و بعد از مرگ، همین تری آب وضو اثر نورانی دارد که

(۱) - «... أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» طور: ۲۱.

^{۷۴} (۱) - «... أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» E\ طور: ۲۱.

^{۷۵} (۲) - «... عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ...» E\ حجر: ۴۷.

^{۷۶} (۳) - «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَعْيُنِهِمْ...» E\ حدید: ۱۲.

(۲) - «... عَلَى سُرِّ مُتَقَبِّلِينَ...» حجر: ۴۷.

(۳) - «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ...» حدید: ۱۲.

عدل، ص: ۹۶

خصوصاً در پیشانی بیشتر آشکار می‌شود. از صورتها و چشمها نور افشانی می‌شود.

سجده، نور آور است (تا این جا چقدر نور تدارک کرده باشی)». **فضیلت احسان با دست خویش** پیش از آن که حسرت به گور ببرید بیایید حرف خدا و رسول را بشنوید و برای پس از مرگ خود توشه‌ای بفرستید. نگو وصیت می‌کنم، از کجا که به آن وصیت عمل کنند و بر فرض هم عمل کنند، آن اثری که در عمل کردن خودت هست، در حالی که امید به زندگی داری کجا و عملی که دیگران از مالت پس از تو انجام دهند کجا؟! همان تعبیری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و مکرر شنیده‌اید که حضرت فرمود: «اگر آن جوان یک دانه خرما را به دست خودش داده بود بهتر از این انبار خرمایی است که من پس از او برایش احسان کردم». چون کسی می‌گوید: من که از کفم رفت، چه عیبی دارد که دیگران به نام من

بخورند، این که وارث می خورد، دیگری بخورد، اما وقتی هنوز امید دارد، علاقه دارد، خرج کند، خوب است، البته وصیت هم بد نیست لکن صحبت این جاست که به دست خودت احسان بکنی به مراتب بهتر است.

إِلَّا الَّتِي كَانَ قَبْلَ الْمَوْتِ	لا دار للمرء بعد الموت
بانيها	يسكنها
وان بناها بشرّ خاب ساويها	فان بناها بخير طاب مسكنها

تعیین حد و حدود خانه شریح قاضی توسط علی علیه السلام بنا بر آنچه در دیوان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است، «شریح قاضی» خانه‌ای خرید و حضرت افسرده گردید و برای قبالة‌اش چنین نوشت:

عدل، ص: ۹۷

«قد اشترى ميت من ميت من بلد الغافلين داراً حدها إلى البلاء وحدها إلى الموت وحدها إلى الفناء...». «خرید، کسی که می میرد از بنده دیگری که او هم مردنی است. هم فروشنده می میرد و هم

خریدار. خانه‌ای خریدند از سرای اهل غفلت که دارای حدودی است؛ حدّی از آن به آفات است، حدّ دیگرش به مرگ ختم می‌شود، حدّ دیگر این که از بین می‌رود و حدّ دیگرش این که مورد تعدّی واقع می‌شود و در آخر نیز جنازه صاحبش را از آن بیرون می‌آورند». آن وقت این دو سطر شعری که تلاوت شد، یادداشت فرموده و دو سطر دیگر نیز دارد.

لکل نفس وان کانت علی

وجل

من المنيّة آمال تقویها

والنفس تنشرها والموت

یطویها^{۷۷}

فالمرء یسطها والدهر

یقبضها

حضرت علیه السلام عجب حکمتی فرموده است. هر نفسی چقدر آمال و آرزوها دارد.

با این که انسان در خطر مرگ است، هوسها او را رها نمی‌کنند، پس کی بار سفر می‌بندی؟ اللهمّ غیر سوء حالنا بحسن حالک.

عدل، ص: ۹۸

جزاها و کیفرهای دنیوی، مطابق با عدل الهی

اقسام جزاها و کیفرها

کلام در «عدل الهی» در باب جزای اعمال بشر است که بشر اعمالی را که بجا می آورد، جزائی که خدا در برابرش قرار داده، عین «عدل» است. جزای عمل آدمی سه قسم تصور می شود:

قسم اول: قراردادی

اولین اثر، قرار دادی است؛ یعنی اگر کسی شراب خورد، باید هشتاد تازیانه بخورد. اگر کسی عمداً بدون عذر و از روی قلدری در ماه رمضان، در ملاً عام روزه بخورد، باید ۲۵ تازیانه اش بزنند. اگر زن یا مردی زنا کند، بارضایت هر دو، پس از اثبات، هر کدام را یک صد تازیانه می زنند. این جزاها که در دنیا معین شده برای صلاح عامه

است هم خود انسان و هم اجتماع تا به دیگران سرایت نکند. کسی که عمداً روزه خوری آشکار می‌کند، اگر رها شود، دیگران هم جرأت می‌کنند، اما اگر او را در میان جمعی خوابانیدند و ۲۵ تازیانه زدند، دیگران حساب کار خودشان را می‌کنند. عدل این است که ۲۵ تازیانه بخورد تا هم کفاره گناهش شود و هم دیگر خودش به این کار باز نگردد و همچنین

عدل، ص: ۹۹

دیگران هم جرأت هتک حرمت الهی را نمایند. از جاهایی که دلسوزی غلط است، در مقام حدّ است. این جا جای دلسوزی ندارد؛ چه مرد و چه زن. همان گونه که درباره زن یا مرد زناکار در قرآن مجید می‌فرماید: «در دین خدا درباره ایشان (یعنی زن و مرد زناکار) شما را رأفت و رحمت نگیرد».^{۷۸} یعنی وقتی زن یا مرد زناکار را خوابانیدند تا یک صد تازیانه بزنند، نگو بیچاره چرا این طور شلاق بخورد. بنده خدا حالا کاری واقع شده است این جا جای حکمت است و مصلحت این زن این است که یک صد تازیانه بخورد تا هم گناهش پاک شود و هم خودش دیگر به این گناه برنگردد و هم

^{۷۸} (۱) - «... وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» E\ نور: ۲.

دیگران. اگر راستی دلت برای دزد می‌سوزد، باید بخواهی دیگر به دزدی برنگردد و راهش همین است که انگشتانش بریده شود. باید حدّ خدا جاری شود تا نظام اجتماعی اسلام تأمین گردد و از فساد جلوگیری شود، پس حدود و قصاص در دنیا عین عدل است.

قسم دوم: آثار وضعی

دوم از مجازات و کیفرهای گناه آثار وضعی آنهاست؛ یعنی علت و معلول و اثر و مؤثر؛ مثلاً کسی که شراب بخورد، از آثار وضعی آن این است که مست شده و شعور از کفش می‌رود. گاه شده شخص در حال مستی، تفنگ برداشته و همسر یا اولادش را کشته است. مستی اثر وضعی شرابخواری است. نکبتهایی که گرفتار می‌شود نیز از آثارش می‌باشد. حدّ، از آثار جزائی و مستی از آثار وضعی آن است. از آثار وضعی، انواع مرضهایی است که به واسطه شرابخواری مبتلا می‌شود.

(۱) - «... وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» نور: ۲.

عدل، ص: ۱۰۰

این بیماریها که در تمام اعضا و حواس خواهد بود، اثر وضعی شرابخواری است.

قسم سوّم: عذاب آخرتی

عذاب آخرتی. اگر کسی شراب بخورد، وارد محشر که می شود به حال مستی است و پانصد سال در عذاب است. برای بعضی از گناهان هزار سال در عذاب است. بعضی دیگر صد هزار سال، تا برسد به خلود؛ یعنی در آتش ماندن همیشگی. این جاست که می گویند: اگر کسی تمام عمر هم در گناه باشد مثلاً پنجاه سال در گناه بوده است، پس چرا همیشه در جهنّم بماند؟ هزاران سال. و دیگر آن که: این عذاب جهنّمی که خدا در قرآن فرموده است با بدن آدمی که در آتش دنیا تاب ندارد و متلاشی می شود، چگونه می تواند تحمل آتش آخرت را بکند، در حالی که آتش دنیا یک هزارم آتش آخرت هم نیست. در آیه شریفه می فرماید: «بگیرید او را و در غل کنید او را در زنجیری که هفتاد ذراع است».^{۷۹} گلوی انسانی چطور تاب چنین عقوبتهایی دارد. پیشانی و موهای جلو سر را با زانو می چسبانند و در گودال جهنّم می اندازند.^{۸۰} هر نوع عذابی که

^{۷۹} (۱) - i\« خُدُوهُ فَعُلُوهُ * ثُمَّ اِلْجَحِيْمَ صَلُوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ » E\ حاقه: ۳۰ - ۳۲.

^{۸۰} (۲) - i\« ... فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ اَلْأَفْدَامِ » E\ الرحمن: ۴۱.

کنید، در جهنم موجود است و آتشش کم شدنی نیست. صریح قرآن مجید است که نه تنها عذاب کم نمی‌شود بلکه بیشتر هم می‌شود.^{۸۱} وقتی بدن‌ها سوخته می‌شود، دوباره بدن‌ها درست می‌شود.^{۸۲}

(۱) - «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ إِلَّاجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» حاقه: ۳۰ - ۳۲.

(۲) - «... فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ» الرحمن: ۴۱.

(۳) - «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» نبا: ۳۰.

(۴) - «... كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...» نساء: ۵۶.

عدل، ص: ۱۰۱

پس خلاصه دو اشکال این شد که این عمر کوتاه و عذاب همیشگی و همچنین عذاب‌های به این سختی، با این بدن ضعیف؟ چگونه خواهد شد؟! در دعای کامل می‌خوانید: «وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ

^{۸۱} (۳) - «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» E\ نبا: ۳۰.

^{۸۲} (۴) - «... كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...» E\ نساء: ۵۶.

والأرض». «این آسمانها و زمین، تاب پایداری در برابر این عذابها را ندارد (پس با بدن ضعیف من چه می‌شود؟)».

غلبه معنی بر صورت در آخرت

پاسخ آن‌را توجه فرمایید: عالم آخرت غلبه معنی بر صورت است. در دنیا آدمی ظاهری دارد و باطنی، اما در آخرت ظاهر و باطن انسان یکی می‌شود؛ ظاهری دارد که گوشت و پوست و استخوان است؛ به قدری ضعیف است که یک میکروب مالاریا که به چشم دیده نمی‌شود، یا یک میکروب حصبه این بدن را از کار می‌اندازد. جرقه‌ای را طاقت ندارد. اما باطنش چگونه؟ نفس آدمی گاهی چنان غلیظ و قسی و سخت می‌شود که – به تعبیر قرآن مجید – دل‌هایشان از سنگ سخت‌تر است؛ چون سنگ می‌شکافد و از آن آب جاری می‌شود، اما این بشر اصلاً ذره‌ای تأثر پیدا نمی‌کند و دست از شیطنتش بر نمی‌دارد.^{۸۳} آهن یا سنگ متأثر می‌شود، اما این نفس شقی، از موعظه‌های آتشین، متأثر نمی‌شود. نفس و باطن کفار به قدری غلیظ است که هیچ رحم و رأفت در آن یافت نمی‌شود، از هر درنده‌ای غلیظ‌تر می‌شود.

^{۸۳} (۱) i\... كَالْحِجَاةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَاةِ لَمَّا يَنْفَجِرُ مِنْهُ الْأَعْمُرُ... E\ بقوه: ۷۴.

(۱) - «... كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ
الْأَنْهَارُ...» بقره: ۷۴.

عدل، ص: ۱۰۲

سخنی درد آلود از علی علیه السلام

هنگامی که لشکر معاویه به «انبار» حمله کردند و خلخال از پای زنها در آوردند و فسادها کردند، امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه رفت و فریاد زد: «شنیده‌ام زینت زن یهودیه‌ای که در پناه اسلام است، در آورده‌اند، اگر کسی از غصه بمیرد، جا دارد». چون مؤمن دلش رقیق و نازک است، لذا علی علیه السلام از ظلمی که به زن یهودیه شده ناراحت می‌شود. اعمال زشت و شرم‌آور منافقان جریانی که دو هفته قبل واقع شد؛ کشتار ۷۲ چهره نورانی که در رأس آنها آیه الله بهشتی است. بعضی از افرادی که به این مسأله بی‌اعتنایند، چه شباهتی با علی علیه السلام دارند؟ بهشت جای لطیفها و جهنم جای غلیظها و بی‌رحمهاست. علی علیه السلام از ستم به زن ذمی‌های این‌طور ناراحت می‌شود اما منافقین این همه ظلم می‌کنند و افتخار هم می‌نمایند. تأثر لازمه انسانیت است و عدم آن

گواه بر حیوانیت است. وای اگر شاد هم بشود؟! ظاهر آدمی، بدنش و باطنش نفسش هست. بدن ظاهری خیلی سست است که با یک میکروب از کار می افتد، اما نفسش خیلی قسی و سخت است. همین آخریها دستور مقاومت بنی صدر، از غلظت سخت او حکایت می کرد؛ چون گفته اند طبق قانون تو رئیس جمهور نیستی، پس باید مردم را بکشند و کارد موکت بری بردارند و به جان مردم بیفتند و منافقین و گروهکها نیز بریزند و مردم را

عدل، ص: ۱۰۳

بکشند. این غلظتهایی است که در باطن افراد و در نفوس آنهاست.

عدم دورویی در قیامت

در قیامت آدمی دو پهلو نیست. رویه و آستر نیست بلکه یک طرف بیشتر ندارد. باطن هر کس اگر لطیف و نور و رحمت است، ظاهرش هم یک پارچه نور می شود. اگر باطنش غلیظ و قسی است، ظاهرش هم چنان سفت و سخت می گردد که همان نمونه غلظت نفس او است. غلظت بدنت به اندازه غلظت نفس تو است. در کتاب «عین الیقین» فیض دارد که: «کافر وقتی محشور می شود، هر دندانش به اندازه کوه احد است». آن سختی که در نفس است، در بدن ظهور می کند.

نرم و لطیف بودن دلهای مؤمن این که در قرآن می‌فرماید: «زنجیر هفتاد ذرعی به گردنش می‌اندازند»؛ چون نفسش این‌طور ظهور می‌کند، بدن همانند نفس است. در قیامت بدنت مانند نفست ظهور می‌کند تا چقدر حق را ضایع می‌سازی. اگر دندان کافر، کوه احد می‌شود این عدل است. خیال نکن مثل این جاست. هر کس این‌جا از شنیدن جهنم و عذابهای آن به خود می‌لرزد و می‌پیچد، اهل جهنم نیست، مؤمن لطیف، لئین و نرم است، اما اگر گردن کلفتی می‌کند، سزاوار این قسم عقوبت‌هاست. هر کس غلیظ است، در جهنم است و هر کس لطیف است، در بهشت تا عدل پیاده شود. وقتی هر دو دسته از بهشتیان و جهنمیان در بهشت و جهنم جا گرفتند، منادی ندا می‌کند:

عدل، ص: ۱۰۴

«ستایش سزاوار خداست پروردگار عالمیان (که هر کس را در جای خودش جا داد)». ^{۸۴} **عدل خداوند در خلقت عذاب جهنم** از وقتی جنگ تحمیلی شروع شده، این زنهای دهاتی چگونه با کمال اخلاص نان می‌پزند، پول می‌آورند و به جبهه کمک می‌کنند در برابر آن غلظتی که صدّامیان به خرج می‌دهند، پس عذاب جهنم عدل است

^{۸۴} (۱) i\... وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... E\ زمر: ۷۵.

(یا من عذابہ عدل). چیزی در غیر محلّ خود نیست؛ عذاب سخت برای سخت دلان است همان طور که نعمت، رأفت و رحمت برای افتادگان است. کسی که تسلیم است، من من ندارد، دیگر چرا عذاب داشته باشد.

سخنی جاودانه از امام سجّاد علیه السلام

«لک العقبی حتّی ترضی». «خدایا! حق با تو است هر چند مرا عذاب کنی، تا خشنود گردی». امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه (مضمون عبارت) عرض می کند: «خدایا! اگر تمام دهر، عمر کنم و این قدر گریه کنم که مژگان چشمم بریزد و حدقه چشمم در آید، این قدر روزه بگیرم که چون مشک خشکیده شوم، استحقاق این که مرا ببخشی ندارم، امّا اگر بخشیدی، تفضّل و لطف فرموده‌ای». و امّا این که چرا برای مدّت کوتاه عمر باید همیشه در عذاب باشد، برای فردا ان شاء الله. تا این جا پاسخ این اشکال بود که عذاب خیلی سخت برای گناه، آیا با عدالت منافات ندارد؟ امید است با این شرح، واضح شده باشد.

(۱) - «... وَقِيلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ...» زمر: ۷۵.

رعایت «عدالت» در احکام تشریعی

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَا مَمْلُوكَ لَهُ ۚ وَأَوَّلُوا ۖ لَعَلَّكُمْ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۸۵} «عدل» در امور تکوینی و دستگاه

آفرینش، به تفصیل ذکر شد. چیزی که مانده «عدل در تشریع» است. در تشریعیات و احکام دین الهی و جزا و پاداش، ثواب و عقاب این امور هم به میزان عدل است و جزء مذهب ماست که پروردگار عالم بندگان را که مکلف به تکالیف فرموده، **اولاً**: هدفی از این تکالیف داشته و بدون غرض نیست و آن غرض راجع به خود انسان است. هر امری که فرموده مصلحتی دارد که به خود انسان بر می گردد و هر نهی که کرده، زیانی دارد که برگشتش به خود انسان است: «... لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...»^{۸۶} و گر نه نسبت به ذات بی زوال او:

گر جمله کائنات کافر گردد بر دامن کبریائی اش نشیند

^{۸۵} (۱) - آل عمران: ۱۸.

^{۸۶} (۲) - بقره: ۲۸۶.

رعایت عدل در مکلف کردن انسانها تمام بشر، همه نماز خوان و روزه بگیر باشند، چیزی به ملک خدا افزوده

(۱) – آل عمران: ۱۸.

(۲) – بقره: ۲۸۶.

عدل، ص: ۱۰۶

نمی‌گردد، اگر هم همه با هم گناه کنند، نقصی به درگاه خدا وارد نمی‌آید، هر چه هست خود انسان است که نفع می‌برد، یا زیان می‌بیند. با این که نهی و امر برای خود آدمی است، در عین حال عدل هم رعایت شده؛ یعنی به مقدار طاقت بلکه کمتر از طاقت، امر و نهی شده است. در «دعای عدیله» می‌خوانید: **«لَمْ يَكْلَفِ الطَّاعَةُ إِلَّا دُونَ الْوَسْعِ وَالطَّاقَةِ»**. با این که آدمی بیشتر هم می‌توانست لکن خداوند کمتر از آنچه می‌توانست به او تکلیف کرده است؛ برای نمونه همین نمازهای واجب شبانه روزی را ملاحظه کنید که هفده

رکعت معین فرموده است، چقدر سهل و آسان، اگر بخواهی می‌توانی طول بدهی، یا مختصر کنی، با این که صد رکعت هم واجب کرده بود، آدمی می‌توانست انجام بدهد لکن لطف خدا این طور اقتضا کرد که کمّاً و کیفاً بارش سبک باشد.

سخنی از امام معصوم علیه السلام درباره پرهیز از نذر

درباره کسی که نذر کرده و نمازی را بر خودش واجب کرده بود رسیده است که:

«امام علیه السلام او را از این کار نهی کرد و فرموده چرا چیزی که خدا برایت آسان فرموده، بر خودت مشکل می‌گردانی». **استحباب نماز شب** خداوند، نماز شب را مستحب کرد تا بر کسی مشقّتی نباشد، با این که این قدر مصلحت مهم برای نماز شب هست که (می‌توان گفت:) هر کس به هر مقام معنوی رسیده، به برکت همین نماز شب است. در ابتدای اسلام، مقداری از شب بر مسلمانان واجب بود به عبادت بگذرانند

عدل، ص: ۱۰۷

لکن بواسطه سختی، بیماری و مسافرت بعضیها خداوند آنرا آسان کرد و وجوبش را برداشت^{۸۷} تا بر همگان آسان شود. بنابر این، خداوند در تکالیف هم رعایت عدل را فرموده است.

رعایت عدل در روزه

در روزه از اذان صبح تا غروب، امساک کاملاً میسر است حتی اگر ۲۴ ساعت هم فرموده بود، می‌شد، مع الوصف برای آسان شدن، همان طول روز را برای امساک معین فرموده است. در وجوبات شرعی، نسبت به زکات، عشر و نیم عشر چیزی نیست، ده یک، یا بیست یک آنرا پردازد یا در طلای مسکوک که به حد نصاب رسیده باشد، چهل یک، چیزی نیست ۳۹ قسمتش برای خودت و یکی را پردازد. نسبت به خمس، از اوّل تا آخر سال، هر چه به دست آوردی هر گونه مخارج مشروع که اسراف هم نباشد، مجاز هستی، اما سر سال اگر چیزی زیاد آوردی، یک پنجم آنرا پردازد، اگر زیاد نیاوردی، کسی چیزی از تو نمی‌خواهد. اگر زیاد آوردی، نمی‌گویند همه‌اش، یا نصفش را پردازد بلکه خمس آنرا پرداخت نما. هر واجبی که تصوّر کنید می‌بینید کمتر از طاقت است؛ چون

^{۸۷} (۱) i\... «... عَلِمَ أَنَّ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مُرَضًى وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ ...» E\مَزَل: ۲۰.

خداوند واجبات را آسان فرموده است. رعایت عدل و آسایش مردم
در وضو شیخ انصاری رحمه الله در کتاب رسائل روایتی نقل می کند:
«کسی، پایش زخم بود و پارچه ای روی زخم بسته بود و در مسح
پا گرفتار

(۱) - «... عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرُضٍ وَءَاخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ
...» مزمل: ۲۰.

عدل، ص: ۱۰۸

مشکل شد. خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و مسأله اش را
پرسید. حضرت فرمود (حاصل روایت شریفه): این مسأله و امثالش
از قرآن مجید دانسته می شود که خدا قانون کلی معین فرموده:
حرج برای شما قرار داده نشده. زحمت و سختی برایتان نیست، بر
روی همین پارچه می توانی مسح کنی (وضوی جبیره ای).^{۸۸} در
کدام واجب، بر مسلمانان سخت گرفته شده است؟ نسبت به محرمات
نیز تکالیف طوری نیست که ترک کردنش طاقت فرسا و بر شخص
گران باشد.

^{۸۸} (۱) - رسائل: ۱ / ۱۹۷.

امر و نهی‌های خداوند در جهت منافع انسانها

به هر کس هم هر چه را نهی کردند، به نفع خودش هست؛ مثلاً شراب نخور، مواد مخدر را ترک کن، قمار نزن، نگاه نامحرم نکن، هیچ کدام تکلیف به چیزی که طاقت نداری، نیست. البته برای بعضی که عادت شده باشد، ترکش سخت است؛ مثلاً بعضی افراد که چشمشان رها بوده یا زبانشان آزاد بوده و به هر چه می‌خواسته‌اند، نگاه کرده‌اند و به هر چه می‌خواسته‌اند، زبان می‌جنبانیده‌اند، کنترل کردنش سخت است؛ چون از همان اول این‌طور عادتش داده‌اند، تمرین تقوا نکرده‌اند و گرنه آسان می‌شد. **ساقط شدن احکام طاقت فرسا** پس تا این‌جا نتیجه صحبت این شد که آنچه خداوند تکلیف واجب، یا حرام فرموده، عدل است و زیاده از طاقت نیست.

(۱) - رسائل: ۱ / ۱۹۷.

عدل، ص: ۱۰۹

قانون کلی نیز برایمان معین فرموده: هر حکمی که طاقت فرسا شد، آن حکم ساقط می‌شود. مثلاً نه سال تمام در دختر، بلوغ است و باید روزه بگیرد، اما اگر رشد ندارد، از خود بی‌خود می‌شود و طاقت

ندارد: «... مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...»؛^{۸۹} در دین سختی قرار داده نشده است، اگر طاقت ندارد، افطار کند و قضايش را بعداً بگیرد. در اسلام، خداوند حکمی را که کسی طاقت تحملش را ندارد، جعل نفرموده است. پیرمرد یا پیرزن هم همین است. اگر قضايش را هم نمی‌تواند بگیرد، مانعی ندارد: «لَمْ يَكُلِّفِ الطَّاعَةُ إِلَّا دُونَ الْوَسْعِ وَالطَّاعَةُ».

رعایت آسایش در ادای کفّارات

در باب کفّارات نیز ممکن است انسانی در اوائل تکلیف، عمداً روزه را افطار کرده است، قضايش را می‌گیرد، اما برای کفّاره ممکن است نتواند شصت روز روزه بگیرد، یا شصت مسکین را طعام بدهد، هیجده روز، یا هیجده نفر در صورتی که نتوانست، کم می‌شود تا به یکی می‌رسد، اگر آن را هم نتوانست، استغفار کفایت می‌کند؛ مثلاً سنّش به هشتاد و نود که می‌رسد می‌فهمد و یادش می‌آید که روزه‌اش را عمداً در اوایل جوانی خورده است، پول هم ندارد که اطعام کند؛ حتّی یک کیلو نان هم ندارد بدهد، این جا باید «استغفار» کند. رعایت عدل در قصاص در احکام جزائی اسلام دقّت

کنید. «قصاص» که در جنایت عمدی است، اگر کسی عمداً دیگری را کشت، ورثه مقتول را مختار کرده قصاص کند، یا دیه بگیرد، یا

(۱) - حج: ۷۸.

عدل، ص: ۱۱۰

ببخشد، همچنین در قصاص اعضای بدن. چطور شد که مخیر کرد؛ مثلاً یک چشم طرف را کور کرده، قصاص کند، یا دیه‌اش را بگیرد، یا عفو کند. اگر مجازات در میان بشر نباشد، فساد، عالمگیر و زندگی مختل می‌گردد. وقتی انسان بداند کسی کاری به او ندارد، هر چه خواست می‌کند، مال هر کس و ناموس هر کس و آبروی هر کس را می‌برد. البته در تلافی باید عدل را رعایت کرد. در برابر کور کردن چشم، به همان اندازه در سایر اعضا هم به همچنین.^{۹۰} در قصاص برای شما زندگی است.^{۹۱} اگر قصاص نباشد خیلی‌ها آدم کش می‌شوند.

اعتراض بنی صدر مطرود، به حکم قصاص!

^{۹۰} (۱) - «... وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ ...» E\ مانند: ۴۵.

^{۹۱} (۲) - «... وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ...» E\ بقره: ۱۷۹.

چندی قبل که «لایحه قصاص» توسط شهید مظلوم آیه الله بهشتی به مجلس فرستاده شد، در مصاحبه‌ای رئیس جمهور معزول اعتراض کرد! این قدر بی شعور است که نمی‌فهمد این اعتراض، کفر است. غرور ریاست چه بر سر این مردک آورده بود که خشونت قصاص را عنوان می‌کرد و می‌گفت: «اگر این طور است، باید دست سی میلیون نفر را برید!!». آیا سی میلیون نفر دزد هستند؟ می‌گفت: «فرهنگ را درست کنید، برای مردم کار درست کنید تا دزدی نشود!». می‌گویی احکام قصاص بر کنار شود. برای دزدها عذر می‌تراشد و یادشان می‌دهد که هر دزدی را گرفتند بگویند: می‌خواست دولت برایم

(۱) - «... وَ اَلْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْاَنْفَ بِالْاَنْفِ وَالْاُذُنَ بِالْاُذُنِ ...» مائده: ۴۵

(۲) - «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ ...» بقره: ۱۷۹.

عدل، ص: ۱۱۱

کار درست کند تا دزدی نکنم!! چقدر مغالطه کاری می‌کرد و شکر خدای را که به موقعش رفع شرش شد.

سخنان خنده‌آور ملی‌گرایان

ملّی گراها می گویند: «احکام سیاسی اسلام به کار این دوره نمی خورد!». جبهه ملّی نماز خوان، مصداق آیه شریفه: «... نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ...»^{۹۲} شده اند.

نماز، ذکر و ورد را قبول دارند، اما احکام سیاسی را منافی وضع تجدّد می دانند و معتقدند: اروپائیا بر ما می خندند! اینها بدانند که به حکم: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ...»^{۹۳} کافرند. اگر کسی آیه ای از قرآن را رد کند، کافر است. احکام قصاص – که حیات اجتماع به آن وابسته است – از احکام ضروری قرآن است. قطع دست سارق، عبرتی برای جامعه دست دزدی را می برند که پانزده شرط در او جمع شود. این چهار انگشت را که بریدند، دیگر هر کس او را دید، عبرت گرفته دزدی نمی کند. هر کس با خبر شود، باز می ترسد و دزدی نمی کند. لزوم سختگیری بر مجرم در زندان اما زندان چگونه؟ وقتی در زندان هم به او خوش بگذرد، کی می ترسد؟ وقتی بیرون آمد، کاملتر شده و بهتر دزدی می کند. دست دزد را بریدن خلاف رأفت است، اما دستور مقاومت دادن به گروهکها و ریختن در

^{۹۲} (۱) - نساء: ۱۵۰.

^{۹۳} (۲) - نساء: ۱۵۱.

**خیابانها و با کارد موکت بری به جان ملت بیچاره افتادن، خلاف
رأفت نیست بلکه وظیفه است!! جوان**

(۱) - نساء: ۱۵۰.

(۲) - نساء: ۱۵۱.

عدل، ص: ۱۱۲

**صالح «نوروزی» را نشانه کردند و با کارد سرش را بریدند، یا با
انفجار بمب، ۷۲ تن را شهید کردند، گناه اینها چه بود؟ این جنایتها
عیبی ندارد، ولی دست دزد را بریدن، خلاف رأفت است!؟**

باج دادن شاه مخلوع به اجانب و بیگانگان

**صدّام ملعون در این مدّت چند هزار نفر را بی دست و بی پا کرده
است و این متجدّدین، ملّی گراها و طرفداران حقوق بشر، صدایشان
درنیامد، امّا درباره لایحه قصاص به عنوان خشونت، غلظت و قصّابی،
سر و صدا راه انداختند. معلوم است از اسلام می ترسند. صد در صد
می دانند که اگر در ایران، اسلام مستقرّ شد، دیگر محال است برای
آمریکا و شوروی جای پایی باشد و حسرت کش می شوند. اینها در**

سال میلیونها دلار از شاه باج می گرفتند. چندی قبل اعلام شد که دولت ایران دویست میلیون دلار کمک بلا عوض به انگلیس کرد؛ یعنی اسمش را کمک بدون عوض و مجانی می گذاشتند و در حقیقت باج دادن شاه به آنها بود. جنسهای بنجل و بی مشتری خود را قالب می زدند و به این ملت و بودجه بیت المال تحمیل می کردند. چقدر از نفت می بردند، حالا هم باید فریاد بزند؛ چون نفش از بین رفته است. روزنامه های خارجی از شاه باج می گرفتند. **سارقان زنجیرهای در ادارات دولتی زمان شاه** رؤسای هر اداره ای هم نوعاً همین بودند، سلسله مراتب دزدی بود که بحمدالله مرگشان نزدیک شده است. خون دل می خوردند و از این انقلاب ناراحتند. این همه که پول خرج می کنند، میلیونها دلار به همین منافقین می دهند تا شاید این حکومت ساقط شود و دوباره به همان سفرهای که برایشان پهن بود و حالا

عدل، ص: ۱۱۳

جمع شده است، برگردند، آن وقت بر سر موضوعاتی همچون لایحه قصاص بحث می کنند و آن را می کوبند!! مدتی هم شکنجه در

زندانشان را به دهان بنی صدر می انداختند و شکر خدای را که نقش همه شان نقش بر آب گردید.

خودستایی سعد بن وقاص و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به او

«غزالی» روایت می کند: «در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن وقاص – که مردی شجاع و مشهور بود – در مسجد خواست اظهار وجود کند و گفت: ما چنین کردیم و چنان کردیم و با این شمشیر، کسانی را که سدّ راه ما بودند، برداشتیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **ان الله اید هذا الدین بضعاء الامّة باخلاصهم و صلواتهم و دعواتهم و نیّاتهم.** چه می گویی ای گروهک منافق! پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: خدا این دین را به دست ضعیفای این امت تأیید کرد، همین طبقه سه و چهار. به برکت اخلاصشان، به برکت نمازهایشان، دعاهایشان و نیّتهایشان». و با یا الله گفتنهایشان، با دلّهای پاکشان و با دعاهایشان بود که کار را به این جا رسانید. تکبیرهای این ملت بود که کار را به این جا رسانید.

پیروزی سپاه اسلام با امدادهای غیبی

الآن رزمندگان ما در جبهه ها با چه پیش می روند. آیا با اسلحه جلو می روند؟

اسلحه‌ای که به عراق می‌دهند چند برابر ماست و از این طرف و آن طرف فراوان کمکش می‌کنند. این فتوحات و پیشرفت‌ها چگونه رخ می‌دهد؟ یک دفعه چند نفر می‌روند و عده

عدل، ص: ۱۱۴

زیادی از دشمن اسیر می‌گیرند، شما چه کردید؟ نظیر همان جنگ بدر که ۳۱۳ نفر افرادی که اکثراً ضعیف، بی مرکب و بی اسلحه بودند و ملائکه افراد دشمن را می‌گرفتند و مسلمان‌ها آنها را خلع سلاح نموده، می‌گرفتند و اسیر می‌کردند. حالا هم در این جبهه‌ها نیروی غیبی کار می‌کند که یار لشکر اسلام است.

روای برباد رفته

صدّام و دشمنان انقلاب اسلامی، مطمئن بودند که یک هفته کار خوزستان تمام است؛ حتی مخبرین را آماده کرده بودند که صدّام در اهواز مصاحبه کند!! اما چه نیروی پیشگیری کرد؟ جز نیروی غیبی که جوانان ما را مدد کرد؟^{۹۴}

^{۹۴} (۱) - بحمد الله پس از هشت سال دفاع مقدس و جانانه ملت غیور و شجاع ایران اسلامی به رهبری امام راحل قدس سره صدّام و دشمنان انقلاب اسلامی، شکست را با حقّت و خواری پذیرفتند و طناب دار بر گردن سردار قادسیه افتاد و شرم خجلت ابدی بر حزب بعث جنایتکار عراق تحمیل گردید. آری این است کیفر کسانی که به اسلام و ملت اسلامی پشت می‌کنند و به اجانب و بیگانگان خدمت می‌نمایند. «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ». E\

(۱) - بحمد الله پس از هشت سال دفاع مقدس و جانانه ملت غیور و شجاع ایران اسلامی به رهبری امام راحل قدس سره صدام و دشمنان انقلاب اسلامی، شکست را با خفت و خواری پذیرفتند و طناب دار بر گردن سردار قادسیه افتاد و شرم خجلت ابدی بر حزب بعث جنایتکار عراق تحمیل گردید. آری این است کیفر کسانی که به اسلام و ملت اسلامی پشت می کنند و به اجانب و بیگانگان خدمت می نمایند «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَاب».

عدل، ص: ۱۱۵

تکالیف سهل و آسان در واجبات و محرمات

بحث ما در مسأله «عدل» و این که «عدل تشریعی» در دین الهی، هم در تکلیف رعایت شده و هم در جزا، اما در اصل تکلیف، هر کس تحقیق کند، می فهمد که چقدر در واجبات و محرمات تسهیل شده و تکالیف را آسان گرفته اند. جزای برخی از اعمال، منحصر به آخرت است و برخی دیگر جزای دنیوی برای آن مقرر شده است، هر دو

عدل است، اما نسبت به مجازات دنیوی، در مورد چند گناه بیشتر نیست؛ یکی «دزدی» است که پس از اجتماع پانزده شرط، چهار انگشت دزد را می‌برند. نتیجه این کار، **یکی**، آرامشی است که به شخص دزد دست بریده می‌دهد و از کینه توزیها و درگیریهای آتیه پیشگیری می‌نماید. **دیگر آن‌که:** نه دزد، دیگر دزدی می‌کند و نه دیگران، لذا گفته‌اند: «حد را در ملأ عمومی اجرا کنند تا مورد عبرت دیگران واقع گردد». نسبت به شرابخوار یا زناکار نیز با شرایطش باید تازیانه بخورند و این‌جا جای رأفت به ایشان نیست، تا دیگر کسی دنبال فسق و فجور نرود. خودش و دیگری را در هلاکت نیندازد. اگر زن زناکار را یک‌صد تازیانه زدند، هر زنی خودش را مواظبت می‌کند، تمام این حدود برای جلوگیری از فساد است.

عدل، ص: ۱۱۶

لزوم شدت عمل در برخی موارد برای اصلاح جامعه

آنچه مغرضین می‌گویند که باید محیط و فرهنگ را درست کرد نه این‌که با شدت عمل برخورد کرد، پاسخشان این است که این حرف صحیح است؛ البته کسی منکر لزوم اصلاح جامعه و تبلیغات صحیح نیست لکن چگونه تنها با نصیحت و اندرز می‌شود یک اجتماع را

اصلاح کرد؟ کدام جامعه متمدن سراغ دارید که دیگر نیاز به شدت عمل و تنبیه نداشته باشد؟ در کشورهای به اصطلاح متمدن که به اجرای حدود در اسلام اشکال می کنند، اکثرشان دزد و غارت کننده اند. گیرم دزدی مذموم، دزدی سر گردنه است، اما آقایان از پشت میز و با نیش قلم، محترمانه دزدی می کنند و مال ملت های مظلوم و ستم دیده را می چایند. بنابر این، پاسخ غربزده ها و ملی گراها که به لایحه قصاص ایراد می گرفتند، واضح می شود. آنان می گفتند: «لایحه قصاص غیر انسانی است، باید محیط را آماده کرد که دیگر دزدی نشود!» به آنها بگویید: کدام کشور در روی کره زمین این قدر فرهنگش پیشرفت کرده که دیگر دزدی نباشد، در حالی که اگر دست چند نفر از سران شان را ببرند، دیگر دزدی نمی شود. این غربزده ها همان حرف هایی که در دانشگاه های داخل و خارج ایادی همان دزدهای بین المللی در گوششان کرده اند، می زنند؛ همان هایی که می گویند ما نمی توانیم تکیه به یکی از ابر قدرتها نداشته باشیم! بلی هر کس می خواهد دزدی کند، باید به دزد بزرگ تکیه کند. **حفظ آسایش و امنیت جامعه با اجرای قوانین جزائی** غرض مغالطه کاری این قسم افراد است. مگر می شود بدون قوانین جزائی، امنیت جامعه تأمین شود. اگر بشر ببیند کسی

جلوگیرش نیست، چقدر در فساد غوطه می خورد و به کلی اطمینان از اجتماع برداشته می شود. کیست دزدی نکند،

عدل، ص: ۱۱۷

جز کسی که ایمان قوی داشته باشد که بدون هیچ گونه مزاحم و مانعی، دزدی نکند. در همین دنیا احکام سیاسی اسلام عین عدل است و باید باشد. قصاص، حدود و دیات برای نظم و عین عدل است و کمتر از آنچه استحقاق طرف می باشد، در بعضی موارد، دویست، یا پانصد تازیانه ظلم نیست، مع الوصف به همان هشتاد یا صد تازیانه اکتفا فرموده است. جز در خصوص حد زنا، نرسیده است که تازیانه را شدید بزنند. و تازیانه را به صورت و سر نزنند و زن را برای اجرای حد، برهنه نکنند. به هر حال، رعایت عدل در کیفیت اجرای حد هم شده است. مضافاً به این که اگر پیش از دستگیری و اقامه شهود، شخص دزد، توبه کرد، دیگر حد بر او جاری نمی گردد بینید تا کجا اسلام رعایت عدل را کرده است. اگر پیش از اثبات جرم مثلاً دزدی، پشیمان شد و توبه کرد و مال را به صاحبش برگرداند، دیگر دستش بریده نمی شود.

عقوبت دنیوی و معاف شدن از عقوبت اخروی

هرگاه قانون جزای اسلامی جاری شد؛ مثلاً دست دزد را با شرایطش بریدند، دیگر در آخرت برای این گناه عذاب ندارد؛ چون در دنیا تلافی شد. اگر کسی شراب خورد، او را گرفته و جرم ثابت شد و هشتاد تازیانه خورد، این شخص، دیگر عذاب آخرتی ندارد؛ زیرا به قول امیرالمؤمنین علیه السلام: «خداى تعالى بالاتر از این است که برای یک گناه، دو بار بندهاش را عقوبت نماید». **التماس نمودن برخی از مؤمنین برای اجرای حد بر خویش** اما در صورتی که اجرای حد نشده باشد، سقوط عذاب آخرتی مشکوک است،

عدل، ص: ۱۱۸

لذا از بعضی روایات و جریانات تاریخی شنیده یا دیده می‌شود بعضی از کسانی که مرتکب پاره‌ای از گناهان می‌شدند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، نزد ایشان می‌آمدند و التماس می‌کردند ما را از این گناه پاک کنید و حد را بر ما جاری فرماید تا از عذاب آخرتی راحت باشیم. اگر حد جاری نشود، کمتر توبه‌ای است که دارای شرایط قبول باشد و دیگر عقوبت آخرتی نداشته باشد.

دیگر اشکالی که از سابق در بحث عدل نسبت به عذاب آخرت و اعمال بشر شده است این است که گویند: «جهنمی که خدا با این عذابهای ذکر شده آفریده است، آسمان و زمین طاقتش را ندارند، چگونه برای بشر باشد». نمونه‌اش حمیم، آب آشامیدنی جهنم است. به نصّ قرآن مجید، شخص مجرم، حمیم را تا نزدیک دهان می‌آورد، هنوز نیاشامیده، گوشت صورت پخته شده و می‌ریزد.^{۹۵} وقتی که به پایین می‌رود، اندرون را ریزه ریزه می‌کند.^{۹۶} یا کمترین عذاب – که در روایت ذکر شده – کفش آتشین است که تا مغز سر را می‌جوشاند. یا کسی که از روی شهوت به حرام (یعنی به غیر همسر شرعی) نگاه کند، میخ آتشین به چشمهایش می‌کند، الی غیر ذلک از انواع شکنجه‌ها و عقوبتهای سخت، اینها از نظر کیفیت و چگونگی. اما از لحاظ کمیت و مقدار، ساعتی با زن فاحشهای گذرانده چرا همیشه یا

(۱) – «... وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» کهف: ۲۹.

^{۹۵} (۱) - «... وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» E\ کهف: ۲۹.

^{۹۶} (۲) - «... فَتَقَطَّعَ أُنْعَاءَهُمْ» E\ محمد: ۱۵.

عدل، ص: ۱۱۹

مدّت طولانی در دوزخ بماند، آیا طبق عدل است؟ این که می گوید:
مگر من چند دقیقه بیشتر غیبت می کردم، چطور مرتّباً در برزخ و
آخرت، لاشخوری کنم.

پاسخ

پاسخش این است که بلی چند دقیقه نزد فاحشه ای رفتی، بعد تا چند
سال باید گرفتار بیماری های جنسی باشی.

یک عمر پشیمانی

یک لحظه هوسرانی

این گرفتاری، از آثار وضعی آن است. نمی تواند بگوید: مگر من
بدبخت چند دقیقه بیشتر لذّت بردم. آری، اثر وضعی است، قرار
دادی نیست که بگویی خلاف عدل است، از آثار وضعی دنیوی است.
مثال دیگر برای این که مدّت گناه کم، ولی کیفر آن طولانی است،
انسان دو دقیقه سم می خورد، ولی مدّتی در سكرات و شدّتهای مرگ

می‌افتد و سپس خود مرگ در پیش است، نمی‌تواند بگوید مگر من دو دقیقه بیشتر سم خوردم. اگر چند دقیقه با مار بازی کردی، ممکن است تو را نیش بزند و مدت‌ها گرفتار باشی، دنباله‌اش را در نظر بگیر، نه این که تنها لذت همان گناه و محدودیت زمان آن را در نظر داشته باشی. **داستان جالب مار و کودک ماست خوار** نوشته‌اند: «یک نفر در مسافرتش به قریه‌ای رسید. دید بچه‌ای تنها بدون مادر، ظرف ماستی را در جلو دارد. ماری آمد و سر در ظرف ماست کرد. بچه، سر مار را به دست گرفته بود و از آن مثل قاشق استفاده می‌کرد، نرم و لطیف بود. سر مار را در کاسه، ماستی می‌کرد و به دهان می‌برد و می‌خورد.

عدل، ص: ۱۲۰

بچه نمی‌فهمد، اما تو که می‌فهمی، نرمی، لطیفی و خوش خط و خالی مار را می‌بینی اما زهرش را نمی‌بینی؟ بین چه سم مهلکی همراهش هست. یک لحظه هوسرانی می‌کنی، یک عمر سم مهلکش را هم بین. تا هنوز حرفی نزده بودی، خبری نبود، اما پس از این سخن، چه آتشی افروختی، چقدر کینه افراد را برانگیختی، هر کس صدمه می‌خورد، از ناحیه خودش می‌خورد.

اثر وضعی شدید برخی از گناهان

بعضی از گناهان، اثر وضعی‌اش عجیب است. خصوص نسبت به پدر و مادر.

اذیت به والدین ممکن است لحظاتی بیش نباشد، اما پشت سرش منتظر باش تلافیها شود، تا جایی که بیفتی و بر نخیزی. وای از آه مادر! کار به جایی می‌رسد که جوانمرگ می‌شود. مرگ زود رس پیش می‌آید.

مخصوصاً نسبت به قاتل پدر یا مادر ذکر کرده‌اند که هر چند به حق هم بکشد، ولی این اثر وضعی از او جدا نمی‌شود. برای شاهد عرض و تنوع در مطالب و نتیجه‌گیری اخلاقی، داستانی عرض کنم ضمناً حق پدر و مادر نیز یاد آوری گردد، هر چند از دنیا رفته‌اند، باید آنها را یاد کرد و برایشان دعا کرد و به نیابت آنها صدقه و خیرات داد. **اعدام متوکل توسط فرزندش منتصر و کوتاه شدن عمر او در** خلفای عباسی، «متوکل» از همه شقی‌تر است و از همه بیشتر با علی علیه السلام دشمنی داشت؛ حتی به صدیقه طاهره نیز عداوت می‌ورزید! روزی در حضور پسرش منتصر، به علی و زهرا علیهما السلام جسارت کرد! منتصر بر او سخت گذشت، از قاضی مسأله

پرسید: اگر کسی علی و زهرا علیهما السلام را سب کند، چه حکمی دارد؟

عدل، ص: ۱۲۱

گفت: «کشتنش جایز است». منتصر گفت: «هر چند دشنام دهنده، خلیفه باشد؟». قاضی گفت: «آری، ولی به تو بگویم هر چند کشتنش حق است، ولی عمرت کوتاه می‌شود». گفت: «مانعی ندارد، من این پلید را بکشم هر چه بادا باد». منتصر چند نفر از ترکها را با خود همراه کرد و متوکل را کشت، شش ماه عمر کرد و بعد مرد. خواستم آثار وضعی گناه را عرض کنم. اثر وضعی گناه در دنیا اگر طولانی است، نمی‌شود آن را خلاف عدل دانست. تو که می‌بینی وضع چنین است پس چرا مرتکب گناه می‌شوی.

وسعت و گستره ساعات برزخی

اما از جهت اثر آخرتی، آن هم بدون حساب نیست، بعضی گناهان ممکن است یک ساعت عقاب داشته باشد، ساعتی برزخی که از باب بسط زمان است، نیم ساعت گناه، وقتی برزخ و ملکوت و بسط زمان پیش آید، چند سال می‌شود، اینها رازهایی است که بر ما کشف نشده است. طول زمان در عالم دیگر، وضع دیگری است. حیات پس از

مرگ مثل زندگی روی کره زمین نیست که درخت بکارند، خانه بسازند، آفتاب بیاید و برود، پولی جمع کند، این زندگی با پس از مرگ متفاوت است. دو عالم است و تفاوت‌های مختلف دارند، دو جور زندگی است چون دو جور عالم است کمیت و کیفیتش فرق می‌کند. از لوازم قطعی زندگی دنیوی، تغییر و تحول است. همه می‌دانند چیز ثابت در

عدل، ص: ۱۲۲

این کره نبوده و نخواهد بود. هر چه حادث است، متغیر و هر متغیری هم حادث است، پارچه‌های نور را که از خارج می‌آورند در رژیم گذشته زنها مدیرست شده بودند، چقدر پول خرج می‌کردند تا پیراهن مطابق مد درست می‌کردند، اما متوجه نبودند که چند سال دیگر پوسیده می‌شوند و به یک وضع نمی‌مانند. خوراک انسان به هر خوبی و شیرینی که باشد، پس از گذشت چند روز، چقدر متعفن می‌گردد.

حکایتی پندآموز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در ارشاد القلوب است که: «روزی خاتم انبیا صلی الله علیه و آله با چند نفر از اصحاب به گوشه‌ای که زباله ریخته بودند، رسیدند.

مقداری کثافت و پارچه پوشیده و استخوان ریسیده دیدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و فرمود: این کثافتها آخر خوراکیهای این دنیا و این کهنه پوشیدهها آخر پوشیدنیهای دنیا و این استخوان ریسیدهها آخر استفاده کنندگان آنهاست». **فرجام سیاه دو بدبخت فراری** دو سال قبل «محمد رضای» بدبخت کجا بود و حالا کجاست؟ یک ماه قبل، «بنی صدر» بدبخت کجا بود و حالا چه وضعی دارد؟ ای کسی که خیال می کنی خوشگل هستی، صبر کن چنان صورتت چروکیده شود، موهایت سفید گردد که هر کس به تو نگاه کند، وحشت نماید. **جوانی، طراوت و شادابی در بهشت در آخرت بر عکس است**، یک نواخت است، هر چه در آن جاست ثابت است.

عدل، ص: ۱۲۳

اگر زنهای بهشتی شدند همیشه شانزده ساله هستند. در بهشت پیرزن نیست بلکه همیشه دختر جوانی است. اگر مردها هم بهشتی شدند، در سن ۳۲ سالگی می مانند. قوه کم شدنی نیست، نشاط و بهجت و طراوت می ماند و زیاد هم می شود «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ». هنگامی که عدهای از مؤمنین به لقاء خدا می رسند، وقتی بر می گردند،

حوریان اظهار می‌دارند: «این نور تازه چیست که در شما می‌یابیم؟». گویند: «عطای خداست، به لقای خدا رفته بودیم». امید است کسانی که با مساجد سروکار دارند آن‌جا هم زائر خدا باشند. به هر حال، این‌جا هر کس هر چه به دست آورد، باید بگذارد و برود، ولی هر چه برای آن‌جا دست و پا کرده‌ای، همیشگی است.

عدل، ص: ۱۲۴

رعایت عدل در جزای آخرتی نسبت به اعمال بشر

کلام در مسأله «عدل» در «باب جزای آخرتی نسبت به اعمال بشر» است. هر عملی که انسان انجام می‌دهد، پاداش دارد به‌طوری‌که آخرت «دار جزا» نامیده می‌شود. آفرینش دنیا مقدمه عالم جزاست.^{۹۷} این بشر چند سالی در این دنیا باشد و بعد در عالم دیگر به جزای عملش برسد، خیر یا شرّ. یا مثلاً مالک یوم الدّین، یکی از معانی دین، جزاست. خداست ملک، یا مالک روز جزا؛ یعنی قیامت. بالأخره، این عالم جزا، یا عدل است، یا فضل، آنچه عذاب است عدل

^{۹۷} (۱) - «... وَلْتُخْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» E\ جاثیه: ۲۲.

و آنچه ثواب است، فضل می‌باشد. **تغییر یافتن بدن انسان در آخرت** گفتیم اگر کسی اشکال کند عذابهای به این سختی از حیث کیفیت و مدت، با عدل چگونه می‌سازد، در روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده: «بعضی از مؤمنین و شیعیان، سیصد هزار سال گرفتار هستند تا به شفاعت برسند»، بنابر این، انسانی که پنجاه یا شصت سال عمر کرده چرا باید همیشه در عذاب باشد؟ دیروز از جهت کیفیت، صحبت شد که پروردگار عالم این قسم عذابها،

(۱) - «... وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...» **جائیه: ۲۲.**

عدل، ص: ۱۲۵

لباسهای آتشین، خوراکهای آتشین و آبهای جوشان که اندرون را آتش زده، قطعه قطعه می‌کند، مکانش آتش و جانوران مودی هستند که امام سجّاد علیه السلام در صحیفه به خدا پناه می‌برد از عقربهای جهنمی که دهان باز کرده برای بلعیدن^{۹۸} و در روایت آنرا از قاطر بزرگتر ذکر می‌کند، نیشی که می‌زند، هفتاد سال اثرش می‌ماند، این عذابها با این بدن ضعیف چطور می‌شود؟ پاسخ داده شده که بدن عوض می‌شود، هر چند اصلش یکی باشد، ولی

^{۹۸} (۱) i\ أعوذ بك من عقاربها الفأرة أفواهاها\ E (صحیفه سجّادیه / دعای ۳۲).

ساختمانش عوض می‌شود و مطابق نفسش می‌شود. غلبه معنا بر صورت است.

هر کس در دنیا قسی‌تر است، در آخرت بدنش غلیظتر است و آن بدن است که مناسب آن سختیهاست که می‌تواند این بار سنگین را بکشد. اما در برابر یک گناه چند دقیقه‌ای، این همه سختی که به تعبیر قرآن: «عمود آهنین بر سرشان می‌کوبند وقتی می‌خواهند از آتش بیرون بیایند»،^{۹۹} در برابر گناه در زمان محدود، چرا باید این همه شکنجه ببیند؟ ای انسان! این عملی که انجام می‌دهی، حرفی که می‌زنی، این عمل یا گفتار دو ظهور دارد؛ ملکی و ملکوتی؛ یکی اثر خارجی که تهمت یا دروغ گفته می‌شود و اثری در ملکوت و باطن دارد. اگر کار خوب باشد نور و اگر بد باشد، ظلمتی در ذات پیدا می‌شود، اگر خوب باشد، بوی نیک و گرنه بوی گند در باطن پیدا می‌شود.

متأذی شدن ملائکه هفت آسمان از بوی متعفن افراد دروغگو

روایتی از خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله مروی است که می‌فرماید:

^{۹۹} (۲) - (۱) «وَلَمْ تَقْمِغْ مِنْ خَدِيدٍ» E\ حج: ۲۱.

(۱) - أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَارِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهِهَا (صحیفه سجّادیه / دعای (۳۲).

(۲) - «وَلَهُمْ مَقَمِعٌ مِنْ حَدِيدٍ» حج: ۲۱.

عدل، ص: ۱۲۶

«کسی که یک کلمه دروغ بگوید (البته هر چه فسادش بیشتر، کثافتش هم بیشتر است) بوی گندش از او بالا می‌رود به طوری که ملائکه هفت آسمان را اذیت می‌کند».^{۱۰۰} این چه دروغی است که این قدر بوی گند دارد؟ شاید از همین نوع دروغهایی است که گروهکها می‌گویند، یا در ورق پاره هایشان شایعه پراکنی می‌کنند. این نوع دروغها اثر خارجی‌اش مربوط به ملک است، ولی در ملکوت، گند و تعفن آن، ملائکه را اذیت می‌کند و لعنتش می‌کند.

دوام داشتن آفت‌های ملکوتی

اما این گند چون در ملکوت است، زوالش به این آسانی نیست. در ملک زبان می‌گوید و اثرش به زودی از بین می‌رود، اما اثر ملکوتی تا از بین برود، مدتها طول می‌کشد. ملکوت حکم دیگر دارد. نگو یک

^{۱۰۰} (۱) - برای اطلاع بیشتر به کتاب گناهان کبیره، جلد اول، تألیف شهید محراب آیه الله دستغیب مراجعه شود.

دقیقه دروغی گفت، در ملکوت از سال هم رد می‌شود، چه بسا چند سال بگذرد تا این اثر ملکوتی‌اش پاک گردد و آن نکبتی که نصیبش شده، از بین برود و جانوری را که به دست خودش درست کرده، برطرف شود. اگر دروغ تکرار شد، همچنین هر گناه دیگر تا به حدی که ذات را عوض کرد، دیگر علاج ندارد. در قرآن مجید می‌فرماید: «کسی که این قدر گناه کند که گناه تمام دلش را فراگیرد و ذاتش، کفر، یا شرک، یا گناه شود، دیگر نجات ندارد».^{۱۰۱}

(۱) - برای اطلاع بیشتر به کتاب گناهان کبیره، جلد اول، تألیف شهید محراب آیة الله دستغیب مراجعه شود.

(۲) - «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بقره: ۸۱.

عدل، ص: ۱۲۷

کسی که در این جا ذاتش منقلب شده و خراب گردیده است و گناه تمام دل او را گرفته کجا به یاد خدا می‌افتد. در عالم آخرت تا کسی یاد خدا نداشته باشد ممکن نیست برایش فرجی شود، تا یاد خدا و

^{۱۰۱} (۲) - «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» E بقره: ۸۱.

بزرگان دین نباشد که شفاعتی در کار نیست بلکه امر ثابت مستمری در عذاب دارد. مسلمانان! عذاب آخرتی مثل خلاف قانونها در دنیا نیست که مجرم را بگیرند و ببرند زندانش بکنند بلکه نتیجه عمل هر کس، همراهش هست. خودت در آتش هستی؛ آن آتشی که از خودت بر می خیزد.

تجسم اعمال در عالم برزخ

در قبر یعنی عالم برزخ نیز همین است. از این جا که رفتی یا با دسته های گل می روی، یا با دسته های آتش. هر چه هست از خودت هست که در بحث تجسم اعمال، از قرآن و احادیث زیاد استفاده شده است. تجسم اعمال؛ یعنی هر کاری که آدمی در دنیا انجام می دهد، صورت و شکلی دارد، صورت ملکوتی اش ثابت می ماند. قرآن می فرماید: «آنچه کردند حاضر می یابند».^{۱۰۲} در قیامت هر کسی خود عملش را می یابد، حقیقتش را مشاهده می نماید. عین عمل مثلاً به صورت جانور آشکار می گردد. این جا انسان خوش ظاهر و پاک است، اما ملکوت و باطنش گرگ درنده ای است که وارد محشر می شود. یا این زن که چه ظاهر خوبی داشت لکن در اثر

^{۱۰۲} (۱) - «... وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا خَافِرًا...» E\کَهِف: ۴۹.

شهوترانی به صورت خوک، یا زشت‌تر وارد محشر می‌گردد به طوری که هر کس به او نگاه کند می‌فهمد چه کاره بوده است، صورت باطنی اعمال همراه خود آدم است که فردای قیامت

(۱) - «... وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...» کهف: ۴۹.

عدل، ص: ۱۲۸

با آن صورت وارد می‌شود. آیه دیگر می‌فرماید: «روزی که هر کس آنچه کرده است حاضر شده می‌یابد...».^{۱۰۳} فردای قیامت روزی است که هر نفسی آنچه به جای آورده حاضر می‌بیند. خود عمل؛ یعنی ملکوتش - که جزایش باشد - همراه اوست، همان گونه که ملکوت نماز و روزه‌های ماه رمضان همراهت هست، سخنهای نیک و خیر خواهی‌ات همراهت هست. دوست می‌دارد ای کاش کارهای زشت مرا رها می‌کرد. ملک عمل این جا فانی می‌شود، اما ملکوت می‌ماند، یا نور است، یا ظلمت، عطر است یا گند، زیباست یا زشت، خوشگل‌ترین صورتهاست یا بدترین آنها. در قرآن می‌فرماید: «فردای قیامت سر از قبر در می‌آورند تا ببینند اعمالشان را».

ملکوت اعمال متصل به افراد است، اگر خوب است از آن بهره

^{۱۰۳} (۱) - «يَوْمَ يُجَدُّ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ شَوْءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...» E\ ال عمران: ۳۰.

می‌برند و اگر بد است از آن ناراحت می‌شوند. غرض، تجسم اعمال از علت و معلول بالاتر است و نمی‌توانی بگویی در برابر غیبتی که شخص کرده، چگونه لاشه مردار مرتباً با او باشد. غیبت کردن، لاشه خوری است. خودت می‌دانی که در هر عالمی، عمل، ظهوری دارد، ظهور غیبت در ملکوت، لاشه مردار است.

حقیقتی عبرت‌آموز

در تفسیر ابو الفتوح رازی است که: «یکی از اخیار گوید: در قبرستان یک نفر را دیدم، در دلم گفتم: این شخص از افراد سربار اجتماع است. شب در عالم واقعه

(۱) - «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا وَمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...» آل عمران: ۳۰.

عدل، ص: ۱۲۹

دیدم لاشه مرداری در پیش رویم گذاشته‌اند و می‌گویند: بخور، گفتم: من ترک گوشت کرده‌ام، گوشت حلال نمی‌خورم، حالا بیایم مردار بخورم؟ گفتند: این همان است که امروز خوردی؟ پرسیدم: چطور؟ گفتند: همان غیبت (حدیث نفس) که در قبرستان از فلان

شخص کردی. گوید: فردا در قبرستان رفتم تا او را بینم و از او حلال بودی بطلبم، او را ندیدم تا یک سال بعد که او را دیدم، ابتدا به من فرمود: اگر از آن گمان بد توبه کرده‌ای، خدا تو را می‌آمرزد».

قبر انسان گلستانی از گل یا آتشیخانه‌ای از آتش

عملی که این جا یک دقیقه است و ثبات و دوام ندارد، در عالم ملکوت ممکن است یک سال، یا صد سال باشد. مقتضای هر عالمی، مطابق خودش هست. عالم ماده سریع الزوال و عالم ملکوت، بطی^{۱۰۴} است. خدا داناست، چقدر طول بکشد تا پاک شود. خلاصه عمل خودت دامنگیرت می‌شود. خودت بر سر خودت می‌زنی و آتش همراه خودت می‌بری. گلستان گورت هم همراه خودت هست، هر چه هست از خودت هست، از همین جا می‌بری. بوی خوش گورت همین بوی دهانت در ماه رمضان هست، هر چند بوی ناخوشی باشد. روزه داری که در اثر خالی بودن معده، دهانش بد بو است، در عالم ملکوت خوشبوترین بوهاست که ان شاء الله با خودت می‌بری، همان گونه که مضمون روایت شریف است. جهنم هر کس دست خودش

^{۱۰۴} (۱) - درنگ کننده، کندی کننده، دیر کننده، کند (فرهنگ عمید).

هست، همان گونه که بهشتش چنین است تا خودش برای خودش چه درست کند. در قرآن مجید، آیات متعددی در این زمینه است.

(۱) – درنگ کننده، کندي کننده، دير کننده، کند (فرهنگ عمید).

عدل، ص: ۱۳۰

مقام و درجه هر کس هم دست خودش هست تا چطور این جا حرکت کرده باشد.

**سخن جاودانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قیس بن عاصم
صحرا نشین**

صدوق رحمه الله در کتاب معانی الأخبار، روایت مشهوری از حضرت خاتم الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «قیس بن عاصم خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: ما صحرا نشین هستیم و کمتر به شما دسترسی داریم، موعظه جامعی برای ما بفرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرمود: چاره‌ای از همنشینی که با تو باشد نیست؛ همان که با تو محشور می‌گردد و تو را تا منزلت رها نخواهد کرد. این همنشین اگر لئیم باشد، تو را آزار می‌رساند، پس سعی کن همنشینت کریم باشد، گرامی و نیک باشد؛

این همنشین تو عملت می باشد».^{۱۰۵} مبادا با این زبانت، فتنه‌انگیزی
کنی و آتش برافروزی که دامنگیرت خواهد شد. پس از این که
آدمی به شعور روحانی پس از مرگ می‌رسد، از اوّل عمر تا آخر،
هر چه کرده و هر چه گفته، می‌بیند، عین واقع است.

چو عریان گردی از پیراهن
شود عیب و هنر یک‌باره
تن
روشن

یوم‌الجمع است. دنیا یوجد وینعدم است؛ پیدامی‌شود و
ردمی‌شودامّا ملکوت، متّصل است، دوام و ثبات دارد. در قبر و
برزخ، در قیامت، در تمام عوالم با تو است. برای رفع کسالت و تنوّع
در مطالب، داستانی می‌گوییم. حکایتی بسیار جالب از علامه حلّی
پیرامون مرگ یک طلبه بزرگوار ظاهراً از جناب علامه حلّی به خطّ
مبارکش رسیده که نوشته:

(۱) - معانی الأخبار: ۲۳۳.

عدل، ص: ۱۳۱

«طرف عصر برای فاتحه اهل قبور به قبرستان حله رفتم بر قبری اسم نا آشنایی مشاهده کردم. معلوم بود که از اهل حله نیست. اسم غیر عربی و نوشته بود از اهل علم است. آرزو کردم او را می‌شناختم. دعا کردم خدایا! به من بشناسان صاحب این قبر را. شب در عالم رؤیا سید جلیل القدری را دیدم که منور است و با نشاط، گفت: من صاحب همان قبرم که برایم فاتحه خواندی، از شما تشکر می‌کنم. علامه پرسید: شما کیستی؟ گفت: من ایرانی هستم که برای تحصیلات علوم دینی به حله آمدم. حله در آن زمان؛ یعنی پس از سید بن طاووس که در حله بود، محقق صاحب شرایع و بسیاری از بزرگان در حله بودند و مرکز علمی بوده است. پس از چندی در فلان مدرسه که بودم مریض شدم، بعد طوری شد که دیگر از حجره هم نتوانستم بیرون بیایم، حالم خیلی سخت شده بود، در آن حال درد بدن مرا می‌آزرد. ناگهان بوی خوشی به مشام رسید. صورت زیبا و دلربایی دیدم که دلم خنک شد. احوالم را پرسید و گفتم: سر تا پا ناراحتم. گفت: میل داری برایت طبیب بیاورم که راحت شوی؟ گفتم: چه احسانی از این بالاتر. طولی نکشید یک نفر دیگر آمد زیبا و معطر و با مهر و محبت، احوالم را پرسید:

**کجایت درد می کند؟ گفتم: از نوک پا تا مغز سرم درد می کند.
دستش را روی پایم گذاشت و بالا آورد. گفتم: تا این جا خوب شد.
همین طور بالا می آورد و من می گفتم تا این جا خوب شد**

عدل، ص: ۱۳۲

**تا دستش را از سرم گذراند، دیدم خودم کناری هستم و بدنم کف
اطاق افتاده است. در همین اثنا، یکی از طلباب مدرسه وارد شد و
دست به بدن من گذاشت و گفت: آخ که سید مرد. می دیدم بدنم را
حرکت دادند در غسلخانه و بعد کفنم کردند. آن لحظه ای که
می خواستند مرا در قبر وارد کنند، صورت زیبای نخستین را دیدم،
اول از ترس قبر وحشت کردم ولی با آمدن آن صورت، دلخوش
شدم. پرسید: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه. گفت: من عمل صالح تو
هستم. آن طبیب هم ملک الموت جناب عزرائیل علیه السلام بود که
روح را قبض کرد و رفت اما من همیشه با تو هستم». علامه
می نویسد: «مطلبی است که جزء عقاید ما شیعه امامیه است که عمل
انسان به صورت ملکوتی مجسم می شود یا زیبا، یا زشت». همین
شبستان مسجد، فردا به حضور شما در این جا گواهی می دهد
همان طور که روزها وساعتها گواهی می دهند.**

رؤیت ملکوت سه چیز هنگام مرگ

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و کافی و جاهای دیگر دارد: مؤمن وقتی می خواهد از دنیا برود، ملکوت سه چیز جلوش مجسم می شود:

۱- رؤیت ملکوت مال و ثروت

اوّل: ملکوت داراییش. هر کس هر چه دارد خصوص آنچه جمع کرده و به آن دل بسته است، ساعت مرگ جلوش ممثل می شود و متوجه می شود چقدر جان کنده تا اینها را جمع کرده است، به لسان ملکوت می گوید: ای دارایی

عدل، ص: ۱۳۳

من! زحمت کشیدم و تو را جمع کردم، حالا موقع گرفتاری و سختی من است، چقدر به کار من می خوری. ملکوت مال می گوید: به جایی رسیده ای که هیچ به کارت نمی خورم جز مقدار کفن.

۲- رؤیت ملکوت بستگان و نزدیکان

دوم: ملکوت بستگان، همسر و فرزندان جلوش مجسم می شود؛ همانهایی که گاهی شخص دینش را هم برای آنها فدا می کند و اداره شان می کرد. به آنها رو می کند و می گوید چه رنجها کشیدم تا

شما را بزرگ واداره کردم، امروز به چه کار من می‌خورید؟ و چه کار برای من می‌توانید بکنید؟ پاسخ می‌دهند: افسوس که امروز کاری از ما نمی‌آید جز آن که تو را تا گور همراهی کنیم.

۳- رؤیت ملکوت اعمال

سوّم: ملکوت اعمال است که در ابتدا ملکوت اعمال صالحه را می‌بیند و می‌گوید من در دنیا مسامحه کار بودم، پای خدا که به میان می‌آمد، پشت گوش را می‌خاراندیم، شاید کم شد، شاید نشد، شاید خرج لازمی پیش آمد، به هر حال، برای کار خیر، سست و بی‌اعتنا بودم، برایم چه می‌کنی؟ ملکوت عمل هم می‌گوید بشارت باد تو را که من تو را رها نمی‌کنم و با تو خواهم بود. در آن حال، مؤمن حسرت می‌خورد که ای کاش! این همه که برای دیگران زحمت کشیده بود، برای عمل خود، کار کرده بود.^{۱۰۶}

(۱) - فروع کافی: ۳ / ۲۳۱ / ح ۱.

عدل، ص: ۱۳۴

ملک و ملکوت اعمال انسان در دنیا

روز گذشته کلام درباره عمل آدمی در دنیا بود که این عمل، ملکی دارد و ملکوتی، ظاهری دارد و باطنی؛ مثلاً قرآن که می‌خواند، ملکی دارد که زبان، الفاظ را جاری می‌نماید و چشمش به قرآن می‌نگرد؛ البته این جهت (یوجد و یعدم است)، پیدا می‌شود و ناپدید می‌گردد و می‌گذرد. ملکوتی هم دارد که نوری در باطنش تولید می‌گردد و ماندنی است. همچنین اگر خدای نکرده گناهی از او سرزند، گناه هم ملکی و ظاهری دارد که فناپذیر است لکن اثری در باطنش و ملکوتش دارد که همان لحظه ظلمتی، نکبتی و تعفنی پیدا می‌گردد که ماندنی است. آنچه را که ملکوت عمل است، اگر ادامه پیدا کرد و پشت سر هم عمل خراب مرتکب شد، اثرش امر ثابت در ذاتش می‌ماند. **گناه منشأ پیدایش ظلمت معنوی در انسان** انسان اگر گناهی کرد، ظلمتی معنوی در ذاتش پیدا می‌شود که با این چشم دیده نمی‌شود. اگر موفق به توبه گردید آن هم نه صرف گفتن: **استغفر الله** بلکه پشیمانی حقیقی از گناه از جهت مخالفت امر خداوند که من چرا امر خدا را پشت

سر انداختم، چرا معصیت خدا را کردم. شرط صحت توبه این است. گاهی انسان گناه می کند، بعد گرفتاری برایش پیش می آید و پشیمان می شود این را توبه نمی گویند.

توبه جوانی از گروهک منافقین

چند روز قبل جوانی آمد که از گروهک منافقین بود و می خواست توبه کند.

به او گفتم اگر پشیمانیات تنها برای خدا باشد – چون این گروه ضد اسلام هستند و فساد می کنند و امر به فساد می کنند – خوب است، اما اگر می بینی مردم در صدد جستجوی اینها هستند و این گروه منافقین جانشان در خطر است، خود ملت به حساب اینها می رسند، اگر پشیمان شدنت به خاطر در خطر بودن است، این توبه حقیقی نیست. **جبران و تلافی، لازمه توبه حقیقی** اگر کسی شراب خورد، مست شد و کسی را کشت و بعد پشیمان شود و بگوید:

ای کاش! شراب نخورده بودم که به زحمت بیفتم، این توبه نیست بلکه وقتی توبه است که از مخالفت امر خدا پشیمان باشد و تلافی و

جبران هم بکند «توبه توجب محو سیئاتی». واقعاً بین خود و خدا پشیمان شده است، بعد شروع به اصلاح کند؛ مثلاً هر کس را گمراه کرده و به گروهک منافقین کشانده، توبه‌اش این است که او را به انحراف این گروهکها آگاه سازد. همچنین بر تو حتم است که آنها را افشا کنی تا دیگری به دامشان نیفتد؛ مثل چند شب قبل که در تلویزیون آن دختر، خوب افشا کرد که چگونه این منافقین دخترهای بیچاره را از خانواده‌هایشان جدا می‌کنند و در خانه‌های

عدل، ص: ۱۳۶

تیمی با جوانها چه ها می‌کنند؛ حتی دختری را که آبستن شده بود، برای جلوگیری از بی‌آبرویی، کشتند. غرض، حالا که توبه کرده، باید افشا کند و آنچه این گروه فساد داشته بگوید تا دیگران به دام این گروهک نیفتند، پشیمانی، استغفار، تدارک و جبران می‌خواهد؛ اگر عبادتی بوده که قضا می‌خواهد، قضایش را به‌جای آورد، اگر توبه کرد، پاک می‌شود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ».^{۱۰۷} اما اگر خدای نکرده گناه را ادامه داد تا جایی که جزء ذات و ثابت در

نفسش گردید، چه بر سرش می آید؟ از روایتی که حالا برایتان می خوانم واضح می شود.

ایجاد شدن نقطه سیاه در دل انسان گناهکار

روایت می فرماید: «هر انسانی قلبش پاک است: فاذا اذنب حدث فی قلبه نقطه سوداء، گناهی که از او سر می زند، نقطه سیاهی در دلش پیدا می شود: فان تاب ذهب تلك النقطه السوداء؛ اگر توبه کرد، آن نقطه سیاه از بین می رود، اما اگر گناه را ادامه داد، تا مدت ها، این سیاهی هم روز به روز زیادتر می گردد تا تمام دل را می گیرد. وقتی که تمام دل را گرفت، دیگر رو به خیر نمی آورد مثل این که مرده است، ظلمت گناهِش به تمام ذاتش احاطه کرده است». پرسش اهل بهشت از جهنمیان درباره علت ورودشان به جهنم این شخص، پس از مرگ هم یاد خدا نمی کند. هر کس این جا به یاد خدا نبود، پس از مرگ هم، چنین است؛ چون دلش محجوب شده است. کسی نگوید: چرا در برابر پنجاه و شصت سال، باید همیشه در عذاب باشد؟

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۴۳۵.

عدل، ص: ۱۳۷

چون در ظرف این مدت چیز ثابتی برای خودش درست کرده است که دیگر علاجی ندارد. شفاعت شفاعت کنندگان نیز به کار آنها نمی‌خورد.^{۱۰۸} «وقتی از آنان می‌پرسند: چطور شد شما جهنمی شدید؟ می‌گویند: ما از نماز گذاران نبودیم و به مسکین طعام نمی‌دادیم و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم (و وقتی اسم آتش جهنم می‌آمد، آن را مسخره می‌کردیم)». ^{۱۰۹} کسی که در دنیا کارش به جایی برسد که خدا و آخرت را تکذیب و استهزا کند، آیا راه فراری برای خودش گذاشته است؟ آیا سر سوزنی روزنه‌ای برای دلش باقی گذاشته است؟ توبه نکرد و نکرد تا خوی و ملکه‌اش شد و خلق، تغییر ناپذیر است.

بی درمان بودن خوی درندگی در انسان

کسی که متصل با این زبانش فحش می‌دهد و نیش می‌زند، توبه و تغییر حالی هم نمی‌دهد، در نتیجه پس از چند سال، باطنش سگی می‌شود. می‌بینید اگر سگ دیگری از آن کوچه بخواهد بگذرد، با او در می‌افتد. خویهای حیوانی و درندگی در چنین آدمی ملکه شده و دیگر هیچ علاج ندارد. مکرر گفته‌ام: کسی که ملکه‌اش فحش دادن

^{۱۰۸} (۱) - «إِنَّمَا تَنفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» E مدثر: ۴۸.

^{۱۰۹} (۲) - «... يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُخْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَاطِئِينَ وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ» E مدثر: ۴۳-۴۶.

شد، ساعت مرگ به ملک الموت فحش می‌دهد، در گور هم به نکیر و منکر فحش می‌دهد، در قیامت هم چنین است، نه این است که مدتها برای فحش عذابش می‌کنند بلکه چیز ثابتی مثل درندگی همراهش هست که از آن، آتش می‌بارد. در برزخش هم همین است. مناسب است حدیثی که مشتمل بر معجزه هم هست بخوانم.

(۱) - «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» مدثر: ۴۸.

(۲) - «... يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ» مدثر: ۴۳ - ۴۶.

عدل، ص: ۱۳۸

فرجام خفت بار دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

در حدیث است که: «روزی در محضر کشاف حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام جوانی از ارادتمندان حضرت وارد شد و عرض کرد: پدرم از اهل شام - که معمولاً با اهل بیت عداوت داشتند - مال فراوانی داشت، چون من دوستدار شما بودم مالش را پنهان کرده که به من نرسد و مرده است در حالی که من به آن مال احتیاج دارم.

خلاصه حدیث – که در بحارالأنوار است – حضرت چیزی نوشتند و فرمودند:

امشب در بقیع می‌روی و نام کسی را (که حضرت یادش دادند) می‌بری و از قول من به او می‌گویی که پدرت را حاضر کند و از او می‌پرسی. حسب امر امام، شب در بقیع می‌رود و نام آن شخص را می‌خواند. شخصی در برابرش آشکار می‌شود و می‌پرسد: چه می‌خواهی؟ می‌گوید: پدرم را می‌خواهم تا از او پرسش کنم. طولی نکشید که سگ مهیبی در برابرش حاضر شد و عجیب این است که هر کس در هر صورتی در برزخ است، شناخته هم می‌شود. تا سگ را دید، او را شناخت، گفت: پدر چه بر سر ت آمده؟ گفت: در اثر عداوت با اهل بیت این طور شدم، ولی تو دست از دامن اهل بیت برندار، امّا مال، یک صد هزار درهم داشتم که در باغچه کنار درخت زیتون دفن کردم که به تو نرسد، امّا حالا به تو خبر می‌دهم، نصفش را برای خودت بردار و نصف آن را به امام صادق علیه السلام بده. جوان رفت و همان طوری که نشانه داده بود، پولها را برداشت و نصف آن را خدمت امام علیه السلام آورد و حضرت دیون بعضی از سادات را به آن وجه ادا فرمود. راوی خدمت حضرت عرض می‌کند: آقا! این کاری که کرد؛ یعنی نصف مالش

را تقدیم شما کرد، آیا برایش نفعی دارد؟ حاصل پاسخ حضرت این است که فرمود: برایش تخفیف از عذاب است». خواستم عرض کنم نه این که این شخص را سگ کردند بلکه همان دشمن اهل بیت شدنش او را سگ کرده است. علی علیه السلام چه کرده جز این که مجسمه عدالت بوده، چرا با او دشمنی می‌کنی؟

سگ شدن دشمنان امام خمینی

در زمان خود ما، این امام امت، این مرد بزرگ که از سال ۴۲ مردم ایران او را شناختند، کدام خلاف، کدام هوای نفس، کدام خود خواهی و ریاست طلبی از او دیدند جز این که جانش را کف دست گذاشته برای اسلام و مستضعفین. کسانی که این مرد را دشمن بدارند، می‌خواهید چه باشند، در ملکوت سگی می‌شوند. دشمنیهای بی جا و دشمنی حق، باطن آدمی را این طور می‌کند. **مکاشفه‌ای شگفت برای مرحوم آخوند کاشی** مرحوم آخوندکاشی – که استاد معقول آیه الله بروجردی در اصفهان بوده است – به یک واسطه برایم نقل کرده‌اند که: «مرحوم آخوند، دارای مکاشفه بوده و ملکوت را گاهی ادراک می‌کرده است. روزی در ختم و مجلس

فاتحه وارد می‌شود، یکی از اعیان، پیش روی آخوند بلند می‌شود
که به ایشان جا دهد ولی آخوند وحشت می‌کند، فرار نموده،
گوشه‌ای می‌خزد. بعداً در کوچه آن شخص به آخوند که می‌رسد
گله می‌کند و می‌گوید: ما در فلان مجلس به شما احترام کردیم،
جلوی شما برخاستیم و به شما جا

عدل، ص: ۱۴۰

دادیم، شما از ما این‌طور فرار کردید. آخوند فرمود: عجب پس آن
خرس شما بودید؟!». معلوم می‌شود باطن آن شخص ظهور پیدا
کرده و ملکوتش که خرسی بوده است، آخوند مرحوم آن را مشاهده
نموده بود.

ظاهرش چون گور کافر پر
باطنش قهر خدا عزّ وجل
حلل

وجوب پرهیز از باطنهای شیطانی و مهیب

چه ظاهرهای زیبایی که باطنهای شیطانی و زشت دارند که جز آتش
افروزی و نکبت در آن نیست. خدا به دل‌های شما می‌نگرد نه به

صورت‌هایتان. قلبتان را درست کنید، اخلاقتان را درست کنید که اخلاق حیوانی نباشد. بهشت با حیوان بودن که نمی‌شود، محال است. می‌خوانید که: اگر کسی فلان نماز را بخواند، یا فلان دعا و استغفار را بخواند، بهشت می‌رود؛ البته اگر انسان شده باشد و گرنه حیوان را با بهشت چکار؟! نکند باطن‌هایمان طور دیگری باشد؛ صورت مهیب و زشتی که از خودمان نیز وحشت داشته باشیم.

طاووس و روباه، نماد خودنمایی و حيله‌گری پس از هر گناه، سعی کنید توبه پشت سرش بیاید. مبادا گناه ملکه و خوی شما شود که دیگر علاج‌پذیر نباشد. در باطن، شیطانی مکار و حقّه باز است، ظاهرش هر چه زیبا باشد. قرب به خدا مال آدمی است نه درنده. نه آنهایی که همیشه خودخواه و راحت طلب باشند. در حیوانات، خودنمایی مال طاووس و حيله‌گری مال روباه است،

عدل، ص: ۱۴۱

انسان هم که خود نما و حيله‌گر شد، در باطن حیوان است، فساد می‌کند ولی گردن دیگری می‌گذارد.

روباه صفتی بریتانیا در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و حجاز

انگلیس حیوان بزرگتر است. من از پنجاه سال قبل خوب یادم هست که «پهلوی» را در ایران، «نوری سعید» و «غازی» را در عراق و «سعود» را در حجاز و «مصطفی پاشا» را در ترکیه روی کار آوردند، اما چطور نعل وارونه می زدند. مرحوم آقا شیخ محمدکاظم شیرازی می فرمود: «یکی به اینها (انگلیسیها) بگوید: خوب علناً بیاید حکومت کنید، این طور حقّه بازی برای چه؟». همان کسی که خودشان او را بر سر کار آورده بودند، همین که بر خلاف سیاستشان رفتار می کرد، یا دیگر نبودنش برایشان بهتر بود، کسانی را وا می داشتند که او را بکشند و دیگری را بر سر کار می آوردند. مدّتی آنها را وا می داشتند با شوروی بسازند، یا اخیراً با آمریکا، اما در زیر چپاولگری برای انگلیسیها بود. اینها میمون روزگارند. شکر خدای را که آنچه بر سر کشورها آوردند خودشان مبتلا شده اند. سالها در کشورها اختلاف انداختند و فساد کردند اما ایرلند کنار گوش خودشان قیام کرده است. **عقیده و عمل میزان تشخیص انسان از حیوان** در هر کس حيله و نیرنگ است، راه آدمیت را رها کرده و راه حیوانیت را گرفته است؛ البته برای عباداتش ثوابی هست، اما آن مقامی که برای انسان و انسانیت است، نخواهد داشت. شخص میزان نیست، کار و اخلاق و راه و روشش میزان

است. همیشه دنبال نفع شخصی است، خودبین و خودخواه است، راحت خود و زحمت دیگری را می‌خواهد. اما انسان، خدمتگذار به نوع است. حیوان از نوعش جداست، خدمتگذار نوع نیست. گوسفند وقتی رد شود ببیند گوسفند دیگری افتاده است، بی اعتنا می‌گذرد، هر حیوانی نسبت به حیوان دیگر، منفرد و بی تفاوت است. اگر انسان هم این طور شد، افتاده‌ای را دید و او را بلند نکرد، با حیوان چه فرقی کرد؟ کوانس و انسانیت؟ این تباینها شاهد دوری از راه انسانیت است.

صفات حیوانی در صهیونیسمها و آمریکاییها

هر حیوانی همجنسش را نمی‌کشد؛ مثلاً سگ، سگ را نمی‌کشد، گرگ، گرگ را نمی‌درد، اما این بشر چه می‌کند؟ بمب در جنوب لبنان می‌اندازد و زن و بچه و پیر مرد را می‌کشد. اسم «بشر» بر روی این صهیونیسمها و آمریکاییها نمی‌شود گذاشت. اینها بدترین حیوانات اند، هر کس هم بی‌رحم شد، همین است. گروه منافقین چقدر از انسانیت ساقط شده‌اند که با کارد موکت بری در

خیابان بریزند و به عابرین زخم بزنند.^{۱۱۰} این کار را از کدام گرگ سراغ دارید چرا انصاف نمی‌دهید؟ این عابرین چه گناهی کرده‌اند؟ می‌خواهند تشنّج شود، امنیّت از بین برود، خوب حالا هر خیری هم از او سرزند، ظاهر است، نه باطن و حقیقت. عرض کردم روایاتی که در فضیلت دعا و نماز و توسّلات خاص رسیده، «من...» است. مَنْ (به فتح میم) یعنی کسی که؛ یعنی انسانی که این کار را

(۱) - اشاره به ماجرای حمله منافقین در خیابانهای تهران به مردم بی‌گناه و ابتدای مقاومت و مبارزه آنان بر علیه ملّت و جمهوری اسلامی است.

عدل، ص: ۱۴۳

بکند «من یعقل است»، در صورتی که حیوانی این کارها را بکند، معلوم نیست چنین اثری داشته باشد. موضوع این قسم روایات، انسان است نه گرگ درنده و حیوانی که رحم و عاطفه و انصاف در او خشکیده شده است، چنین کسی راهی به این درگاه ندارد.

فلسفه تعجیل در توبه

^{۱۱۰} (۱) - اشاره به ماجرای حمله منافقین در خیابانهای تهران به مردم بی‌گناه و ابتدای مقاومت و مبارزه آنان بر علیه ملّت و جمهوری اسلامی است.

این همه که تأکید شده توبه کنید برای چیست؟ حضرت زین العابدین علیه السلام در صحیفه عرض می‌کند: «خدایا! اگر از ابواب رحمت جز باب توبه نبود ما را بس بود». این که اصرار می‌کنند زود توبه کنید و از طرف، حلال بودی بطلبید، به خاطر این است که ملکه نشود و جانور درنده‌ای نشوی. در باب شکم پرستی، یا شهوت پرستی، اگر کسی حلال و حرام نکند، افراط نماید، عاقبت خوکی می‌شود. نمی‌گویند کسی معصوم است و گناه نمی‌کند، می‌گویند بلافاصله توبه کن، نگذار خلق و خوی ثابتی در تو پیدا شود که کار مشکل گردد و به این زودیه‌ها خلاصی نداشته باشی. در روایت، گرفتاری سیصد هزار ساله رسیده است، آن هم اگر ایمانی همراه برده باشد. گاهی می‌شود انسان خلق خوبی دارد ولی خلق بد هم دارد، هر کدام اثر خودش را دارد. تجسم اعمال از مذهب ماست.^{۱۱۱} باید به خود خوشبین نباشیم بلکه برعکس، بدبین باشیم،^{۱۱۲} چه اطمینانی از

(۱) - «... وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...» كهف: ۴۹.

^{۱۱۱} (۱) - «... وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا...» E\ كهف: ۴۹.

^{۱۱۲} (۲) - «... إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَصْبِحُ وَيَمْسِي وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ.» E\

(۲) - انّ المؤمن یصبح ویمسی ونفسه ظنون عنده.

عدل، ص: ۱۴۴

خودمان داریم، شاید کبر، یا حسد، یا بخل و حرص و عداوت، همراه خود ببریم.

بیاید به خدا پناه ببریم.

دعای جالب امام سجّاد علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام عرض می کند: «لا تدع خصله تعاب منی إلّا صلحتها ... ولا اکرومه فی ناقصه إلّا اتممتها».^{۱۱۳} «خدایا! هر خصلت زشتی و خوی ناروایی که در من است، خدایا! تو آن را اصلاح فرما». به شرطی که خودت بخواهی، راه را برگردان از راه حیوانیت و کنار برو و در راه انسانیت بیفت. متصف شو به صفات کمالیه؛ صفات کمالیه‌ای که اصلش در آل محمد صلی الله علیه و آله است. خدایا! ما را به آنها نزدیک فرما. رسول خدا صلی الله علیه و آله که معدن اخلاق حسنه است، هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر باشد، از اخلاق حسنه بیشتری برخوردار است. کافر سخی به بهشت نزدیکتر از مؤمن بخیل است. ممکن است کافر سخی،

^{۱۱۳} (۱) - صحیفه سجّادیه / دعای ۲۰: ۱۰۱.

سَخاوتش بالأخـره او را اهل نجات سازد، ولی مؤمن بخیل عاقبت،
بخل او را جهنمی می سازد.

رفتار بی مانند علی علیه السلام با قاتل خود ابن ملجم

با آن همه احسانی که علی علیه السلام به ابن ملجم کرد، او با علی
علیه السلام چه کرد؟ این خوی حیوانیت است، اما وقتی آقا در بستر
افتاده است، سفارشش می کند: از همان خوراکی که به من
می دهید، به او هم بدهید. علی علیه السلام مظهر رحمت خداست:

(۱) - صحیفه سجّادیّه / دعای ۲۰: ۱۰۱.

عدل، ص: ۱۴۵

«سبقت رحمته غضبه». ۱۱۴

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

یا علی! تو که با ابن ملجم قاتلت این طور احسان می کنی: «یا وجیهاً
عند الله اشفع لنا عند الله».

عدل، ص: ۱۴۶

مسأله شفاعت و پاسخ به شبهاتی چند

«... يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ...».^{۱۱۵} یکی از شبهه‌ها و اشکالاتی که در باب «عدل» عنوان شده، «مسأله شفاعت» است که در مذهب شیعه از ضروریات است. در روز قیامت شفعا: پیغمبران، امامان، قرآن، علما و سادات شفاعت می‌کنند. آیات قرآن و روایات متواتره نزد ما مسلم است. اشکالهایی کرده‌اند که قسمت معظمش از طایفه وهابیّه است که هم اکنون حکومت حجاز را در اختیار دارند و مسلک ابن تیمیّه‌ها هست. آنان گویند:

«شفاعت با توحید در عبادت منافات دارد و شفاعت با عدالت، منافات دارد و (شیعیان) شفیع را به جای خدا می‌پرستند!». **آیا شفاعت نقض قانون الهی است؟** گویند: اگر بنا شود یک نفر از اوّل عمر تا آخر، نه نماز بخواند، نه روزه بگیرد و از هیچ گناهی پرهیز نکند، ولی مقداری پول خرج کند و زحمت بکشد کربلا برود، این

(۱) - بقره: ۴۸.

عدل، ص: ۱۴۷

شخص، به شفاعت حسین علیه السلام به بهشت برود و مؤمن دیگری از اوّل تکلیف، نماز و روزه را بجا آورده و تا آن جا که توانسته گناهان را ترک کرده، ولی نتوانسته کربلا برود، آیا این از عدل است که کربلا رفته کذایی، بهشت رود و به شفاعت امام حسین بخشیده گردد، این شخص، با آن کسی که یک عمر در زحمت عبادت بوده، مثل هم باشند؟ دستگاه شفاعت نقض قانون و دستگاهی در برابر برنامه دین می‌شود؛ چون آدمی دو راه برای بهشت رفتن دارد. یکی: ایمان و عمل، انجام واجبات و ترک محرمات. دوّم این که: هر کاری خواست بکند و هر گناهی را خواست مرتکب شود،

یا هر واجبی از او فوت شود، آن وقت سینه بزند و حسین حسین کند، یا کربلا به زیارت حسین برود، این راهی مقابل دین و نقض قانون دین و خلاف عدل است. اگر واقع امر همین باشد، این حرف صحیح است واقعاً راهی مقابل دین درست شده، اما کدام شیعه – که قایل به شفاعت است – چنین حرفی می زند که هر کس کربلا رفت، به بهشت می رود، هر چند واجباتش را ترک و هر گناهی را مرتکب شود؟! در حالی که امام حسین علیه السلام برای اقامه نماز شهید شد. خود حسین به این حرف غلط، راضی نیست. شفاعت به این معنی که نقض قانون الهی و در برابر دین، دستگاه دیگری باشد، پارتی بازی باشد، غلط است، در دنیا غلط است تا چه رسد در آخرت.

رهنمودهای حضرت امام خمینی پیرامون اجرای قانون درباره همه

اگر کسی نزد آقای برای سفارش برود تا خلاف قانون بکند، آیا درست است؟ نقض قانون جمهوری اسلامی کند، یا به واسطه نسبت داشتن با کسی، اقدامی خلاف نماید.

عدل، ص: ۱۴۸

چندی قبل یادتان هست که امام امت فرمود: «اگر بستگان من هم خلاف کردند، باید مطابق قانون با آنان رفتار شود». هیچ فرقی میان افراد عادی و بستگان امام نیست، همه در برابر قانون مساوی‌اند. یا فرمود: «سفارش هیچ یک از نزدیکان من در ادارات نباید پذیرفته شود». پارتی در امور دنیوی غلط است، تا چه رسد به آخرت؛ مثلاً با پول، یا زور، یا بستگان و پارتی بخواهد خلاف قانون شود، این در اسلام نهی شده است.

بر خورد تاریخی و بی مانند علی علیه السلام با دخترش امّ کلثوم

به مناسبت ایّام (۲۰ رمضان) حدیثی از زهد علی علیه السلام برایتان بخوانم که در بحار الأنوار ذکر کرده است. وقتی در کوفه ایّام عیدی نزدیک شده بود «امّ کلثوم» دختر علی علیه السلام در زمان خلافت پدرش، نزد خزینه دار فرستاد تا گردنبندی از بیت المال به عنوان عاریه آن هم عاریه مضمونه به او بدهد، امّ کلثوم در ایّام عید خواست آن را به امانت بگیرد و بعد پس بدهد با این تعهد که اگر مثلاً گم یا تلف شد، امّ کلثوم ضامن باشد. خزینه دار پس از این که پیغام دختر علی علیه السلام آمد، بدون معطلی، گردنبند را تحویل داد. امیر المؤمنین علیه السلام وارد منزل شد، گردنبند تازه‌ای در سینه

دخترش دید و پرسید: «آن را از کجا آوردی؟». گفت: «از بیت المال برای ایام عید عاریه مضمونه گرفته‌ام». حضرت اعتراض فرمود و دنبال خزینه‌دار فرستاد که چرا چنین کردی؟ گفت: «عاریه گرفته و مضمونه هم هست».

عدل، ص: ۱۴۹

حضرت فرمود: «اگر دخترم بر غیر این عاریه مضمونه کرده بود، معامله دزد با او را می‌کردم و حدّ خدا را بر او جاری می‌نمودم»؛ یعنی نه این که من دختر علی هستم پس هر کاری خواستم باید بکنم. خلاصه، در قانون، فرقی نیست بین دختر علی علیه السلام، یا دختر فلان کارگر.

اخطار شدید علی علیه السلام به ابن عباس

ظاهراً «ابن عباس» خیلی مورد عنایت آقا و عامل حضرت در بحرین بود. به علی علیه السلام خبر دادند که از سوی ابن عباس قدری در امور مالی زیاده روی شده است، لذا حضرت نامه‌ای مفصل برایش می‌نویسد – که در نهج البلاغه موجود است – حضرت می‌نویسد: «اگر دست از خلاف کاری‌ات بر نداری، با این شمشیری که به هر کس بزنم جهنمی می‌شود، با تو معامله می‌کنم». این سخن را به پسر

عموی خودش و پسر عموی پیغمبر می زند. فقیه مفسر و عالم بزرگوار است، باشد. **سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون قاطعیت در اجرای حدّ سرقت رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی سخن راجع به حدّ سرقت شد، فرمود: «اگر دخترم هم دزدی کند، دست او را هم می برم»؛ یعنی در برابر قانون همه یکی هستند.** این جا راجع به شفاعت و پارتی بازی نیست، عدل محض است. تمام بشر در برابر قانون الهی یکسانند؛ پولدار و فقیر مساوی است، وقتی میان مردم حکم می کنید، به عدل حکم کنید،^{۱۱۶} این دستور اسلام است.

(۱) - «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» نساء: ۵۸.

عدل، ص: ۱۵۰

جایگاه والای نماز از دیدگاه امام صادق علیه السلام

اگر مقصودتان از شفاعت، پارتی بازی است، بدانید هیچ کس از شیعیان چنین عقیده‌ای ندارد؛ البته بعضی از اشخاص بی اطلاع ممکن است حرفهایی بزنند، یا چیزهایی بنویسند، اما کدام مجتهد

^{۱۱۶} (۱) - «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» E\ نساء: ۵۸.

آگاه سراغ دارید که به زبانش یا قلمش چنین چیزی گفته یا نوشته است؟ بلکه از احادیثی که مکرراً شنیده‌اید، حدیث مخدّره «امّ حمیده» است. راوی برای تسلیت فوت حضرت صادق علیه السلام خدمت ایشان می‌رسد. امّ حمیده می‌گوید: «نبودی ساعت آخر عمر جعفر علیه السلام که فرمود: بستگانم را بخوانید تا همه بیایند. وقتی پسر عموهای حضرت و بستگانش از سادات حسنی و حسینی جمع شدند، این جمله را فرموده تا قیام قیامت بماند: **إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ**».^{۱۱۷} «شفاعت ما اهل بیت به کسی که نمازش را سبک بشمارد، نمی‌رسد». چرا بستگانش را خواند؟ چون سادات حساب خودشان را بکنند، چون سیّد هستی، آقا زاده هستی، نماز هم نخواندی نخواندی، این طور نیست. نمی‌فرماید: تارک الصّلاه بلکه می‌فرماید: **«مُسْتَخَفٌّ بِالصَّلَاةِ»**؛ یعنی کسی که گاهی می‌خواند و گاهی نمی‌خواند، اهمّیت نمی‌دهد، نماز صبحش هم آفتاب زد مهم نیست، وای اگر تارک الصّلاه باشد. **مُضَاعَفُ بُودُنِ پاداش و عقاب برای سادات** در کتاب وافی، دو حدیث، یکی از حضرت سجّاد علیه السلام و دیگری از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که:

عدل، ص: ۱۵۱

«للمحسن منّا اجران وللمسيء منّا عقابان». سید اگر نیکوکار و اهل تقوا شد، دو اجر و دو پاداش دارد؛ یکی عملش، یکی هم شرافت نسبش و اگر گنهکار شد، دو عقوبت دارد؛ یک عذاب مانند دیگران و عذاب دیگر به خاطر این که آبروی جدش را برده است. سید که گناه کند، دیگران می گویند این که اولاد پیغمبر است دیگر چرا؟ ما قایلیم که بستگان پیغمبر اگر گناه کنند، دو برابر عقوبت می بینند، آن وقت شفاعت را به معنی پارتی بازی می گیریم؟

سخنی از امام رضا علیه السلام درباره احترام سادات

در ضمن فضایل سادات رسیده که: «نگاه کردن به ذریّه طیبه عبادت است». در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام همین مسأله را از حضرت می پرسند که: «آیا نظر کردن به هر سیدی عبادت است؟». می فرماید: «مادامی که آلوده به گناه نشده و از طریق اسلام منحرف نشده باشد و گر نه این حکم را ندارد». سیدی که تارک الصلوه است، نگاه کردنش نکبت آور است.

هیچ وقت ما این قسم شفاعت را برای اهل بیت قایل نیستیم. حسین علیه السلام چگونه می آید در برابر اسلام، دگّان باز کند که طرف هر غلطی بکند و بیاید کربلا آن وقت کارش را درست کند. حسین علیه السلام نماز را برپا می دارد، آن وقت راهی برای ابطال و مسامحه کاری در نماز باز می کند؟

عدل، ص: ۱۵۲

خودش هنگامی که خروج کرد، فرمود: «برای امر به معروف و نهی از منکر خروج می کنم»^{۱۱۸}، آن وقت کسی قایل باشد که هر کثافتکاری می کنم آن وقت می گویم یا حسین علیه السلام و کار تمام است؟! اما مسأله آمرزش گناهان برای گریه کنندگان بر حسین علیه السلام، یا زائرین حسین علیه السلام، تا کی بر امام حسین علیه السلام گریه کند تا بهشتی شود، آن کسی که قابلیت بهشت را داشته باشد و گر نه هر چه می خواهد گریه کند، باید بشود اهل بهشت. گوسفند را چگونه می شود به بهشت برد؟ این قدر نافهم است، یا از صبح تا شام درندگی می کند، زور کی گریه هم کرده است، حالا

چگونه به بهشت برود، تا هنوز در دلش کینه است، هر جا برود جهنم است. خلاصه، اصل مسأله درست است؛ کسی که بر حسین علیه السلام گریه کند، بهشتی می‌شود؛ البته اگر رویش به بهشت باشد و قابلیت بهشت رفتن را داشته باشد نه این که پشت به خدا کرده باشد.

شفاعت باطل، یا نقض قانون الهی

پس شفاعت باطل، نقض قانون الهی است؛ مثل این که شخصی رشوهای می‌دهد و طرف هم کارش را می‌سازد و یا با تکیه به قدرتی، قوانین الهی را در برابر خدا، نقض می‌کند. هر اشکالی که هست این جاست. «توحید در عبادت» با این اشکال از بین می‌رود. اگر کسی این جور شفاعتی برای حسین علیه السلام قایل شد، عبادت حسین علیه السلام می‌شود و ما هم به چنین چیزی قایل نیستیم؛ این خلاف توحید و خلاف عدل است.

(۱) - مقتل مقرر: ۱۳۹.

عدل، ص: ۱۵۳

پذیرش شفاعت موجب غرور و تجرّی نیست می‌گویند: «شفاعتی که شما شیعه می‌گویید، غرور و اسباب تجرّی است». بلی اگر چنین

شفاعت باطلی قایل باشیم، غرور و تجرّی است، غرور آور است و پناه بر خدا! امام حسین علیه السلام که مقابل خدا دگان باز نکرده است، به غیر دین خدا به هیچ چیز راضی نیست، تو می خواهی دوست امام حسین علیه السلام باشی با گنهکاری؟! **دشمنی علی علیه السلام با پول پرستان** روایتی در تهذیب شیخ است که: «یک نفر گفت: یا علی علیه السلام به خدا سوگند من تو را دوست می دارم. حضرت فرمود: من هم برای خدا تو را دشمن می دارم. پرسید: چرا؟ حضرت فرمود (خلاصه فرمایش امام): به خاطر این که تو پولکی هستی، برای اذان و تعلیم قرآن، پول می گیری». یعنی حبّ دنیا و مال دنیا داری و علی علیه السلام چنین شخصی را دشمن می دارد.

دوستی علی علیه السلام حسنه‌ای بزرگ

«حبّ علیّ حسنه لا تضرّ معها سیئه». ^{۱۱۹} دوستی علی علیه السلام نیکی است که با آن، گناه ضرر نمی زند». عین همین مضمون درباره «ایمان» رسیده است. «الایمان حسنه لا تضرّ معها سیئه».

(۱) - عوالی اللّالی: ۴ / ۸۶.

باید معنی حدیث را فهمید که چطور گناه به «حبّ علی» یا «ایمان»، صدمه نمی زند. آدمی بر سردوراهی است، یا خودش را بخواهد، یا علی علیه السلام را. اگر رسیدی به حدّی که شیفته علی علیه السلام شدی و خودیّت خودت در علی محو شد، شاد باش که دیگر گناه، زیان ذاتی برایت ندارد و زیان عرضی است که قابل برطرف شدن است. کلام در این است که باید دید این حبّ، ذاتی است یا نه. چه بسیار اشخاصی که دوستی علی علیه السلام را به خاطر دنیا و مادیّات دارند، این حبّ علی نشد بلکه حبّ دنیا است.

سخنی احمقانه از ابلهی بی خرد

احمقی می گفت: «من به حضرت عبّاس خیلی ارادت دارم؛ حتی از حضرت حسین علیه السلام بیشتر!! زیرا حضرت ابا الفضل خیلی دلش رقیق است، زود حاجت آدم را روا می کند». بگو: خودم و دنیا را دوست می دارم که به خاطر مال، یا جاه و مقام دنیوی، حاجتم را روا می نماید. این خود دوستی است، نه حسین، یا عبّاس، یا علی دوستی. این که گناه به حبّ علی علیه السلام ضرر نمی زند، وقتی است که حبّ ذاتی باشد.

گر تو را باشد ثواب عالمی

تا تو باشی آن نیرزد

درهمی

باز اگر داری تو صد عالم

نیست باک اریخودی زان

گناه

روی ماه

انما المأثور فی النص

لا یضرّ السیئ حبّ علی

الجلی

علیه السلام^{۱۲۰}

نیرزد درهمی مادامی که آدمی خودش هست، بهترین عبادتها را که با «من» به جای آورد،

(۱) - شرح الأسماء الحسنى: ۱ / ۱۳۲.

عدل، ص: ۱۵۵

گاه است و ارزش ندارد. اگر در عبادت، جلوه دادن خود شد! منم که این طور تفسیر می کنم، تحقیق می کنم، چیزی که ندارد، ندارد

بلکه منبر هم برایش پله‌های جهنم می‌شود. یک میلیون تومان می‌دهد بیمارستان می‌سازد؛ ولی با «من» می‌دهد. «من» یک میلیون دادم، این دیناری هم ارزش ندارد، تا وقتی خودش را می‌خواهد، «آن نیرزد درهمی»؛ اما اگر خودیّت رها شد، علی، علی، حسین، حسین در رشته حبّ حقیقی افتاد، هر گناهی هم که از او سر بزنند، قابل عفو است، عارضی است و با نظر رحمتی که اولیای خدا کنند، پاک می‌شود. محبّ علی علیه السلام از روی قلدری گناه نمی‌کند، اگر مرتکب گناه شود، تصادفی و غلبه شهوت است.

مراحل شفاعت

به هر حال، خواستم بگویم این روایات درست است لکن مقصود از «شفاعت» را باید فهمید. لعنت خدا بر کسی که منکر شفاعت شود لکن معنی و جای آن را باید دانست و من ناچارم جمله‌ای از معنی شفاعت را عرض کنم. آنچه از کلمات بزرگان استفاده می‌شود این است که شفاعت دو مرحله دارد. **مرحله اوّل:** شفاعت در مورد امامت و اطاعت است. **دوّم:** شفاعت در مغفرت است که عمده محلّ بحث بود. **اما اوّل:** هر فردی که امامی داشته باشد، رهبر و پیشوا و متبوع، شفیع اوست.

عقاید باطل وهابیت و برخورد تند و بی خردانه آنان با مسلمانان

کلام ما در باب «عدل»، به مسأله «شفاعت» رسید. شفاعت از ضروریات مذهب است. شفاعت پیغمبران و امامان، قرآن و علما، از مسلمانیات است. عرض شد: چندین اشکال نسبت به مسأله شفاعت کرده‌اند که از آن جمله گفته‌اند: «شفاعت با توحید در عبادت منافات دارد». و به قدری این مسأله نزد وهابیه مهم است که اگر کسی بگوید: یا محمد! یا علی! او را مشرک می‌خوانند!! چند سال قبل، یک نفر هندی، رو به قبر پیغمبر می‌گفت: «یا محمد صلی الله علیه و آله»، یک شرطی آمد، چپ‌ه‌اش را به دهان او کرد و با مشت کوبید و گفت: «اشرکت! تو مشرک شدی!!». **برخی از اتهامات خنده‌آور وهابیت به شیعیان** ۱- گویند: «شما شفیع را می‌پرستید! علی را می‌خوانید برای حل مشکلات، یا آمرزش گناه، این شرک است. عوض یا علی! باید یا الله! گفت». ۲- اشکال دیگری که

می‌کنند گویند: «شفاعتی که شما قایلید، لازمه‌اش نقض تمام قوانین است! و به تعبیر علمی، تخصیص اکثر است؛ مثلاً نماز واجب است

عدل، ص: ۱۵۷

و تارک الصلوة جهنم می‌رود، مگر این که به کربلا برود و برای حسین گریه کند! اگر کسی روزه نگیرد، کم فروشی کند، خلاصه تمام گناهان و ترک واجبات را به شفاعت تخصیص می‌زنید و این پایمال کردن قوانین اسلام است، پس هر چه کرده مؤاخذه‌ای در کار نیست. به تعبیر دیگر، امام حسین علیه السلام دستگاهی دارد برابر اسلام و دین که آدمی برای نجات یافتن، یا دیندار شود، یا سینه بزند و هر کاری خواست بکند، تنها حسین، حسین داشته باشد! اینها اتهاماتی است که به شیعه می‌زنند و این طور شفاعت را توجیه می‌کنند؛ حتی در رادیوها و در بلندگوهایشان در مراسم حج و نماز جمعه، امام جمعه در خطبه‌اش تهمت می‌زند و من خودم حاضر بودم که می‌گفت:

«شیعه به جای این که اطراف کعبه طواف کنند در وطنهایشان دور امامزاده‌هایشان طواف می‌کنند!». می‌گفت: «شیعه نماز جمعه ندارد بلکه به جای نماز جمعه، اطراف قبر و ضریحی که عنوان بت

می‌نامید می‌روند!». ۳- اشکال سوّم این‌که: لازمه شفاعت، تبعیض می‌باشد و آن خلاف عدل است؛ مثلاً دو نفر مقصّر گناهکار، اگر حسین یکی را از عذاب نجات بدهد، اما دوّمی که پارتی ندارد، در دوزخ بماند، اگر حسین می‌خواهد جهنمی را نجات بدهد چرا هر دو را نجات ندهد، این پارتی‌گری بر خلاف عدل است و سزاوار دستگاه الهی نیست!! ۴- اشکال دیگری که به مسأله شفاعت می‌کنند، می‌گویند: «لازم می‌آید خدای تعالی محکوم و مورد تأثیر و تأثر واقع شود؛ چون اگر مولایی تصمیم گرفت غلامش را تأدیب کند، اگر شخصی آمد و از نفوذی که دارد استفاده کرده از کار مولا و تأدیش جلوگیری کرد، پس فعل و انفعال و تأثیر و تأثر در

عدل، ص: ۱۵۸

ساحت قدس ربوبی لازم می‌آید!». از همه بالاتر به آیه ۴۸ از سوره بقره استشهاد می‌کنند: «... يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ».^{۱۲۱} فردای قیامت، هیچ شفاعتی پذیرفته نمی‌شود. کسی نمی‌تواند شفيعی که شفاعتش پذیرفته می‌شود، پیدا کند و نمی‌تواند فدیّه بدهد، مالی، چیزی

بیاورد که از آتش خلاص شود. از این آیه هم استفاده کرده‌اند که شفاعتی در کار نیست!!

شفاعت با اذن و رضایت خداوند

آنان یک آیه شریفه را دیده‌اند، در حالی که چندین آیه دیگر داریم که می‌گویند شفاعت داریم: ۱- «... لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...». (۲) «شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند رضایت دهد». ۲- «... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...». (۳) پس شفاعت هست ولی با اذن و رضایت خداوند. و آیه‌ای که می‌فرماید: «شفاعت برای او پذیرفته نمی‌شود»؛ یعنی پیش خود برود دنبال شفیع، پذیرفته نمی‌گردد. اما آیاتی که شفاعت را اثبات می‌کند در موردی است که خداوند برایش شفیع درست کند. از این بیان اجمالی، پاسخ اشکالات و هابیت واضح می‌شود.

(۱) - بقره: ۴۸. ۲ - انبیاء: ۲۸. ۳ - بقره: ۲۵۵.

عدل، ص: ۱۵۹

متفاوت بودن شفاعت دنیا با آخرت

«شفاعت باطل» آن است که شخص، گناهی کرده و آن وقت با رشوه، یا پول، یا التماس برود و از نفوذش استفاده کند که نگذارد قانون اجرا شود. در اسلام این قسم شفاعت که مجرم از نفوذ، یا قدرت کسی استفاده کند و جلو اجرای حکم و قانون را بگیرد، نداریم، در آخرت هم نداریم. هیچ کس نمی‌تواند خودش پیش خود شفیع پیدا کند. شفاعت قیامت جور دیگر است، نه مثل دنیا که خودش نزد بزرگی برود و از او بخواهد برایش واسطه شود. **اولاً: تا** کسی مقامش رفیع نباشد که نمی‌تواند شفاعت کند، آن کس هم که مقامش بالا باشد، چطور به او دسترسی است که از او درخواست شفاعت نماید. آن جا برعکس است؛ شفیع باید به سراغ شخص برود به امر و اذن و تفضل خداوند، باید شفیع بیاید و گنهکار افتاده را از جا بلند کند. **حقیقت شفاعت چیست؟ «حقیقت شفاعت»، رحمتی از طرف خداوند عالم است.** خدای کریم که بنده‌هایش را دوست می‌دارد، بشر به هر اندازه زحمت کشیده باشد، توبه کرده باشد، باز معلوم نیست پاک گردد. کیست که بدون گناه و تقصیر از دنیا برود؛ حتی بزرگان نیازمند شفاعت هستند.

مهر خداوند هزاران برابر مهر مادر

در برابر گناه بندگان و افتادگی آنان، رحمت خدا هم که معلوم است؛ مهرش هزاران درجه از مهر مادر به فرزند بیشتر است بلکه همین مهر مادر نیز از اوست، لذا

عدل، ص: ۱۶۰

از رحمتش به کسانی که خودشان گیر و بندی ندارند، به نفس کلی الهی، آن قدرتمند الهی، اجازه می‌دهد که افتاده‌ها را بلند کند. غیر از محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله کیست که هیچ لنگی نداشته باشد به ایشان امر می‌شود، به رسول خدا از طرف ربّ الأرباب دستور داده می‌شود که به فریاد بندگان ما برس. افعال الهی بر روی اسباب است و با سبب کار می‌کند. گنهکاری را که می‌خواهد پاکش کند، واسطه می‌خواهد. نوری می‌خواهد که به دل تاریک بنده بتابد و آن، نور محمد و آل محمد است. شفاعت در قیامت به عکس آنچه تو خیال می‌کنی از شفاعت در دنیا است. این که آقایان وهابی نسبت می‌دهند، بلی شرک است اگر کسانی شفاعت را مستقل در شفاعت بدانند و شیعه ائمه را نمی‌پرستد، دست هم که به سوی آنها دراز می‌کنند، می‌دانند که بدون اذن خدا کاری نمی‌کنند. در قرآن به ما دستور داده است که به سوی خدا وسیله

بگیریم؛^{۱۲۲} چنان که در مادّیات وسیله می‌خواهد. اگر کسی مریض شد نمی‌تواند در خانه بنشیند و بگوید خدایا! شفا بده بلکه باید به امید شفا دادن خدا، دنبال طبیب و دارو برود.

اَئِمّه معصومین علیهم السلام اسباب شفاعت

همچنین برای پاک شدن چرکهای معنوی نیز وسیله می‌خواهد. دل مرده نیاز به دم مسیحا نفسی دارد تا زنده‌اش کند. سبب می‌خواهد. منتها در اسباب مادّی، به تجربه آدمی می‌فهمد که برای هر دردی چه چیزی خوب است، در اسباب معنوی نمی‌دانیم لذا باید از وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید. در آیه شریفه می‌فرماید:

(۱) - «... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» مائده: ۳۵.

عدل، ص: ۱۶۱

«پروردگارت به همین زودی این قدر به تو عطا می‌کند تا خشنود گردی».^{۱۲۳} پس بزرگترین وسیله برای خلاصی از مکافات و عذابهای برزخی و قیامتی، دست به دامان محمد و آل محمد صلی الله علیه و

^{۱۲۲} (۱) - «... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» E\ مائده: ۳۵.

^{۱۲۳} (۱) - «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» E\ ضحی: ۵.

آله شدن است. حالا دست به دامان آنها که می‌شویم چطور است؟
آنها را در تأثیر و کار کردن مستقل نمی‌دانیم بلکه همان‌گونه که
دنبال پزشک می‌رویم، ولی شفا را از خدا و تأثیری که به دارو
می‌دهد، می‌دانیم، نسبت به شفا از پزشک نیست ولی حتماً نزد دکتر
به عنوان وسیله می‌رویم ولی شفا را از خدا می‌دانیم. گنهکار، یا
حاجتمندیم، نزد وسیله می‌رویم. یا محمد! یا حسین! هم می‌گوییم
ولی اصلش را از خدا می‌دانیم.

متفاوت بودن نذر مسلمانان با نذر بت پرستان

نذرهایی که برای امامان یا امامزاده‌ها علیهم السلام می‌کنیم حتماً
برای صحت نذر، باید اسم خدا را ببریم: «نذرت لله» می‌گوییم، نه
مثل بت پرستها که برای بتها نذر می‌کنند؛ یعنی برای غیر خدا. **حلال**
شدن ذبح، با نام خداوند ما قایلیم اگر نزد ذبح، اسم خدا برده نشود
آن ذبح میته و نجس است همچنین نذر وقتی صحیح است که اسم
خدا بر آن خوانده شود. اگر شخصی برای غیر خدا نذر کرد و اسم
خدا را نبرد، نذر باطل است. مگر بدون اذن خدا کسی می‌تواند
کاری کند؟ تا اذن و رضایت خدا نباشد، برگ‌ها از درختی نمی‌افتد.

(۱) - «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ضحی: ۵.

عدل، ص: ۱۶۲

به نام خدا برای مصرف خیر همچون اطعام به یاد حسین، یا ابا الفضل نذر می کند؛ مثلاً می گوید: «از برای خداست بر عهده من که اگر خدا حاجتم را عنایت فرمود، گوسفندی مثلاً بکشم و ثوابش هدیه ابا الفضل باشد». ما اهل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هستیم. اگر مذهب توحید است، مال ماست؛ البتّه به برکت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام. هر چه هست از خداست شفاعت هم از خداست؛ چون رحمت واسعه دارد.

عیب پوشی خداوند نسبت به بندگان

مروی است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! حساب امتّم را به من واگذار. ندا رسید: برای چه؟ عرض کرد: نمی خواهم امتّم رسوا شوند. ندا رسید: ما امتّ تو را از تو بیشتر دوست می داریم؛ حتّی بعضی از بدیهایشان را از تو نیز پنهان می داریم». نسبت ربّ و مربوب و علاقه خدا به بندگان از تمام علاقه ها بیشتر است. آن مهر الهی است که در قیامت، شفیعان را بر

می‌گزیند، نه من و شما. ما پست‌تر از آنیم که بتوانیم کاری کنیم تا امام حسین علیه السلام ما را شفاعت کند بلکه خدایی که ما را از خودمان بیشتر دوست می‌دارد، وقتی می‌بیند بنده‌اش افتاده است، او را مشمول لطف و رحمت قرار می‌دهد و اذن می‌فرماید تا شفیع دست به شفاعت بزند. آن شفاعتی که غلط است، شفاعتی است که از پایین ایجاد شود، پارتی بازی

عدل، ص: ۱۶۳

و خلاف قانون کند. بلکه از بالا نازل می‌شود. مغفرت خدا و رحمتش، شفیع را ایجاد می‌نماید و شفیع دنبال شخص گناهکار می‌آید.

گفتگوی بسیار جالب بین پیامبر اکرم و فاطمه زهرا درباره امام حسین علیه السلام

در خصائص، شیخ شوشتری، در باب ثواب زیارت قبر حسین علیه السلام روایتی از رسول خدا نقل می‌کند که: «وقتی پیغمبر خبر از کشته شدن حسین علیه السلام را به فاطمه می‌دهد، زهرا علیها السلام عرض می‌کند: وقتی حسین کشته می‌شود، آیا شما هستید؟ می‌فرماید: نه. می‌پرسد: آیا پدرش علی هست؟ می‌فرماید: نه.

عرض می‌کند: من که مادرش هستم چطور؟ می‌فرماید: نه. زهرا
 علیها السلام عرض می‌کند: پس فرزندم غریب است، آیا کی برایش
 عزاداری می‌کند؟ حضرت فرمود: در آخر الزمان جماعتی از امت
 من می‌آیند که مردها عوض من و علی و زنها عوض تو، عزای حسین
 را برپا می‌کنند. زهرا علیها السلام پرسید: شما در برابر این کارشان
 چه می‌کنید؟ پیغمبر جملاتی ذکر می‌کند که شاهد من جمله آخرش
 هست که می‌فرماید: در قیامت **اتصفَحْ عنهم**؛ در محشر از آنان
 جستجو می‌کنم؛ هر کس زایر و متوسّل به حسین بوده است، پیدایش
 می‌کنم و او را شفاعت می‌کنم».

عدل، ص: ۱۶۴

شفاعتی که صحیح و مورد قبول است آن است که پیغمبر به سراغش
 می‌آید؛ رحمت واسعه حق، پیغمبرش را می‌فرستد، نه این که از
 طرف بنده تسبیب شود.

اصل شفاعت از خداوند است

«... لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا...»^{۱۲۴} اصل شفاعت از خداست. از رحمت
 پروردگار عالم است. مغفرت الهی توسط پیغمبرش به گنهکاران

می‌رسد. **شبهه‌ای دیگر از سوی وهابیت** برخی گویند: «این حرف سبب می‌شود که مردم در گناه کردن جرأت پیدا کنند و بگویند: به کربلا می‌رویم و همه گناهانمان آمرزیده می‌شود!». **پاسخ** جواب آن است که اگر به‌طور کلی فرموده بود، این جرأت را می‌آورد لکن شفاعت بین خوف و رجاست. یک نفر نیست پیدا شود و قسم بخورد که شفاعت به او می‌رسد بلکه به قدری احتمال و شرط در کار است که هیچ‌کس نمی‌تواند به رسیدن به شفاعت قطع پیدا کند. پس باید گفت: اجمالاً شفاعت هست اما نه به‌طور کلی تا سبب جرأت گردد. کیست جرأت کند گناه بکند چون کربلا رفته! یا می‌رود! پس به شفاعت می‌رسد. **وجوب تدارک و جبران برخی از گناهان** بعضی از گناهان هستند که باید آنها تدارک شوند؛ مثلاً قضای نماز و روزه فوت شده، لازم است. از ضروریات فقه شیعه است که مستحب، واجب را علاج

(۱) - زمر: ۴۴.

عدل، ص: ۱۶۵

نمی‌کند. شخصی هزار مستحب بجا بیاورد ولی یک واجب را ترک نماید، از سر شب تا اذان صبح مناجات و گریه کند، آن وقت نماز نخواند و بخوابد تا آفتاب بزند.

اگر از سر شب تا صبح خوابیده بود، ولی نماز صبحش را ترک نکرده بود، بهتر بود.

چه بسا همین مستحبات را نیز از روی هوا و هوس انجام می‌دهد. خلاصه، شفاعت پیغمبر و امام نه پارتی بازی است که از طرف گنهکار، پیغمبر و امام را پیدا کند تا او را نجات بدهند بلکه رحمت خدای تعالی شامل می‌شود و پیغمبر را به شفاعت می‌فرستد تا نظر لطفی به بنده گنهکارش بکند.

آیا شود که گوشه چشمی به
ما کنند

آنان که خاک را به نظر
کیمیا کنند

شفاعت محمد صلی الله علیه و آله، یا مغفرت خداوند

به اذن خدا، محمد صلی الله علیه و آله گوشه چشمی به ما کند و با یک نظر عنایت او، تمام تاریکیها و حجابها بر طرف گردد نه این که کاری از غیر خدا بدون اذن خدا بیاید.

شفاعت پیغمبر، همان رحمت خدا و مغفرت اوست که به دست محمد صلی الله علیه و آله انجام می گیرد. بلند کردن گنهکار و از عقبات رد کردن به دست حسین علیه السلام به اذن خدا، این عقیده ما در باب شفاعت است. **کَلِّیْ گویی منشأ جرأت بر گناه** نسبت به جرأت برخی در گناه، اگر ما به طور کَلِّی می گفتیم هر کس بر حسین گریه کند، با هر وضعی که داشته باشد، آمرزیده می شود، هر چند حقّ النَّاس به گردنش باشد، نه نماز بخواند، نه روزه بگیرد، به پدر و مادر اذیت کند، حقّه بزند، گرانفروشی و احتکار کند، آن وقت با شفاعت، به بهشت برود، طبعاً این کَلِّی گویی، باعث جرأت بر گناه می شود.

عدل، ص: ۱۶۶

پرهیز از گناهان مستمر

دعاهائی که در بعضی از کتابهاست، می گوید: اگر این دعا را بخوانی، گناه یک صد سالهات آمرزیده می شود، معنی روایت را

بفهم، بیشتر گناهان کذایی، غفلت است. گاهی انسان ۲۴ ساعتش در گناه است؛ مثلاً گناه ترک توبه، گناه مستمر است که چند گناه حساب می‌شود. مثالی دیگر برای گناه مستمر بزخم: پوشیدن انگشتر طلا برای مرد حرام است، وقتی مردی انگشتر طلا به دست کرد، لحظه به لحظه در گناه است و بر او واجب است که انگشتر طلا را در آورد و آلاً به عدد نفس کشیدنش در گناه است، گناهانی که به عدد ریگهای بیابان دارد، نه گناهان کبیره است که به غیر توبه و اصلاح، علاجی ندارد، شفاعت هم به اذن خدا در جای خودش اسباب امیدواری است. گاهی هم لباس عاریه از طرف می‌گیرد، در حالی که طرف راضی نیست و به اصطلاح اخذ به حیا شده و در رودربایستی گیر افتاده است، هر لحظه به او می‌گویند: این لباس را در آور و هر لحظه در گناه مستمر است. گناه غصب لباس هر چند طرف به زبان گفته مانعی ندارد، ولی می‌دانی که در دل راضی نیست، تا طرف راضی نشود که گریه هایت در دعاها فایده ندارد، مگر گریه بر امام حسین علیه السلام توفیق دهد و او را راضی نمایی. هر چند امید است اگر کار به قیامت بکشد، شفاعت، طرفش را نیز راضی نمایند، ولی روی هم رفته، شفاعت سبب جرأت در گناه نمی‌شود؛ چون قطعی، کلی و بدون شرط نیست. مثالی که قبلاً زده‌ام این است که اگر کسی

سم خورد، یا جانور سمّی او را زده، او را به طبیب می‌رسانند و سم را از شکمش بیرون می‌آورند، تا وقتی سم به قلب نرسیده باشد، علاج ممکن است، اما اگر سم به قلب رسید، دیگر کاری از طبیب بر نمی‌آید.

عدل، ص: ۱۶۷

اگر کسی مرتکب گناه شد، به عین مثل کسی است که سم می‌خورد، دکترش پیغمبر و امام است، البته به اعتباری که گفتم: مغفرت خدا به دست پیغمبر و امام است، به این ترتیب که به اذن خدا، حسین علیه السلام نظر لطفی بفرماید. در مثال سم آیا کسی جرأت می‌کند دست در دهان اژدها کند یا با نیش عقرب تماس بگیرد به امید بیمارستان و طبیب؟ نیشی بزند به این امید که مرا به بیمارستان می‌رسانند، آیا عاقل این کار را می‌کند؟ نه، چون از کجا که من به دکتر برسم، چه بسا سم به قدری قوی و سریع باشد که تا به دکتر برسد، خلاص شده است، حالا چون پسر ت طبیب است، دست پیش نیش عقرب می‌گذاری؟! ای گنهکار! چطور جرأت بر گناه می‌کنی فقط به اعتبار این که کربلا رفته‌ای، یا روضه خوانده‌ای، چه دانی، فقط خدا داند که در برزخ چقدر بمانی.

سخنی از مولا امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السلام درباره شفاعت

در بحارالأنوار روایت از امیر المؤمنین علیه السلام است که حضرت می‌فرماید: «بعضی هستند سیصد هزار سال طول می‌کشد تا به ما برسند و نجات یابند». روایت معتبر دیگر از امام صادق علیه السلام است که: وقتی راوی راجع به شفاعت و نجات شیعه صحبت می‌نماید، عرض می‌کند: «گناه ما زیاد است، حضرت می‌فرماید: به خدا سوگند! من بر شما از برزخ می‌ترسم که چه بر سرتان بیاید و گر نه در قیامت (پس از طیّ برزخ) همه شما به شفاعت ما می‌رسید. بعد می‌پرسد: برزخ چیست؟ حضرت می‌فرماید: از هنگام مرگ تا روز قیامت».^{۱۲۵}

(۱) - بحارالأنوار: ۶ / ۲۱۸.

عدل، ص: ۱۶۸

پس به هیچ وجه شفاعت سبب جرأت بر گناه نمی‌شود، همیشه مؤمن بین خوف و رجاست؛ هم امید به شفاعت دارد و هم می‌ترسد که دیر به آن برسد.

لزوم کسب قابلیت برای دریافت رحمت خداوند

وامّا مسأله «تبعیض» چطور؟ چرا آن کس که کربلا رفته، به شفاعت برسد و آن کس که گناهِش از او کمتر است، ولی کربلا نرفته در جهنّم بماند؟ پاسخ آن است که: رحمت خدا توسط پیغمبر و امام، غیر محدود است، اختصاص به کربلایی و مشهدی ندارد، تنها قابلیت می‌خواهد. هر کس قابل رحمت و مغفرت است، توسط اهل بیت و سایر شفعا به او رحمت می‌رسد، **میزان، قابلیت پذیرش رحمت است.** کسانی که **قابل ترحم نیستند** می‌پرسی مگر می‌شود کسی قابل ترحم نباشد؟ آری، در آیه شریفه که می‌فرماید: «شفاعت شافعین ایشان را سود نمی‌بخشد»^{۱۲۶}، علّتش را در آیات قبلش می‌فرماید: «کسانی که نماز نمی‌گزارند و به نماز اهمّیت نمی‌دهند ... قابلیت رحمت ندارند»^{۱۲۷}. هر قلدر بی باکی که ایمان ندارد و حبّ خدا در دلش نیست، چه جای شفاعتی برای اوست.

^{۱۲۶} (۱) i\ «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» E مدّثر: ۴۳ - ۴۸.

^{۱۲۷} (۲) i\ «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» E مدّثر: ۴۳ - ۴۸.

(۱) «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا
نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّى آتَانَا
الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» مدثر: ۴۳ - ۴۸.

(۲) «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا
نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّى آتَانَا
الْيَقِينَ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ» مدثر: ۴۳ - ۴۸.

عدل، ص: ۱۶۹

یا برخی قیامت را مسخره می کنند: کی از آن عالم آمده تا خبر
آورده باشد؟! چنین کسی که کور مطلق و میت حقیقی است، چگونه
شفاعت به او برسد؟! تا شخص، تسلیمی در برابر حق نداشته باشد،
هر چند اشکی هم ریخته باشد، شفاعت مربوط به او نیست، امام
حسین علیه السلام با او چه کند؟ گفتم تا مغفرت و اذن خدا نباشد،
حسین هم کاری نمی کند. کسی که با خدای خودش، سروکاری
ندارد، قلدری می کند، چگونه رحمت خدا توسط حسین به او
می رسد؟

رفتن به بهشت یا جهنم با پای خود

تا جایی سوخته نباشد که مرهم روی آن نمی‌گذارند، تا دل شکسته‌ای نباشد که رحمت آن‌جا را فرا نمی‌گیرد. چگونه مشمول رحم خدا گردد در حالی که طلب ندارد. جبر که نیست و به زور که کسی را به بهشت نمی‌اندازند، تا خودش در راه بهشت با اختیار خود نرود که به بهشت نمی‌رسد؛ چنان که دوزخ هم همین‌طور است، هر کس جهنمی می‌شود، به پای خودش می‌رود.

عدل، ص: ۱۷۰

عمل، معیار سعادت یا شقاوت

در بحار الأنوار است که چند روز قبل از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن حضرت به منبر رفت و این جملات نورانی را بیان فرمود: «لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ، لَا يَتَمَنَّى مَتَمَنٍّ وَلَا يَدْعِي مَدْعٍ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلَ مَعَ الرَّحْمَةِ وَلَوْ عَصَيْتَ لَهْوَيْتَ».^{۱۲۸} خلاصه فرمایشات خاتم الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله این است که فرمود: «ای

مردم! نیست بین خدای تعالی و بین احدی، فردی از افراد بشر چیزی که او را به خیر برساند، یا از شرّ باز دارد، جز عمل». اگر خیال کنی به نسب مثلاً چون سید است، پس بهشت می‌رود، یا عالم است حالا که عالم است و درس خواند پس دیگر به جهنّم نمی‌رود، چنین نیست، یا هر مطلب دیگر، هیچ چیز نیست که آدمی را به سعادت برساند جز عمل. هر کس به جایی رسید، به برکت عملش بود و هر کس محروم شد، به واسطه عملش بود. هر کس به بهشت رفت، به واسطه عمل، بهشتی شد و هر کس جهنّمی شد، آن هم به واسطه عملش بود.

(۱) – بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۶۷.

عدل، ص: ۱۷۱

سپس حضرت تأکید کرد: «پس از من کسی ادّعا نکند و آرزوها و هوسهای بی جا ننماید، قسم به خدایی که مرا به پیغمبری فرستاده است! نجات نمی‌دهد کسی را جز عمل و رحمت خدا (یعنی شفاعت)». شفاعت بی عمل که معنی ندارد. انسان باید عمل داشته باشد تا با رحمت خدا به منزل برسد و گرنه بدون کشت، برداشت

معنی ندارد. بعد می‌فرماید: «ولو عصیت لهویت». من هم که پیغمبرم اگر گناه کنم هلاک می‌شوم، فردای قیامت نمی‌گویند چون پیغمبر بوده معاف است بلکه در این جهت همه یک نواخت هستند، از همه عمل می‌خواهند، بدون عمل، عالمی، یا سیدی خیال نکند باگناه به بهشت می‌روند.

فرق دارد ادّعا با مدّعا

بسیاری هستند که از روی ناهمی ادّعا می‌کنند ما مدّاح هستیم، نوکر امام حسین علیه السلام هستیم. خودت ادّعا می‌کنی نوکر امام حسین علیه السلام هستی، تو نوکر پول هستی. جایی که پول کمتر به تو بدهند، نمی‌روی، یا اعتراض می‌کنی. خیال کردی نوحه‌ای هم خواندی، کارت درست شد و دارای مقامی هستی که هر غلطی هم بکنی، عیبی نداشته باشد. این طور نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حتّی من هم اگر گناه کنم، هلاک می‌شوم». اینها را که عرض می‌کنم برای پاسخ به کسانی است که به ما تعرّض می‌کنند و به مذهب شیعه اتهاماتی می‌زنند. اجرای تز اسلام علیه اسلام توسط خاندان منحوس پهلوی صریح‌تر بگوییم: پنجاه سال از زمان رضاخان و پسرش، مذهب اسلام را برای

منافع خودشان در تظاهر به چاپ قرآن و بعضی شعار خلاصه کردند. هر وقت کشتاری یا فساد می کرد، به مشهد می رفت و با بعضی از وعّاظ سلاطین ملاقات می کرد و کثافتکاریهایش را می پوشانید که شاه شیعه به زیارت آمده است. در همین شاهچراغ شیراز می آمد و تظاهر به زیارت می کرد، آن وقت در مدرسه فیضیه طلبه ها را کشتار می کرد. برای پایمال کردن آن جنایات، تظاهر به این کار می کرد؛ یعنی اسلام و قرآن، واجبات و محرمات یک طرف و در برابرش زیارت هم یک طرف. در همین ماه مبارک رمضان خبر دادند ملکه می خواهد بیاید، عده ای از عمامه سرها هم رفتند و در این گناه شرکت کردند، آن وقت روز ماه مبارک رمضان چه هتکی از اسلام کرد، جشن فرهنگ و هنر! اعمال جنسی را در ملأعام به عنوان تأثر نمایش دادند! اینها مذهب را مسخره و شیعه را بدنام کردند. روز عاشورا در حضورش مجلس عزّا برپا می شد و به عنوان عزاداری شاه اسلام، شرکت می کرد، از آن طرف هم علمای اسلام و سادات را در زندان شکنجه می کرد.

فریbkاری هارون الرشید

هارون الرشید هم همین طور بود. قبر رسول خدا را زیارت کرد و همان جا موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان انداخت. این جنایت را چطور می پوشاند، به عنوان زیارت. اخیراً هم با تعمیر امامزاده ها و مشغول کردن مردم به این چیزها، آیا دین یعنی نذر امامزاده و زیارتش، در حالی که جهاد از فریضه های مهم الهی است. تو فقط روضه بخوان برایت بس است، به بهشت می روی.

عدل، ص: ۱۷۳

نقشه های مزورانه آمریکا و انگلیس برای حذف اسلام

هر چند علما داد می زدند که آمریکا به دست شاه و دار دسته اش اسلام را بر می چیند. دین را در این ظواهر خلاصه می کردند. سفره حضرت عباس متداول می شود. سفره حضرت عباس که با ترک نماز نمی سازد. نمازت را درست کن. نقشه را خوب چیدند تا عقاید مسلمین را تضعیف کنند و راه اسلام را منحرف نمایند.

مسلمین را از خط اسلام حقیقی برگردانند و آنها را سرگرم سازند. دین را در حسین، حسین کردن خلاصه کنند، در حالی که حسین برای دین و برای امر به معروف و نهی از منکر کشته شد. امام حسین علیه السلام فرمود: «کسی که سلطان جائری را ببیند که محرمات

خدا را حلال کرده و در برابرش ساکت باشد، با او محشور می‌شود».^{۱۲۹} لیکن شکر خدای را، الحمد لله رب العالمین که ملت ایران از همه بهتر شیاطین را شناخت، ولی آمریکای کذایی با آن استفاده‌های جاسوسی‌اش و انگلیس، شما را شناختند. **هوش و استعداد فوق‌العاده ایرانیان** این ملت ایران را رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخت که در چهارده قرن پیش از این، در جلسهای که سلمان فارسی نه بلکه سلمان محمدی بود، فرمود: «لو كان العلم في الثريا لناله رجال من الفارس».^{۱۳۰} «اگر علم در ثریا (دورترین نقاط) باشد، مردانی از فارس به آن می‌رسند». خداوند هوشی به این ملت داده است که بیش از سایر ملتهاست. در ملت ایران استعداد شناختن حقایق و واقعیات و ماوراء الطبیعه، فوق‌العاده است.

(۱) – مقتل مقرر: ۱۸۵.

(۲) – مسند احمد: ۲ / ۴۶۹ (با اندکی اختلاف).

عدل، ص: ۱۷۴

^{۱۲۹} (۱) – مقتل مقرر: ۱۸۵.

^{۱۳۰} (۲) – مسند احمد: ۲ / ۴۶۹ (با اندکی اختلاف).

در روایت دیگر دارد: «لو كان الايمان في الثريا»^{۱۳۱} که آن هم همین است.

«علم» و «ایمان» یکی است. عجم، استعداد و هوش سرشاری دارد که اگر تاریخ را بنگرید، تمام کشورهای اسلامی با این طول و عرض خدمتشان یک طرف، خدمت ایرانیان هم یک طرف. بیشتر علمای بزرگ اهل تسنن نیز ایرانی هستند. خلاصه، هر چند دشمن بخواهد آنها را از راه پیشرفت، منصرف سازد، باز به هوشیاری ذاتی و فطری شان بر می گردند.

اعتقادات محکم و قابل تحسین ایرانیان نسبت به اهل بیت علیهم السلام

یک نکته فکاهی برای تنوع حال عرض کنم. چند سال قبل، بیمارستان مسیحی که در شیراز راه انداختند، در قلاط شیراز هم یک کلیسا راه انداختند و یکی دو نفر را تطمیع کرده با پرداخت پول و جنس، مسیحی کردند و کلیسا را به او سپردند. وقتی که آن مسلمان، کاملاً مسیحی و مورد اعتماد آنان واقع شده بود، پس از چندی، کشیشی از شیراز به قلاط می رود تا آن جا را بازرسی کند و

به همان مسؤول کلیسا می‌گوید: «حالا آیا راستی تو یک نفر مسیحی واقعی هستی؟!». آن بیچاره هم گفت: «به حضرت عباس قسم که من مسیحی واقعی هستم». کشیش خنده‌اش گرفت که برای سوگند به مسیحیت هم، حضرت عباس را رها نمی‌کند. آری، به آنچه در فطرتش هست، قسم می‌خورد. ایرانی با حبّ اهل بیت، با شیر اندرون شد و با جان، به در رود، حالا تطمینش کردند و بدبختی او را گرفته، باز می‌گوید به حضرت عباس که من مسیحی هستم. اگر مسیحی هستی چکارت با حضرت عباس علیه السلام است.

(۱) – بحار الأنوار: ۴۸ / ۳۰۵.

عدل، ص: ۱۷۵

تلاش آمریکا و اجانب در ایجاد شکاف بین روحانیت و مردم

توطئه آمریکا و ایادی‌شان در داخل همچون این گروهکها تمام سعیشان این بود که انقلاب دینی را شکست دهند. می‌دانستند که دین قائم به روحانیت است.

قرآن که به تنهایی دین درست نمی‌کند، شارح و مفسّر می‌خواهد. بالأخره کسی باید باشد که علم قرآن را به مردم برساند و آنها را

متدین کند. مذهب هم قائم به روحانیت است. فهمیدند تنها علاج برگشت آمریکا به ایران، شکستن روحانیت است. تا روحانیت از ملت جدا شوند و قدرت دین از بین برود، در این صورت، دیگر هیچ چیز جلو آمریکا را نمی‌گیرد غیر از قدرت **الله اکبر**. وحشت یک مقام آمریکایی از «**الله اکبر**» مردم اوایل پیروزی انقلاب در تهران، پیش از تسخیر لانه جاسوسی، یکی از آشنایان از یک نفر رفیق مهندسش نقل می‌کرد که: «یک آمریکایی به اعتبار آشنایی قبلی با او، وقتی مرا ملاقات کرد پرسید: **الله اکبر** یعنی چه؟ برایش ترجمه کردم. گفت: نه، خود **الله اکبر** چیست؟ پرسیدم: مگر چه شده؟ گفت: این صدا سر ما را به‌درد می‌آورد و در دل ما وحشت می‌اندازد». **هدف** آمریکا تضعیف روحانیت است این چه نیروی معنوی است، ندانم. خودشان فهمیدند نیروی دین است که قائم به روحانیت است، حالا دین را چطور می‌شود از بین برد؟ به این

عدل، ص: ۱۷۶

نحو که حاملان قرآن را از بین ببرند، علمای مبارز و مؤثر را از میدان به‌در کنند و از بین بردن آنها هم یا با ترور است که کافی نیست؛ چون دیگری جای او را می‌گیرد، پس باید ترور شخصیت

کرد. دیدند اگر بخواهند خود امام را مستقیماً هدف قرار دهند، او مثل آب کر است، هیچ گونه وصله‌ای به او نمی‌چسبد لذا آمدند مرحوم **آیه الله شهید مظلوم بهشتی** را بدنام کردند. این منافقین به دستور آمریکا در افواه شایعات می‌انداختند تا برخی به این بزرگوار جسارت کنند.

هدف هم انقلاب بود، تضعیف روحانیت بود، نه شخص بهشتی. می‌خواستند دیگر مردم به حرف روحانیت گوش ندهند. امام‌های جمعه را بکوبند و به امام جمعه هر شهری، اتهاماتی می‌زدند، اینها نقشه آمریکا بود که به وسیله ایادی‌شان اجرا می‌کردند.

لزوم هوشیاری مردم از توطئه دشمنان

مردم باید از همان اول بفهمند که: «**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**...»^{۱۳۲} چیزی را که علم نداری دنبال نکن. آمریکا می‌خواهد روحانیت را بکوبد، پس شما به دشمن اسلام کمک نکنید.

آمریکا تنها دشمن بهشتی و رفسنجانی یا امام جمعه نیست، دشمن اسلام هم هست، دشمن نماز جمعه است. می‌خواهد اسلام طرفدار نداشته باشد. می‌خواهد ملت با روحانیت نباشند تا بدون مزاحم و بلا

مانع کارش را بکند. آنان نقشه کشیدند تا جایی که بعضیها را آمریکا به کمک خودش گرفت تا رو در روی روحانیت ایستادند، برخی هم از روی نادانی، به آمریکا کمک کردند و رو به روی بهشتی ایستادند، همان چیزی که آمریکا می‌خواست.

(۱) - اسراء: ۳۶.

عدل، ص: ۱۷۷

جسارت بنی صدر به قوه قضائیه و مجلس

رئیس جمهور بدبخت را هم ربودند و رو به روی روحانیت واداشتند. بنی صدر چقدر به قوه قضائیه جسارت کرد، به مجلس اهانت کرد و امام چقدر او را نصیحت کردند، اما او تکیه‌اش به یازده میلیون رأی بود در حالی که ملت به راهنمایی روحانیت به او رأی دادند. همان وقت به او نوشتند که: «اگر خلاف تو ظاهر شود، ما به این ملت می‌گوییم که حکومت تو طاغوتی است و دیگر کسی از تو پشتیبانی نخواهد کرد». غفلت بنی صدر از ایمان و اعتقاد مردم نسبت به علما و امام امت بنی صدر غریزده نمی‌فهمید که ملت ایران از بچه تا بزرگش مذهبی است مملکت علی علیه السلام، مملکت امام زمان

(عج) و مملکت نایب امام زمان است و مردم خودشان را فدای مرجع تقلید و امامشان می‌کنند و بنی صدر اینها را نفهمید و به خیالش در ایران هم مثل فرانسه و آمریکا حزب بازی است و انقلاب این جا را با انقلابات جاهای دیگر عوضی گرفت. ولی نقشه‌شان خیلی ماهرانه بود. توطئه عظیمی بود که این مردک، ژاندارم منطقه شود، ولایت فقیه کنار رود و انقلاب را به رژیم قبل و بدتر از آن برگردانند.

تنها کلمه «شاهنشاه» به «رئیس جمهور» تبدیل شود و خون شصت هزار شهید پایمال شود. آنچه این چند سال، ملت زحمت کشیده، هدر رود تا به جایی که پس از عزل رئیس جمهور، برخی ترسوها خیال کردند حمام خون به راه می‌افتد. تدبیر هوشمندانه خواجه نصیر در اعدام مستعصم عباسی گویند: وقتی «هلاکوخان»، خلیفه بغداد «مستعصم عباسی» را گرفت و دستور

عدل، ص: ۱۷۸

قتلش را داد، بعضی از رنود^{۱۳۳} گفتند: مگر می‌شود خلیفه را کشت و او را ترساندند که طاق آسمان می‌ترکد و می‌افتد، خودت و همه ما

هلاک می‌شویم، مگر می‌شود خلیفه را کشت؟ هلاکو خدمت «خواجه نصیر» فرستاد. خواجه فرمود: «او را در نمد بمال و یکی هم منتظر باشد طاق آسمان تا خواست ترک بخورد، فوراً دست از او بردارند». آخر با این مردک (هلاکو) بهتر از این نمی‌شد حرف زد. خلیفه را مرده مال کردند، خرده خرده این قدر مالیدند تا کشته شد و آسمان هم ترک نخورد.

عزل بنی صدر

بنی صدر را هم در مجلس شورا، لای نمد گذاشتند. به خودش هم گفتند از خودت دفاع کن، از فرماندهی عزل شد و بالأخره رأی عدم کفایتش نیز صادر شد، ولی حمّام خون به راه نیفتاد و طاق آسمان هم نترکید. اما مگر دست برداشتند، هنوز هم باورشان نمی‌شود، خیال کردند مجلس بنی‌صدر را کنار گذاشت، در حالی که ۳۵ میلیون جمعیت اسلام و نایب امام زمان او را کنار گذاشتند. **رشد فکری، سیاسی و اجتماعی مردم ایران ستودنی است** دوّم مرداد و تعیین رئیس جمهور مطرح شد. مگر می‌شود دوّم مرداد کسی رأی بدهد، جانش در خطر است! سرتاسر ایران، هرج و مرج و آماده

انفجار است. تهدید کردند تا کسی جرأت نکند رأی بدهد. اینها در اثر شناختن این ملت بود.

(۱) - رندها.

عدل، ص: ۱۷۹

جمعه دوم مرداد در ماه رمضان از همان اوّل وقت جمعیت در صفوف فشرده اطاعت امر امام خمینی می کنند: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ».^{۱۳۴} مکرها می کنند لکن خدای تعالی: «... أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»^{۱۳۵} به دست این ملت هشیار تو را تأیید می کند. خداوند به این ملت شریف اجر دهد که این قسم هشیارند، رشد اجتماعی و رشد عقلی پیدا کرده و توطئه های دشمن را فهمیده و خنثی می کنند.

سخنی مزخرف از جبهه ملی

همین «جبهه ملی» می گوید: «اسلام قابل پیاده شدن نیست بلکه تنها به احکام عبادی اش باید اکتفا کرد و در احکام سیاسی، باید تابع

^{۱۳۴} (۱) - انبیاء: ۱۸.

^{۱۳۵} (۲) - انفال: ۶۲.

غرب بود!». شکر خدا را که ملت، پشتیبانی خودش را از اسلام برای چندمین مرتبه اعلام کرد که: «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی». دوّم مرداد، روز مرگ توطئه‌های آمریکا، انگلیس و ... روز دوّم مرداد روز مرگ توطئه آمریکا و انگلیس و صدام و بنی صدر بود؛ آن توطئه‌ای که همه با هم چیدند برای شکست اسلام و روحانیت و آوردن حکومتی در خطّ آمریکا. ولی یادتان نرود که می‌گویند: سگ هفت جان، اما آمریکا هفتاد جان دارد.

تا کنون مرتبه دهمین را گذرانیده، ولی مادامی که شما در صحنه هستید، مرتباً منتظر مرگ آمریکا باشید. آنها می‌خواهند شما را گول بزنند و فریب بدهند،

(۱) – انبیاء: ۱۸.

(۲) – انفال: ۶۲.

عدل، ص: ۱۸۰

ولی شما که فریب نمی‌خورید، رسوایشان کنید. جمعه قدس در پیش است. تقرّب به خدا در حال روزه پیدا کنید. هر قدمی که بر می‌دارید برایتان حسنه‌ای است.

هر حرکتی که آمریکا را به غیظ بیاورد، برایتان حسنه است. در
سوره توبه این مضمون را بیان می‌فرماید: «هر تظاهری که دشمن
اسلام را به خشم آورد، برایتان حسنه دارد». ۱۳۶

توّلّا و تبرّا، لازمه ایمان

اینها معنی «تبرّا» است. «ایمان» علاوه بر توّلّا، تبرّا هم می‌خواهد. تا
دشمن آمریکا نباشی، دوست اسلام نیستی. این صهیونیسم، دشمن
پیغمبر اسلام است.

سادات ملعون، این‌طور مسلمین مصر را ذلیل و بدنام کرد و فلسطین
را غریب گذارد و این خیانتها را کرد، آن وقت اسم خودش را
مسلمان می‌گذارد. پنجاه سال فرهنگ غربی و اسلام آمریکایی و
دین شاهنشاهی بر این مملکت مسلط بود، ولی هوش خدا داد
ایرانی، بالأخره کار خودش را کرد و روشنگری امام را پذیرفت و
سیاست شرق و غرب نتوانست مسیر انقلاب را عوض کند. **عدم آگاهی**
مردم از عاقبت خویش «عثمان بن مظعون» نخستین مسلمانی است
که در قبرستان بقیع دفن شده و برادر رضاعی پیغمبر صلی الله علیه
و آله است. هنگامی که مرد، پیش از دفنش رسول خدا لبهایش را

۱۳۶ (۱) - «... لَا يُضَيِّعُهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبًا وَلَا غَمَصَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونُ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَتَأَلَوْنَ مِنْ عَدُوِّ ثِيَلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» E\ توبه: ۱۲۰.

بوسید و خودش در تجهیزش شرکت داشت. زنی از آشنایانش گفت:
«هنيئاً لك الجنة؛ بهشت بر تو گوارا باد! خوش به

(۱) - «... لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونُ
مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» توبه: ۱۲۰.

عدل، ص: ۱۸۱

سعادت که حالا در بهشت هستی». تا این سخن را گفت، رسول خدا
فرمود: «من هذه المتهنئة؛ این زن تهنیت گوینده که بود؟». زن
گفت: «من بودم یا رسول الله». فرمود: «تو از کجا دانستی که اهل
بهشت است؟». گفت: «یا رسول الله! من عمل او را دیده‌ام،
مجاهداتش را در اسلام دیده‌ام و هم اکنون خود شما لبهایش را
بوسیدید». حضرت فرمود: «أني رسول الله اليكم ولا أدري ما يفعل
بي ولا بكم». ۱۳۷ «من که پیغمبرم، نمی‌دانم چه بر سرم می‌آید، نه بر
خودم و نه بر شما». هر کس پیش خود خیالاتی می‌بافد. شخصی
همیشه به فقرا چیز می‌داد، حالا این دلیل بر بهشتی بودنش هست؟
آیه قرآن برایتان بخوانم: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا

يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ...»^{۱۳۸} «به مسلمانان بگو: من پیغمبر نو ظهوری نیستم، پیش از من نیز پیغمبرانی بوده‌اند و من نمی‌دانم که با من و شما چه معامله می‌شود». کسی نگوید: مگر نه خدا وعده آمرزش به او داده است^{۱۳۹}، مگر نه خداوند وعده شفاعت تا آن جا که راضی‌اش کند به او داده است.^{۱۴۰} بلی اینها وعده‌های خداست، اما پیش خودش وقتی حسابش را بکند، حیران است، چه می‌شود. آن وعده‌ها برای بزرگان غرور نمی‌آورد، عجز و نیازشان یادشان نمی‌رود. به یک خواب و وعده‌ای، مغرور نمی‌شوند. شنیده است هر کس رسول خدا را در خواب ببیند، چنین است و چنان،

(۱) – مجمع الزوائد: ۳ / ۱۷.

(۲) – احقاف: ۹.

(۳) – «لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» فتح: ۲.

(۴) – «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ضحی: ۵.

عدل، ص: ۱۸۲

^{۱۳۸} (۲) – احقاف: ۹.

^{۱۳۹} (۳) – «لَيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» E\ فتح: ۲.

^{۱۴۰} (۴) – «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» E\ ضحی: ۵.

این درست است اما وجوهی دارد. اکثرش خیال شخص و تخیلات است که به واقع کمتر می‌رسد. چقدر باید مناسبت داشته باشد تا بتواند با روح کلی الهی تماس داشته باشد. به هر حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من نمی‌دانم با من چه شود». خود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌لرزد.

پناه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند در تمام لحظات

انس گوید: در کوچه مدینه، پیغمبر صلی الله علیه و آله سر بلند کرد و گفت: ای خدا! یک چشم بهم زدن مرا به خودم وامگذار: «ربّ لا تکلنی إلی نفسی طرفه عین ابدأ». دیدم رسول خدا می‌خواهد از هیبت الهی به زمین بیفتد.

حکایت پندآموز طاووس یمانی با امام سجّاد علیه السلام

طاووس یمانی گوید: «در مسجد الحرام وارد شدم و صدای ناله‌ای شنیدم.

نزدیک شدم ولی صدایی نشنیدم. دیدم آقای که مناجات می‌کرد، افتاده است. امام سجّاد زین العابدین علیه السلام را شناختم، سرش را به دامن گرفتم و اشکم به صورتش ریخت، فرمود: کیست که بین

من و محبوبم حایل شده است؟ گفتم: ارادت‌مند شما طاووس هستم.
 آقا! شما پسر پیغمبرید ما باید بنالیم نه شما که اصل شفاعت مال
 شماست». مطابق آنچه نقل شده است، حضرت می‌فرماید: «اسم
 نسب را نیاور، مگر نه خداوند می‌فرماید: وقتی در صور دمیده
 گردید، انساب در میانشان نیست».^{۱۴۱}

(۱) - «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»
 مؤمنون: ۱۰۱.

عدل، ص: ۱۸۳

آن وقت فرمود: «الْجَنَّةُ خَلقتَ لِمَن اطاعَ اللهَ ولو كان عبداً حبشياً
 والنَّارُ خَلقتَ لِمَن عصى اللهَ ولو كان سيِّداً قرشياً».^{۱۴۲} «بهشت آفریده
 شده برای کسی که اطاعت خدا کند، هر چند برده سیاهپوست باشد
 و آتش برای کسی آفریده شده که معصیت خدا کند، هر چند سیّد
 قریشی باشد».

سعادت زن از دیدگاه فاطمه زهرا علیها السلام

^{۱۴۱} (۱) - «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» E مؤمنون: ۱۰۱.

^{۱۴۲} (۱) - بحارالأنوار: ۴۶ / ۸۲ (با اندکی اختلاف).

این است عقیده شیعه. این جا علم می خواهد. اگر کسی سید است ولی دارد رو به جهنم می رود، حالا سید است، کسی جلوش را نمی گیرد. علویّه باشد، رعایت حجاب را نمی کند، در حالی که از حضرت زهرا علیها السلام می پرسند: «سعادت زن در چیست؟». می فرماید: «مرد اجنبی را نبیند».^{۱۴۳} آن وقت خودت را نشان این و آن می دهی و متوقع هستی در آتش نسوزی.

(۱) – بحار الأنوار: ۴۶ / ۸۲ (با اندکی اختلاف).

(۲) – وسائل الشیعه: ۳ / ۹.

عدل، ص: ۱۸۴

شناخت بهشتیان و جهنمیان

از مسائلی که در بحث «عدل» عنوان شده، اشکالی است که راجع به «عذاب کفار در روز قیامت است». و اشکال دیگر این که: «چرا

کارهای غیر مؤمن در آخرت اجر نداشته باشد؟». دانستن پاسخ این دو اشکال لازم است و این روزها زیاد از این سؤالات می‌شود. مثلاً می‌پرسند: در دنیا چهار میلیارد بشر است^{۱۴۴} که یک چهارم شیعیان می‌باشند. از این یک میلیارد، یک چهارم شیعیان می‌باشند.

خود شیعه هم گروه‌های مختلف دارد. آن گروهی که تمام کارهایشان درست باشد، در اقلّ قلیل هستند، آیا معقول است همه بشر به جهنّم بروند و تنها چند نفری بهشتی شوند؟ آیا این با عقل جور در می‌آید؟

مثلاً چند صد میلیون^{۱۴۵} جمعیت چین، جهنّم بروند و تنها چند صد هزار نفری به بهشت بروند، در حالی که خیلی‌ها هستند که اصلاً نام اسلام به گوششان نخورده است؟

-
- (۱) – البته امروزه این رقم به شش میلیارد و اندی بالغ می‌شود.
- (۲) – امروزه جمعیت چین بالغ بر یک میلیارد و چند صد میلیون می‌باشند.

^{۱۴۴} (۱) – البته امروزه این رقم به شش میلیارد و اندی بالغ می‌شود.

^{۱۴۵} (۲) – امروزه جمعیت چین بالغ بر یک میلیارد و چند صد میلیون می‌باشند.

ارتباط عدل الهی با مخترعین، مکتشفین و خدمتگذاران جوامع بشری

اشکال دوّم راجع به عمل است. چه اشخاص بی دین یا غیر مسلمان از دینداران که اختراعاتی دارند، کارهای عامّ النفع و خیر دارند، آموزشگاهها، دانشگاهها و بیمارستانها می سازند. از اختراع برق تا کشف انواع میکروبها، این خیلی خدمت بزرگی است، ولی چون مسلمان نیست بگوییم عملت هیچ فایده‌ای ندارد، اما کسی که مسلمان است، هر چند سر تا پا کثافت هم باشد، به بهشت برود، ولی آن غیر مسلمان که این قدر کارش نافع بوده، به جهنّم برود؟! مقتضای عدل آن است که پاداش بر طبق عمل باشد، از هر کس با هر عقیده‌ای که می خواهد باشد. این دو بحث را باید مشروحاً مطرح کنیم. امروز پاسخ سؤال اوّل ذکر می شود. **معنای اسلام ظاهری و کافر ظاهری** روی کره زمین، کافران به مراتب بیش از مسلمانها هستند. اسلام و کفر، دو اطلاق دارند؛ اطلاق دنیوی و اخروی. اسلام در دنیا همان اسلام ظاهری است که هر کس داشت، ظاهر است. عقدش صحیح است و از متوفّی ارث می برد. موضوع این قسم

احکام، کسی است که نسبت به احکام اسلام تسلیم باشد؛ شهادتین را بگوید، قرآن را قبول داشته باشد و معاد را بپذیرد. اسلام یعنی اظهار شهادتین، قبول داشتن قیامت و قرآن. این «اسلام ظاهری» است. مقابلش «کافر ظاهری» است که نجس است. ارث نمی‌برد. با او نمی‌شود ازدواج کرد. پیغمبر اسلام را قبول ندارد، یا قیامت را نمی‌پذیرد، یا پس از موسی و عیسی، پیغمبری را قبول ندارد و کافر به نبوت است، یا کمونیست است و خدا را قبول ندارد، پس از مرگ قایل به قیامت

عدل، ص: ۱۸۶

و جزای اعمال نیست، همه اصول عقاید را منکر است. اگر بعضی را می‌پذیرد و بعضی را نمی‌پذیرد نیز کافر است، مثل منافقین که هر چه مطابق مرامشان باشد، از اسلام می‌پذیرند و الا نه.

اسلام واقعی همان تسلیم قلبی است

اما در آخرت، اسلام و کفری است که میزان ثواب و عقاب است. در برابر این اسلام، به صاحبش مقام یا ثواب می‌دهند و در برابرش کفری که صاحبش را سرنگون در دوزخ می‌کند، چیز دیگر است. آن اسلام عبارت از تسلیم قلبی است، نه صرف تسلیم عقلی و لفظی و

برهانی. بسیاری از تصدیقها تقلیدی است. در خانواده مسلمان
 متعهدی بزرگ شده، تسلیم اسلام است؛ اسلامی که در آخرت به
 کارت می خورد، تسلیم خدا بودن است^{۱۴۶}، ذاتش تسلیم خدا باشد،
 خودش عاجز و ذلیل و خدای را مولای قادر بداند نه این که به حسب
 منطق، یا تقلید، مسلمان شده است، ولی قلبش تسلیم حق نیست.
 منطق و برهانش اسلام است، اما دلش نه. گاهی حکیم و فیلسوف
 است، اما دلش تسلیم خدای خودش، یا ترس از روز قیامت نیست.
 برای معاد، برهانهای متعدّد می آورد که حتماً بهشت و جهنّم است،
 اما از دلش خبر نداری که خودش از جهنّم ترسی ندارد، تنها خبری
 از آنها می دهد، آن اسلام در آخرت به کار نمی خورد که تسلیم
 قلبی نباشد. **عبور کردن یک روستایی پاکدل از روی آب با گفتن**
بسم الله مثالی عرض کنم که فرق بگذاریم بین تسلیم عقل و دل با
 زبان تنها.

(۱) - «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
 الْوُثْقَى...» لقمان: ۲۲.

عدل، ص: ۱۸۷

در یکی از تذکرها (احتمالاً کبریت الاحمر^{۱۴۷} باشد) یک نفر دهاتی از ده به شهر می آمده است. این مؤمن ساده روشن ضمیر و دل پاک، مدت‌ها به مجلس موعظه می آمد. در راهش رودخانه‌ای بود که باید از آن می گذشت و بعضی روزها به واسطه نبودن، یا دیر کردن قایق، به مجلس موعظه دیر می رسید. روزی واعظ در اهمّیت آیه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» صحبت می کرد، از آن جمله گفت: «ای مردم! این آیه اسم اعظم خدا را در بر دارد، به اسم اعظم نزدیکتر است از سفیدی چشم به سیاهی اش به قسمی که می شود انسان «بِسْمِ اللَّهِ» بگوید و بر روی آب راه رود». دهاتی ساده خوشحال شد که کارش آسان شده است. فردا که آمد دید قایق نیست، «بِسْمِ اللَّهِ» گفت و از روی آب رد شد و به نظرش هم چیز تازه‌ای نیامد.

ایمان دارد چون «بِسْمِ اللَّهِ» اسم خداست. بعد از چندی به فکر افتاد که از برکت این گوینده کارش آسان شده پس باید مهمانی اش کنم. پس از این که دعوتش کرد و او اجابت نمود، با هم به راه افتادند. نزد رودخانه قایق نبود، دهاتی «بِسْمِ اللَّهِ» گفت و رد شد، ولی آن واعظ سر جایش ماند. آقای دهاتی از آن طرف رودخانه صدا زد: «چرا نمی آیی؟!». واعظ گفت: «آب است، چطور بیایم؟». دهاتی

^{۱۴۷} (۱) - نیز در کتاب لغّال الأخبار: ۳/ ۳۴۶ این داستان را ذکر کرده است.

گفت: «همان را که یاد من دادی بخوان و بیا». واعظ گفت: «بلی، اما آن چیز که با تو است با من نیست»؛ یعنی ایمانی که تو داری، آن صدق و اخلاصی که تو داری، من ندارم، چند کلمه درس خوانده و خودش را عالم می‌شمارد، در حالی که آن دهاتی کذایی صد شرف بر او دارد.

(۱) - نیز در کتاب لئالی الأخبار: ۳ / ۳۴۶ این داستان را ذکر کرده است.

عدل، ص: ۱۸۸

آنچه در آخرت به درد می‌خورد تسلیم وجه الله است که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ...».

باطل بودن برخی از خیالات

ضمناً روی اشخاص نمی‌شود حکم کرد. یک نفر را بگوییم حتماً اهل نجات یا هلاکت است، به نظرت چیزی می‌رسد. بسیاری از مواردی که آدمی خیال می‌کرد طرف هالک است، یا برعکس خیال می‌کرد نزد سلمان فارسی می‌رود، در حالی که اگر نزد ابن ملجم می‌رفت،

جا داشت. امام امت در یکی از سخنرانیهایش فرمود: «بعضی از گویندگان هستند که از شمر بدتراند، یک ذره رحم و انصاف در او نیست». غرض آن که: کسی حق ندارد دیگری را طرد یا اثبات کند، بگو چه می‌دانم؟ **پرسشی از شیخ انصاری قدس سره و پاسخ حکیمانه او** خدمت مرحوم شیخ انصاری قدس سره پرسیدند: «ملّای رومی چطور است، اهل نجات است یا هلاکت؟». شیخ فرمود: «من هشتاد سال از عمرم گذشته نمی‌دانم حالا که می‌میرم جزء اصحاب یمین هستم یا شمال، من که وضع خودم را نمی‌دانم، چطور نسبت به کسی که چند صد سال قبل مرده است داوری کنم». روایت در کافی است: «چه اشخاصی که پنجاه سال رو به بهشت می‌رفتند، ولی آخرش جهنمی شدند و برعکس». مگر آن اشخاصی که از طریق معصوم اهل سعادت، یا شقاوت بودنشان ثابت

عدل، ص: ۱۸۹

شده باشد؛ مانند جناب **سلمان و ابوذر** از سعادتمندان، یا قاتلین ابی عبدالله علیه السلام که مورد لعن معصوم هستند، پس قطعاً اهل هلاک هستند، اما اشخاص را پیش خود اهل نجات یا هلاکت بدانیم، این درست نیست.

بعضیها دور هم می‌نشینند و حسابهای غلطی می‌کنند؛ مثلاً به هم می‌گویند: به نظر شما کدام یک از اصحاب حسین علیه السلام افضل هستند؟! من بیچاره پس از یک عمر، خودم را نشناختم، حالا پا از گلیم خودم تا این حد درازتر کنم که بخواهم میان اصحاب حسین علیه السلام داوری کنم که کدام یک افضل است. حضرت عباس افضل است یا علی اکبر؟ تو مسائل فقهی ات را درست کن، مسائلی که مورد ابتلاست هنوز نمی‌دانی، تو را با این سوالات چکار؟ بلی از امام معصوم اگر چیزی رسیده باشد، بسیار خوب و گر نه هیچ کسی نمی‌داند و نمی‌تواند حکمی بکند و بگوید: فلان امامزاده نزد خداوند مقربتر است؛ چون حاجت زود می‌دهد. او خیال می‌کند هر که زودتر حاجت داد نزد خدا آبرومندتر است، در حالی که به هیچ وجه این موضوع میزان مقربتر بودن نزد خدا نیست. وقتی انسان علم صد در صد به وضع اشخاص ندارد، باید به طور تعلیق بگوید؛ مثلاً این شخص که خرابکار بود، اگر به همین وضع مرده باشد، اهل عذاب است. به هر حال، آن اسلامی در آخرت میزان ثواب است که دل تسلیم باشد و آن را پذیرفته باشد و خودش را بنده خدا دانسته و برای پذیرش

امر خدا آماده باشد، این ایمانی است که فردای قیامت به درد می خورد، این غیر اسلامی است که به کار دنیا می خورد.

عدل، ص: ۱۹۰

کفر جحود و خلود در آتش

در مقابلش کدام کفری است که آدمی را جهنمی می کند؟ کفر جحود مخلّد در آتش است، نه هر کس مسلمان نیست. میلیونها کافر هستند که جهنم نمی روند و آنها کسانی هستند که حجّت بر آنها تمام نشده باشد. اگر در اقصی بلاد چین یک نفر از وقتی که به شعور آمده، پدر و مادر او را به بتخانه بردند و تا آخر عمر، اصلاً اسم اسلام و محمد صلی الله علیه و آله به گوشش نخورد، نمی شود گفت او را باید عذاب کرد که چرا مسلمان نشدی، نماز نخواندی، به گوشش نخورده، حجّت بر او تمام نشده، کافر است، اما کفر جحود ندارد، اگر به او اعلام شد و عمداً قبول نکرد، آن وقت است که عذاب دارد. کفر عنادی و به فارسی «لجبازی» آدم را جهنمی می کند و او کسی است که حق را می فهمد و حجّت بر او تمام شده، مع الوصف زیر بار حق نمی رود. دشمنی منافقان با امام امت و پیروان امام این منافقین چه

کسانی هستند؟ آیا این گروهک محارب، امام امت را شناخته‌اند،
آیا او یک سر سوزن خودیّت دارد؟ جز دلسوزی برای ملت چه دارد.

دشمنی با امام و روحانیت برای چیست؟ روحانیت جز اسلام، چه
خواسته است؟ شما که می‌شناختید «بهشتی^{۱۴۸}» را، آیا ناشناخته
بهشتی را ترور کردند؟ با این که می‌دانستند او گناهی نکرده است.
بلی کاندید اصفهان است و مردم می‌خواهند او را نماینده کنند، آیا
این موضوع خونس را حلال می‌کند؟ همان سخن حسین علیه السلام:
«فَبِمَ تَسْتَحْلُونَ دَمِي»^{۱۴۹} به چه وجهی، خون مرا مباح می‌دانید؟».

(۱) - مرحوم بهشتی رئیس سابق دادگاه انقلاب شیراز و امام جمعه
موقت اصفهان و کاندید نمایندگی این شهر برای مجلس شورای
اسلامی بود که به دست منافقین در اصفهان ترور شد.

(۲) - أمالی: ۱۳۵.

عدل، ص: ۱۹۱

علت مخالفت برخی از علما با امام امت

^{۱۴۸} (۱) - مرحوم بهشتی رئیس سابق دادگاه انقلاب شیراز و امام جمعه موقت اصفهان و کاندید نمایندگی این شهر برای مجلس شورای اسلامی بود که به دست منافقین در اصفهان ترور شد.

^{۱۴۹} (۲) - أمالی: ۱۳۵.

در برخی، علم هست، امّا ایمان نیست. وای اگر علم باشد ولی ایمان نباشد! عالم است امّا تسلیم حق نمی‌شود. باور کنید یک عمامه سر در ایران نیست که امام امت را شناخته باشد، پس چرا بعضیها با او طرف می‌شوند؛ چون عالم‌اند، ولی تسلیم حق نیستند، غرض، حسد، نفس، هوا و حبّ ریاست نمی‌گذارد. **جایگاه والای علی علیه السلام نزد ابلیس** ختم کنم عرایض را به حدیث شریفی که این معنا را می‌رساند که می‌شود انسانی عالم باشد ولی مؤمن نباشد، برهان را می‌داند، امّا انصاف ندارد و تسلیم حق نمی‌شود. در بحار الأنوار، در باب شیطان و ملک، روایاتی نقل می‌کند، از آن جمله روایتی که مشتمل بر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است، ذکر می‌کند: «یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام – که اسمش حالا در نظر من نیست – سفری طولانی در دریا کرد. وقتی به مدینه برگشت، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: آقا! در این سفر، عجیبه‌ای دیدم. آیتی شگفت مشاهده کردم. در وسط دریا دیدم یک نفر به روی آب ایستاده و دستش را به دعا بلند کرده است و می‌گوید:

خدایا! فردای قیامت که مرا داخل آتش افکندی و به سوگندت عمل کردی، تو را قسم می‌دهم به آبروی علی بن ابی طالب علیه السلام که مرا نجات بدهی. من هم شنیدم و خیال کردم شخصی صاحب مقام

است لذا صدا زدم: ای بنده صالح! تو را به حق خدا! خودت را به من معرفی کن و بگو: این چه سوگندی بود که دادی؟! گفت: من ابلیس هستم.

عدل، ص: ۱۹۲

گفتم: چطور خدا را به علی قسم دادی؟ گفت: من تمام امور راجع به علویات را می‌دانم و برایم روشن است که هیچ کس به درگاه خدا آبرومندتر از علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. شاید هیچ کس مثل ابلیس، علی را نشناخته باشد و از روی شناخت، خدا را قسم داده است. گوید: وقتی این مطلب را شنیدم که گفت: قبل از آدم، هزاران سال در دنیا بودم و تجربیات زیاد دارم، لذا خدا را به علی قسم دادم، گفتم: تو را به حق علی نصیحتی به من کن. از جاهایی که شیطان دست از شیطنت برداشت و راست گفت این جاست. دو کلمه به او گفت، یکی برای دنیا و دیگری برای آخرتش، خیلی مختصر و کوتاه، در عین حال، حقیقت. **استعن لدنیاک بالقناعة.** اگر در دنیا می‌خواهی خوش بگذرانی و راحت باشی، قناعت را پیشه کن. حرص نزن که آتش می‌گیری. عمده ناراحتیهای انسان از حرص است قناعت آرامش بخش است، چون و چرا نکند».

در روایت دارد: «مستحب است وقتی در سفره نان و نمک گذاشته شد، انسان منتظر بقیه نباشد (یعنی قانع باش، نگو این که چیزی نیست، چرا خوراک (آن چنانی) نمی آوری؟)». مخدره صفیه دختر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی پیغمبر بر او وارد شد، مقداری نان جو و مختصری سرکه و زیتون آورد و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و عذر خواست.

عدل، ص: ۱۹۳

پیغمبر فرمود: «خوراک پیغمبران را برای من آوردی (! یعنی چیزهایی که آورد، خوراک نورانی برای انبیا بود، چیزی از این بالاتر نیست)». «واستعن لاخرتك بحب علي بن ابي طالب عليه السلام». جمله دیگر شیطان که به کار آخرت می خورد این است که گفت: «کمک بگیر برای آخرت به دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام». سلطان برزخ در قیامت علی علیه السلام است. هر کس پیوند قلبی اش با علی علیه السلام باشد، مشکلاتش حل است. حلال مشکلات علی علیه السلام است. **ید الله الباسطه**، علی علیه السلام

است. این شخص سخنان ابلیس را برای حضرت صادق علیه السلام گفت. حضرت فرمود:

این ملعون گفت آنچه را دانست، ولی در دل قبول ندارد. علی علیه السلام را خوب می‌شناسد ولی اطاعت از علی علیه السلام نمی‌کند. خدا را خوب می‌شناسد، ولی زیر بار حق نمی‌رود.

عدل، ص: ۱۹۴

مسأله کفر و ایمان در قیامت و عالم اعلا

کلام در «مسأله کفر و ایمان در قیامت و عالم اعلا» بود که چه کفری است که شخص به واسطه آن همیشه در عذاب است و چه ایمانی است که همیشه در سعادت است. چه کفری است که آدمی را همیشه جهنمی می‌کند و آن ایمانی که آدمی را برای همیشه بهشتی می‌کند، چیست؟ دیروز در این زمینه صحبت شد، چون مطلب مهم است، امروز نیز به بیان دیگری، شرح داده می‌شود. کفری که آدمی به واسطه آن از ساعت مرگ الی الأبد در عذاب است، «کفر

بحودی» است، انکار پس از معرفت، مخالفت پس از اتمام حجّت. هر کس بی ایمان و کافر، یا بت پرست بود، اگر حجّت بر او تمام شده باشد، حق را بشناسد و زیر بار حق نرود، مرگ، اوّل هلاکتش هست. اما اگر حق برایش واضح نشده ولی وضعش طوری است که اگر حق برایش واضح می شد، قبول می کرد، چنین انسانی همیشه در آتش نیست. در قرآن مجید می فرماید: «ما عذاب کننده نیستیم تا رسول نفرستیم». ^{۱۵۰} یعنی تا وقتی که ما اتمام حجّت نکنیم با فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی،

(۱) - «... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» اسراء: ۱۵.

عدل، ص: ۱۹۵

کسی را عقوبت نمی کنیم. اگر کسی اسم دین به گوشش نخورده چنانچه اکنون میلیونها بشر هستند که نمی دانند اصلاً اسلام چیست. از اوّل عمر در بتکده و مراسم مذهبی مجوس یا مسیحی بوده اند، چون حجّت بر اینها تمام نشده است، معذب نمی شوند، اما کسانی که در خاور میانه هستند، حجّت بر بسیاری از آنها تمام است.

^{۱۵۰} (۱) - «... وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» E اسراء: ۱۵.

اگر کسی با کفر یعنی انکار رسالت یا قرآن بمیرد، معذب است. بر افراد ایرانی در این زمانها که در رادیو و تلویزیون و مطبوعات، مرتب معارف الهی گفته می‌شود، راستی که حجت تمام است.

معنای جاهل قاصر و مقصر

به تعبیر دیگر، **جاهل قاصر و مقصر داریم**. مثلاً یک نفر هست که قامتش یک متر است، خوراک در فاصله یک متر و نیم است، این دستش به آن نمی‌رسد، می‌گویند: این شخص، «**قاصر**» است؛ یعنی کوتاه است، اما کسی هست که یک متر و نیم قامتش هست ولی تکان نمی‌خورد تا خوراکی را بردارد، به او می‌گویند: «**مقصر**». بعضی افراد اصلاً اسلام به گوششان نخورده، اینها کوتاه هستند، اما آن کس که در ایران است با این همه مراکز اسلامی و سنتهای دینی که به گوشش می‌خورد، اگر دنبال فهم معارف نرود، به راستی که مقصر است و به او می‌گویند: اگر شک و شبهه‌ای داشتی، چرا نزد عالمی نرفتی تا آن را برطرف کنی. **معاف بودن دیوانگان و سفیهان از عذاب الهی** پس هر کافری که در کفرش مقصر باشد، اهل عذاب جاودانی است و هر کافری که قاصر بود، کوتاه بود، عقلی ندارد، اینها همچون دیوانگان و سفیهان، عذابی

ندارند، یا کسانی که اصلاً دسترسی به اسلام نداشتند، امّا اهل عناد، خلود در عذاب دارند؛ یعنی با این که شناخت، مع الوصف مخالفت می‌ورزد: «وان تخلّد فیها المعاندین». در دعای کمیل می‌خوانید که اهل عناد در آتش، جاودان می‌مانند.

ایمان مفید و ارزشمند

امّا از لحاظ «ایمان» چطور؟ چه ایمانی انسان را بهشتی می‌کند و انسان همیشه در بهشت است؟ هر قومی پیش خود چیزی بافته و میزانی درست کرده است؛ یهود – که خود را اولاد حضرت اسحاق علیه السلام می‌دانند فرزند یعقوب که نام دیگرش اسرائیل است – می‌گویند: ما پیغمبر زاده هستیم و بهشت ملک طلق ماست!! خصوص صهیونیست که مذاق شیطانی و مکتب نفسانی و برنامه‌های غلطی دارند. از جمله عقایدشان این است که گویند: چون ما آقا زاده‌ایم پس در دنیا سلطنت زمین مال ما است و همه بشر باید غلام ما باشند!! دولت غاصب اسرائیل و توهم حاکمیت بر دنیا چند سالی که این خبیثها دولت اسرائیل را درست کردند، از همان اوّل زمینه

جهانگیری داشته و حالا هم دارند.^{۱۵۱} نقشه تسلط بر خاورمیانه را دارند؛ چون عقیده و فلسفه شان این است که ما سادات بشر و آقایان دنیا هستیم. گویند: «در آخرت هم هر کدام بدی کرده باشیم، مختصر عذاب‌ی، چند روز

(۱) – دولت غاصب و صهیونیست‌های اسرائیل، همان افکار و اندیشه‌های بلند پروازانه آدلف هیتلر آلمانی را دارند و هدفشان تسلط بر دنیا و سروری کردن بر آنان است؛ اما همان‌طور که طاغوت آلمان، به آمال و آرزوهای احمقانه خویش دست نیافت بلکه خود و کشورش را هم نابود کرد، اینان نیز به آمال سفیهانه خویش دست نخواهند یافت و خود و کشور نامشروع خویش را به نابودی خواهند کشید؛ چنانچه مقدمات این نابودی پس از شکست مفتضحانه در برابر حزب الله لبنان و مردم شجاع غزه، ملموس‌تر شده است.

عدل، ص: ۱۹۷

^{۱۵۱} (۱) – دولت غاصب و صهیونیست‌های اسرائیل، همان افکار و اندیشه‌های بلند پروازانه آدلف هیتلر آلمانی را دارند و هدفشان تسلط بر دنیا و سروری کردن بر آنان است؛ اما همان‌طور که طاغوت آلمان، به آمال و آرزوهای احمقانه خویش دست نیافت بلکه خود و کشورش را هم نابود کرد، اینان نیز به آمال سفیهانه خویش دست نخواهند یافت و خود و کشور نامشروع خویش را به نابودی خواهند کشید؛ چنانچه مقدمات این نابودی پس از شکست مفتضحانه در برابر حزب الله لبنان و مردم شجاع غزه، ملموس‌تر شده است.

بیشتر نداریم»^{۱۵۲} و بعد به بهشت می‌رویم؛ چون از نژاد اسرائیل هستیم و بهشت ملک خودمان است.

اعتقاد شگفت‌انگیز مسیحیان

نصارا عجیب‌تر می‌گویند، **استغفر الله!** حضرت مسیح را که کشتند سه روز آن حضرت در جهنم رفت و سوخت و خاکستر شد تا در قیامت هر چه مسیحی است دیگر به جهنم نرود! بعداً چیزهایی هم اضافه کردند که فدیهای دارد. حضرت مسیح خودش را فدا کرد تا امتش به جهنم نروند! برای تحقق این فدی، هر مسیحی گنهکاری، فدیهای بدهد به نمایندگان مسیح که کلیساست. **گناه فروشی و گناه بخشی توسط دستگاه کلیسا! مسأله گناه فروشی و گناه بخشی کلیسا، واقعاً دستگاهی درست کرده است.**

یک نفر از رفقا می‌گفت: به سراغ کلیسا در پاریس رفتم، به قسمت گناه بخشی رفتم، محوطه بزرگی بود که در آن جا اسم نویسی می‌کردند سپس در محوطه دیگر می‌رفتند و رسید را می‌داد و گناهِش را می‌نوشت و نرخ آن معین می‌شد و در محوطه دیگر، می‌پرداخت و عفو نامه می‌گرفت تا دیگر جهنم نرود. هیچ دلیل و

^{۱۵۲} (۱) «وَقَالُوا لَنْ نَمْسَنَ النَّارَ إِلَّا أَتَانَا مَعْدُودَةٌ...» E\ بقره: ۸۰.

برهانی بر این کار ندارند، جز گمان واهی، چیزی نیست.^{۱۵۳} بهشت
فروشی در دستگاه کلیسا! «بهشت فروشی» هم مسخره دیگری است.
یهودیا تمام بنی اسرائیل

(۱) - «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً...» بقره: ۸۰.

(۲) - «... مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ...» زخرف: ۲۰.

عدل، ص: ۱۹۸

را بهشتی می‌دانند و بهشت را مال و موروئی آنها می‌دانند. نصارا
هم بهشت را مال مسیح و نمایندگان او - که گردانندگان کلیسایند -
می‌دانند پس به هر کس خواستند می‌فروشند. نوشته‌اند: در سالهای
قبل که این دکان رونق فراوانی داشت، متری چند می‌دادند، خدا
می‌داند.

فریب خوردن پاپ در ایتالیا توسط یک اصفهانی باهوش

یک نفر اصفهانی در ایتالیا بوده که کار شیرینی انجام می‌دهد، خیلی
جالب.

^{۱۵۳} (۲) - «... مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ...» E\ زخرف: ۲۰.

اعلان می کند که من جهنم را می خواهم بخرم. هر کس بهشت می خرد، ولی من طالب جهنم هستم و اعلامیه فراوانی هم پخش می کند و به سراغ پاپ می رود و با تظاهر به اخلاص، التماس می کند که شش دانگ جهنم را بخرد. پاپ گفت: چطور؟ بالأخره این مخلص، کار خودش را کرد و دل پاپ را که دنبال خر مرده ای می گشت تا پوستش را بکند، به رحم آورد. چه بهتر از این مشتری که همه جهنم را به قیمت گزافی می خرد. مبلغ زیادی گفت و او هم پرداخت و سندی به امضای پاپ گرفت که تمام شش دانگ جهنم را خریده و مالک شده است! پاپ خیال کرد سر اصفهانی را کلاه گذاشته، اما فردایش اعلانی دید که آن شخص اصفهانی سند را چاپ کرده مبنی بر این که ای مسیحی ها! طبق این سند، شش دانگ جهنم ملک طلق من است و اختیارش هم با من است، لذا من هیچ کدام از شما را در جهنم راه نخواهم داد. دیگر لزومی ندارد بهشت بخريد بلکه به ناچار همه شما بهشتی هستید؛ چون در جهنم شما را راه نمی دهند، با این کار زیرکانه، دگان بهشت خریدن از پاپ را تخته کرد.

عدل، ص: ۱۹۹

سخنان بی ارزش یهود و نصارا

گویند: «هرگز کسی به بهشت نمی‌رود جز آن که یهودی، یا نصرانی باشد!».^{۱۵۴} آن خرافاتی که دارند: هر کس «عشاء ربّانی» بخورد از روز اوّل خون مسیح در رگ و ریشه‌اش می‌رود و اولاد مسیح می‌شود! یهود هم که دوستان خدا و پسران خدایند!^{۱۵۵} خداوند می‌فرماید: «این آرزوها و خیال بافیها را دور بیندازید. آیا نزد خدا عهده‌ی دارید؟ با خدا پیمانی دارید؟ شما از کجا این وعده را پیدا کرده‌اید که بهشت ملک طلق شما باشد، یا بر خدا می‌گویید آنچه را نمی‌دانید».^{۱۵۶} **کشته شدن غلات شیعه توسط علی علیه السلام** نظیر آنها در فرقه‌های اسلامی نیز پیدا می‌شوند. بعضی از علی الهی‌ها، یا بعضی از کسانی که توسّلاتی به اهل بیت دارند، روضه خوانی و تعزیه داری بر گزار می‌کنند، بهشت را ملک طلق خود می‌دانند. در زمان خود علی علیه السلام بعضی از غلات – که علی علیه السلام را خدا دانسته به واسطه معجزاتی که از آن حضرت می‌دیدند و ظرفیت تحمل آن را نداشتند – به شمشیر خود آقا کشته شدند. علی علیه السلام چه کند، عده‌ای او را کافر و عده‌ای خدا دانستند.

اعتراف شافعی به جایگاه رفیع علی علیه السلام

^{۱۵۴} (۱) - «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِي ...» E\ بقره: ۱۱۱.

^{۱۵۵} (۲) - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ ...» E\ مائده: ۱۸.

^{۱۵۶} (۳) - «... فَإِنِ اتَّخَذْتُم عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» E\ بقره: ۸۰.

(۱) - «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِي...» بقره: ۱۱۱.

(۲) - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ...» مائده: ۱۸.

(۳) - «... قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بقره: ۸۰.

عدل، ص: ۲۰۰

علی ربّهم ربّه الله ۱۵۷

فمات الشافعی ولیس یدری

در شأن علی علیه السلام کافی است که عده‌ای از عقلا گفته‌اند که او خداست. به هر حال، غلات در زمان خود علی علیه السلام به شمشیر

آن حضرت کشته شدند و معلوم است کسی که به شمشیر ولیّ اعظم خدا کشته شود، جهنمی است نه بهشتی، آن وقت پس از گذشتن قرن‌ها، افرادی ادّعا می‌کنند که علی الهی هستند و بهشت هم ملک مطلق آنهاست؟! یا برخی حسین الهی هستند! شنیده‌ام در هند گروهی به این عنوان پیدا شده‌اند! آیا عهده‌ی از خدا دارید؟ خیال کردند نژاد، سیادت و نسبت، یا عقیده‌ها، یا انتساب‌های جعلی که ما این عنوان را داریم، کافی است؟! هر کس برای خودش خیالی می‌بافد، مسجد ساخته، روضه خوانده، مشهد رفته، پس بهشتی است، ولی قرآن می‌فرماید: «این آرزوها و خیال‌های شما میزان نیست، هر کس کار زشت کرد، کیفر می‌بیند». می‌خواهی از اولاد اسرائیل باشی، یا مسیحی باشی و یا با این عنوان‌ها در مسلمان‌ها باشی. پاداش در برابر عمل است، هر کس بدی کرد، جزایش را می‌بیند و هیچ وقت در قیامت، نژاد ملاحظه نمی‌شود، نسب در کار نیست بلکه می‌پرسند:

عملت چیست؟

روایاتی صادقانه درباره سلطان محمود غزنوی

روایاتی صادقانه‌ای نوشته‌اند که در خواب یک نفر از اخیار سلطان محمود غزنوی را می‌بیند و می‌پرسد: تویی سلطان محمود؟

(۱) - یعنی: در فضیلت مولایمان علی علیه السلام همین کفایت می‌کند که شک و تردید واقع شده که او همان خداوند است! پس شافعی مرد و ندانست، علی، خدای او بود، یا خداوند عالم، پروردگارش بود.

عدل، ص: ۲۰۱

او می‌لرزد و می‌گوید: سلطان کیست جز خدا: «یا من لا سلطان إِلَّا سُلْطَانُهُ». وقتی عرض کردم اگر کسی عاقل باشد، سلطنت محمدرضا و نخست وزیری هویدا همچون شاه بازی و وزیر بازی بچه‌ها بود که یکی شاه می‌شد، دیگری وزیر و میر غضب باشی و جلّاد، آن هم بازی بزرگ بود. این جا بچه‌ها روی خاکها در کوچه شاه و وزیر می‌شدند، او هم در کاخ نیاوران و بالأخره هر دو هم رفتند و هر دو بازی بود. شغل و عنوان هم مطرح نیست. در آن عالم نمی‌گویند شما مجتهد بودی بلکه می‌گویند: کارت چیست و چه بوده است؟

عمل خالصانه، ارزشمندترین عمل

این حدیث را هم از جهت عمل می‌خوانم. روایتی است که در کتاب منیه‌المیرید، شهید ثانی نقل کرده است: در روز قیامت نخست به حساب علما می‌رسند و از آنان می‌پرسند: چه کار می‌کردید؟ گویند: در علم و نشر آن زحمت کشیدیم. گویند: آری زحمت کشیدید ولی نظرتان این بود که از علم شما تعریف کنند که چقدر عالم هستید؟! اجر شما هم همین بود، اگر کسی با اخلاص باشد، آخرتی دارد و گر نه مجتهد مطلق هم باشد، کتابها در فقه و تفسیر بنویسد و تا صبح هم نخوابد، اگر خالص نباشد «... كَمْثَلٍ اِلْحِمَارٍ يَحْمِلُ اَسْفَارًا...»^{۱۵۸} است بلکه «اشدّ الناس حسرةً» است. می‌بیند یک ماه رمضان زحمت کشید و با زبان روزه، مردم را موعظه کرد

(۱) - جمعه: ۵.

عدل، ص: ۲۰۲

و مردم هم حرفش را شنیدند اما خودش محروم است، چنین عالمی حسرتش از همه بیشتر است.

معنای الحاقه

از اسمای قیامت «الحاقه» است. یک ذره غیر حقیقت آن جا پذیرفته نیست.

حق محض آن جاست. کسی نمی تواند اشتباه کاری کند. در دنیا انسان دو رویی بر می دارد، اما در آخرت، ظاهر و باطن انسان یکی است. **مردود و مطرود بودن اعمال غیر خالصانه** مالدارانی را که خیرات کرده اند، می آورند و در پاسخ این که از مالت چه کردی؟ خیراتش را بر می شمارد، می گویند: انفاقهای برای این بود که در رادیو بگویند، در روزنامه ها بنویسند، روی منبر بگویند و گفتند پس دیگر از خدا چه می خواهی؟! بعضی از شهدا را می آورند که جانشان را داده اند، مع الوصف به آنها می گویند برای اظهار شجاعت به میدان رفتی. خلاصه، «اخلاص در عمل» خیلی مهم است آن را آسان نگیرید. **نصیحت شهید والا مقام شیرازی به برادر** دو سه ماه قبل، جنازه یکی از شهیدان شیراز را که راستی نزد خدا ارزشمند هستند، از جوانان عزیزی را از جبهه آورده بودند. برادرش تصمیم گرفت پس از پایان مراسم تدفین و تجهیز، به جبهه برود. شبی پیش از حرکت، شهید به خواب خواهرش می آید و می گوید: «به برادرم بگو: اگر به جبهه می روی، برای تلافی خون

من نرو». وقتی این قضیه را برایم نقل کردند، از قدرت حیات شهید در شگفت

عدل، ص: ۲۰۳

شدم؛ چون معلوم شد که او از نیت و سریره برادرش نیز آگاه است. برادرش برای انتقام و تلافی خون برادر می خواهد به جبهه برود و چند نفر از صدّامیان را به جهنّم بفرستد. این قصد هر چند عیبی ندارد لکن نزد خدا اجری ندارد. وقتی جهاد ارزش دارد که برای خدا باشد نه چون برادرم را کشتند، من هم بروم از آنها بکشم بلکه چون اینها مسلمان کش هستند، باید به جبهه برود نه این که برادر من. من باید کنار رود بلکه برای خدا حرکت نماید.

لزوم داشتن حساب پس انداز نزد خداوند

اگر کسی بتواند حساب پس اندازی نزد خدا داشته باشد، این مهمّ است؛ یعنی به حساب هیچ کس نگذارد جز خدا، چه پول، چه ذکر، چه نماز، چه جان، همه را به حساب خدا بگذارد، پس از مرگ همان را دارد. در قرآن مجید پس از چند سوگند می فرماید: «هر نفسی آنچه را فرستاده است، می یابد».^{۱۵۹} کار به تعریف کردن کسی ندارد

^{۱۵۹} (۱) - «عَلِمْتُ نَفْسِي مَا أَخْضَرْتُ» E\ تکویر: ۱۴.

و توقع مدح هم از دیگری ندارد. از کسانی که شهادتش خیلی
 بر امام حسین علیه السلام سخت گذشت «حبيب بن مظاهر» است که در
 مقاتل تعبیر به «هَدَّ الْحَسِينَ»^{۱۶۰} شده است؛ یعنی حسین را تکان داد.
 حسین علیه السلام فرمود: «احتسبه ونفسی عند الله». ^{۱۶۱} «گشته
 شدن حبيب و خودم را به حساب خدا گذاشتم». صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا
 ابا عبدالله الحسين الشهيد عليه السلام.

(۱) - «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» تکویر: ۱۴.

(۲) - بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۶.

(۳) - مقتل مقرر: ۲۴۴.

عدل، ص: ۲۰۴

عقاب و عذاب پس از اتمام حجت

^{۱۶۰} (۲) - بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۶.

^{۱۶۱} (۳) - مقتل مقرر: ۲۴۴.

خلاصه بحث در باب «ثواب و عقاب» در برابر اعتقاد، عرض شد که هر کافر معاندی در جهنم می ماند که بالجاج مرده و حجت بر او تمام شده باشد و باز زیر بار حق نرود. حالا هر دینی داشته باشد، اگر کسی حق بر او ثابت شد ولی نپذیرفت، همیشه معذب است. «ایمان» هم تسلیم خدا شدن است. شخص به مقداری که می تواند سعی می کند عقیده حق را بیابد و رو به روی حق نمی ایستد، منکر حق نمی شود. زحمت کشیده، اما اصلاً اسم اسلام به گوشش نخورده، این جا نمی شود گفت چنین انسانی در آتش ماندنی است؛ زیرا حجت بر او تمام نشده است. **نزول عذاب بر منافق معروف نعمان بن حارث فہری** اما اگر لجاج و عناد داشت مانند آنچه در قرآن نقل فرموده است که آن مردک عرب (نعمان بن حارث) پس از قضیه غدیر خم خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می آید و عرض می کند: «یا رسول الله! فرمودی نماز بخوانیم، خواندیم، فرمودی روزه بگیریم، گرفتیم، فرمودی زکات بدهیم، دادیم، فرمودی حج برویم، رفتیم و جهاد کنید، کردیم،

عدل، ص: ۲۰۵

دیگر این کار آخری چه بود که علی علیه السلام را به جانشینی خودت معین کردی؟ آیا این کار از خودت بود یا از خدا بود؟».

حاصل روایت شریف این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «معاذ الله که از خودم کاری کرده باشم». نعمان فی المجلس سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! اگر این مطالب از طرف تو حق است، من تاب تحمل آن را ندارم، عذابی از آسمان بفرست و مرا هلاک فرما». ^{۱۶۲} دعایش فوراً مستجاب گردید، ریگی از آسمان آمد و بر سرش خورد و او را به سقر فرستاد. ثعلبی – که از مفسرین عامّه است – آیه شریفه: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» ^{۱۶۳} را راجع به همین شخص دانسته است. غلبه هوا و هوس، احساسات و نفسانیت بر پذیرش حق است لذا حاضر نیست حق را بپذیرد؛ چون بر خلاف میلش هست، با علی علیه السلام میانه‌ای ندارد، قعر جهنم جای چنین کافری است لکن اگر کسی با حق عنادی ندارد، تا آخر عمر مذهب حق، یا اهل بیت به گوشش نخورده است، یقیناً چنین انسانی جهنمی نیست. معنی ولایت علی علیه السلام یعنی حکومت حق. اگر کسی عبادت بکند و از روی نفس و هوا نباشد بلکه برای تسلیم و پذیرش حق باشد، نجات برای اوست و هلاکت برای انکار حق پس از

^{۱۶۲} (۱) - «... اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا جَحَازَةً مِنَ السَّمَاءِ أَتَوَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» E\ انفال: ۳۲.

^{۱۶۳} (۲) - معارج: ۱.

ثبوت آن است. اما اگر برای کسی حق ثابت نشده و مرده است، انکار و عنادی هم نداشت، اگر حق را می‌فهمید، قبول می‌کرد و تسلیم حق بود نه این که حق را شناخته رد بکند.

(۱) - «... اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَهُ
مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» انفال: ۳۲.

(۲) - معارج: ۱.

عدل، ص: ۲۰۶

کسی که حق را شناخت و رد کرد، به روی در جهنم می‌افتد. میزان در هلاکت و عذاب، «کفر جحودی، انکار، خصومت و لجبازی با حق کردن است»، اما کفر با قصور و بدون تقصیر، هر چند بت پرست قاصر باشد، یقیناً جهنمی نیست. اینها راجع به عقاید بود.

تکلیف مخترعین و مکتشفین مسلمان، مشرک یا کافر در آخرت

اما «عمل»، چه عملی اجر آخرتی دارد؟ این که مکرر می‌گویند و می‌پرسند: آیا فلان مخترع یا فلان کاشف میکروب مثل سل، یا مالاریا که چقدر نفوس را نجات داده، جهنم برود اما فلان مؤمن

مشهدی، یا کربلایی که بندی از پای مرغی باز نکرده، به بهشت
برود؟! البته مکتشفین و مخترعین زحمت فوق العاده‌ای می‌کشند و
چه بسیار اشخاصی را که از مرگ نجات می‌دهند. یا فلان کس،
بیمارستان مجهزی ساخته که بیماران را مداوا نماید، اگر ایمان یا
تقوا نداشته باشد، هیچ، ولی مبلغ مختصری که فلان مؤمن
می‌پردازد، ثواب دارد؟! در پاسخ این سؤال باید گفت که برخی،
دستگاه آخرت را با اوضاع دنیا مقایسه می‌کنند. بنده با شرح
مختصری روشن می‌کنم که ارزش کار آدمی دو میزان و دو مرحله
دارد؛ در دنیا یک میزان و در آخرت میزان دیگری دارد و مؤمنین
باید این مطلب را متوجه باشند و ارزش کار را در دنیا با آخرت یکی
ندانند. ارزش کار آدمی در دنیا به کم و زیادی است؛ کمّاً یا کیفاً؛
مثلاً اگر کسی صد تومان برای مصرفی داد، دیگری یک میلیون و
دیگری صد میلیون، در میان خلق ارزش کدامشان بیشتر است؟ یقیناً
صد میلیونی و بعد یک میلیونی را تعریف می‌کنند، هر کس بیشتر
پرداخته، یا بیشتر کار کرده است. یک نفر

عدل، ص: ۲۰۷

یک بیماری را مداوا کرده و دیگری ده یا صدتا را البته آن کس که بیشتر مداوا کرده، ارزش بیشتری را داراست.

فلسفه مدح و تمجید فراوان از برامکه و زبیده در تاریخ

برامکه که این قدر در تواریخ مورد مدح قرار می گیرند؛ چون داد و دهش آنان در تاریخ کم نظیر بوده است. یا مثلاً **زبیده** همسر هارون الرشید، آب طائف را به مکه معظمه آورده است که پیش از آن، کار برای حجاج خیلی مشکل بوده است. تهیه آب برایشان زحمت زیاد داشته مخصوصاً در مشاعر، حمل آب زحمت بیشتری داشته است و راستی این کارش مورد مدح زیادی در تاریخ اسلام گردیده است؛ چون پول خیلی زیادی خرج کرده است. **اخلاص، میزان عمل در آخرت** اما میزان آخرتی، به بیشتر پرداختن، یا بیشتر کار کردن نیست بلکه بیشتری «اخلاص» است. هر که دلش خالص تر و با خدای خودش مخلص تر است و هیچ هدفی جز خدا را منظور نداشته باشد، ارزشش بیشتر است. یک نفر یک تومان می دهد، دیگری صد هزار تومان می دهد، ولی ارزش یک تومان نزد خدا به مراتب بیشتر است؛ چون با اخلاص بیشتری همراه بوده است. گاهی بعضی از فقرا دارایی شان همین مقدار کم است ولی آن را با یک عالم اخلاص و

شکستگی، تقدیم خدا می کنند، آن وقت نزد خدا ارزش پیدا می کند. این که کسی بگوید: مخترع برق، یا کاشف میکروب به جهنم برود، ولی فلان پیره زن که چند تومانی داده به بهشت برود، شما این را به حساب دنیا نگاه می کنی و اشکال می کنی، اما میزان چیز دیگر است، عالم دیگری است، طرف، خداست،

عدل، ص: ۲۰۸

خدا به عمل نگاه نمی کند، بلکه به حال نگاه می کند.

دربارگاه الهی کیفیت عمل ملاک است نه کثرت عمل

در اول سوره تبارک می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...».^{۱۶۴} «خداوند موت و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما کار بهتر انجام می دهد».

خداوند می فرماید: «احسن عمل»، نه «اکثر عمل». «خیلی» را کنار بگذار، کثرت میزان نیست بلکه «احسن» میزان است؛ آن کسی که بهتر، با نیت پاکتر، با صدق و اخلاص بیشتری بیاید، ارزشمندتر است: «انَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ لَا إِلَى صُورِكُمْ».^{۱۶۵} نظر خدا به دل

^{۱۶۴} (۱) - ملك: ۲.

^{۱۶۵} (۲) - بحارالأنوار: ۷۰ / ۲۴۸ (با اندکی اختلاف).

شماست نه به ظاهر. خیال کردی صد میلیون دادی در درگاه خدایی
که خزانه‌های آسمانها و زمین مال اوست، ارزشی دارد؟

خودت کیستی تا مالت چه باشد. یک مشت نوت و کاغذ. پیش تو پول
ارزش دارد، نه در درگاه حق. جواهرات پشتوانه این اسکناسهاست.
طلا و نقره برای تو ارزش دارد؛ همان معدنهایی که خدا آفریده،
عده‌ای هم روی آن کار کرده‌اند، خیال کردی چیزی است. هر چه
عملت را کوچکتر بینی، آن جا مقبول تر است. هر چه بزرگ بینی،
کوچک می‌شود. مثلاً یک نفر سالها زحمت کشیده، مجتهد شده، تا
خودش را عالم دید و به خود بالید، با آن بی‌سواد یکی است. از سر
شب تا صبح نماز بخوان، ولی بگو:

(۱) - ملک: ۲.

(۲) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸ (با اندکی اختلاف).

عدل، ص: ۲۰۹

دیگران از سر شب تا صبح می‌خوانند، ولی ما این قدر نماز خواندیم،
یا ترویج کردیم، یا مسأله گفتیم، همه‌اش ضایع می‌شود، لذا «عُجَب»
را جزء مبطلات عمل دانسته‌اند. فقها می‌گویند: «العُجَب الاستعظام

للعمل والإدلال به». عجب آن است انسان کارش را بزرگ ببیند و به آن ناز کند: من که کتاب نوشتم، درس خواندم و درس دادم، تمام اینها تا انسان خودش را مستقل دید، این سقوط است. پس چنانچه گفتیم ارزش در عالم آخرت به کثرت نیست به اخلاص و عجز و معرفت است، به نیست دیدن خود است و این که انسان بفهمد خودش نیست.

چون الف او خود ندارد

ما چه ایم اندر جهان پیچ

هیچ هیچ

پیچ

البتّه نمی خواهیم منکر عبادت یا قراءت قرآن بشویم. اگر با فروتنی همراه باشد، خیلی خوب است، امّا مثلاً به خودش ببالد که یک ختم قرآن خوانده ام، تا عملت را بزرگ دیدی، محو شده است. این جاست که کوه کوه عمل، وزن گاه هم ندارد. عالم دنیا را با آخرت تطبیق کردی و اشتباه کردی. آن جا نمی گویند: چقدر درس خواندی بلکه می گویند برای کی خواندی؟ عمل کم ولی با اخلاص به مراتب از عمل زیاد بی اخلاص بالاتر است.

انفاق نان جو از سوی اهل بیت علیهم السلام و نزول آیات شریفه

شنیده‌اید اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سه روز روزه گرفتند و به نذرشان وفا کردند و در آن زمان سختی و قحطی، خوراک خودشان را به مسکین و یتیم و اسیر دادند با آن که خودشان سخت نیاز به خوراک و افطار داشتند

عدل، ص: ۲۱۰

و سه شب را با آب افطار کردند، آنگاه سوره «هل اتي» برایشان نازل می‌شود و کارشان را می‌ستاید: **«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَنُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»**.^{۱۶۶} اگر به اندازه قرص نان جو، طلا و جواهر می‌دادند ولی بدون وجه الله، این آیات نازل نمی‌شد، اما برای نان جو آیه نازل می‌شود؛ چون برای خدا شما را اطعام می‌کنیم، ما از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. در واجبات اگر اخلاص نباشد، برای تعریف کردن واسم بردن باشد، باطل است. در خیرات نباید از غیر خدا توقّعی داشت. چون این چنین شدند یعنی لوجه الله پرداخته، برای حفظ از شرور در فردای قیامت پرداخته، لذا خداوند هم با حسن وجه می‌پذیرد و نظر به کم و کیف نیست بلکه نظر به حال است.

ما درون را بنگریم و حال را

ما برون را ننگریم و قال را

نظر به ظاهر نیست، چه اشخاصی که ظاهر الصّلاحند ولی کارشان
ارزشی ندارد.

گریبان چاک کردن مرد فریکار در عصر حضرت موسی علیه السلام

در عدّه الدّاعی دارد وقتی حضرت موسی علیه السلام تورات
می خواند، یکی از این ظاهر الصّلاحها یقه اش را پاره می کرد و بر
سرش می زد که مثلاً اینها از خوف خداست. وحی رسید به حضرت
موسی که به این بنده ما بگو: دلت را برای خدا منشرح کن و گرنه
پیراهن پاره کردن که کار نشد، ترسی در دلت واقع گردد.

(۱) – انسان: ۹.

عدل، ص: ۲۱۱

پس نظر خدا به دل است و عمل در آخرت بر روی نیت است. اینها
که اشکال می کنند مخترع برق و کاشف میکروب با این همه خدمتی

که به خلق کرده، چه می‌شود؟ در جواب باید گفت: شما نزد این آقای مخترع برو از او پرس هدف از این کار چه بوده؟ آیا برای خدا بوده و بس، یا برای پول، یا مقام، یا ثبت به نام خودش و گرفتن حق امتیاز.

کاشف بی‌رحم

می‌گفتند: در شهری از شهرها کسی داروی سالک را کشف کرده است و از اطراف برای معالجه می‌رفتند و آنچه به او اصرار کردند که این دوا را اظهار کند و پول گزافی هم بگیرد تا مردم نخواهند این همه را از اطراف بیایند، حاضر نشد. پس معلوم می‌شود این کشف برای خدا نبوده پس طلبی از خدا هم ندارد، تا نیت چه باشد: «انما الاعمال بالنیات».^{۱۶۷} اعمال بر حسب نیات است، به کثرت عمل مغرور نشویم. به قدری نفس انسانی پست است که گاهی به یک بارک الله ساخته است، به یک مدح و تعریف اکتفا می‌کند، لذا دیگر از ثواب آخرتی خبری نیست. این آقای مخترع، حق امتیازش را از خدا می‌خواهد، یا از خلق؟ به چه هدفی این کار را کرده است؟ اگر برای خدا بوده، بهترین اجرا را دارد؛ کسی که بتواند افراد را از

خطر مرگ برهاند، البتّه حقّ حیات بر آنها دارد و چه ثواب عظیمی دارد اگر برای خدا باشد. میزان در سرای آخرت نیّت است: «لا عمل إِلَّا بِالنِّيَّةِ»^{۱۶۸} بلکه

(۱) - وسائل الشیعه: ۵ / ۶.

(۲) - وسائل الشیعه: ۵ / ۶.

عدل، ص: ۲۱۲

اساس دین، اخلاص است^{۱۶۹} تا خلوص نباشد، فایده‌ای ندارد،^{۱۷۰} کم و زیادش مهم نیست، برای خدا بودن مهمّ است. «عباد الرّحمن» کسانی هستند که آنچه دارند، در راه خدا می‌دهند با دل ترسناک. اگر مال داده که مال خداست و آن‌کس که داده خودش هم گرفته است. اگر صد میلیون دادی با منت و صد فقیر را غنی کردی، ارزشی ندارد. تا «من» در کار آمد، خودت هیچی، کارت هم هیچ است، امّا تا خدا بگویی، اجر باقی هم داری، خدا می‌ماند و کاری هم که برای

^{۱۶۸} (۲) - وسائل الشیعه: ۵ / ۶.

^{۱۶۹} (۱) - (۱) «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...» E\ بینه: ۵.

^{۱۷۰} (۲) - (۲) «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ...» E\ زمر: ۳.

خدا کرده باشی آن هم می ماند. ثواب و اثر بزرگ برای عمل خالص است، هر چند کم باشد.

چند عمل خالصانه از اصحاب رقیم و نجات آنان از غار

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». ^{۱۷۱} در سوره مبارکه «کهف» راجع به «اصحاب رقیم» ^{۱۷۲} روایتی از حضرت صادق علیه السلام رسیده است: «رقیم» اسم غاری بوده است که شاید حدود شامات و کوههای آن جاست.

سه نفر در زمان سلف بوده اند که در کوهها صید می کردند و زندگی شان را از این راه تأمین می کردند. روزی ناگهان رعد و برق می آید و رگبار شدیدی می زند، ناچار می شوند در

(۱) - «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...» **بینه: ۵.**

(۲) - «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ...» **زمر: ۳.**

(۳) - **کهف: ۹.**

^{۱۷۱} (۳) - کهف: ۹.

^{۱۷۲} (۴) - درباره این که آیا اصحاب رقیم، همان اصحاب کهف یا افراد دیگری بوده اند، بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد. برخی، اصحاب رقیم را همان اصحاب کهف دانسته اند و برخی نیز اصحاب رقیم را سه نفر دانسته اند که در غاری گرفتار آمدند و سپس نجات یافتند؛ چنانچه ظاهراً شهید بزرگوار آیه الله دستغیب همین نظر را پذیرفته است. برای توضیح بیشتر، به کتابهای تفسیری مراجعه شود.

(۴) – درباره این که آیا اصحاب رقیم، همان اصحاب کف یا افراد دیگری بوده‌اند، بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد. برخی، اصحاب رقیم را همان اصحاب کف دانسته‌اند و برخی نیز اصحاب رقیم را سه نفر دانسته‌اند که در غاری گرفتار آمدند و سپس نجات یافتند؛ چنانچه ظاهراً شهید بزرگوار آیه الله دستغیب همین نظر را پذیرفته است. برای توضیح بیشتر، به کتابهای تفسیری مراجعه شود.

عدل، ص: ۲۱۳

غاری پناه گیرند. مقداری که می‌گذرد – حسب روایت – تخته سنگ بزرگی، یا بهمن جلو غار می‌افتد و دهانه غار را می‌گیرد. بدیهی است چنین قطعه کوهی را قدرت هیچ کدام نمی‌تواند کنار بزند. به یکدیگر گفتند: «راهی برای ما نیست؛ از داخل که ما زورمان نمی‌رسد، از خارج هم که کسی خبر ندارد تا به کمک ما بیاید، بیاید به خدا متمسک شویم، هر کدام در عمرمان عمل خالصی برای خدا کرده باشیم آن را بیان کنیم و خدا را به آن بخوانیم شاید سبب نجات ما گردد».

۱ – خدمت به پدر و مادر

یکی از آنان گفت: «پروردگارا! در چندی قبل از پدر و مادرم پذیرایی می‌کردم، اوّل به آنها خوراک می‌دادم و بعد خودم می‌خوردم، شبی آمدم پدرم را در خواب دیدم، او را بیدار نکردم و بالای سرش نشستم تا بیدار شود و اتفاقاً تا صبح بیدار نشد. خدایا! اگر برای تو این کار کردم راه نجاتی برای ما بگشا». در این هنگام آن سنگ عظیم، مختصری کنار می‌رود به قسمی که ثلث منفذ باز می‌شود.

۲- پرداخت حقوق کارگر پس از چندین سال

دوّمی گفت: «خدایا! من هم چند نفر اجیر کارگر داشتم، از صبح کار می‌کردند.

کارگر دیگری هنگام ظهر آمد و عصر به همه یکسان پول دادم اما یکی از کارگرانی که از صبح آمده بود، اعتراض و قهر کرد و پول را انداخت و رفت. مدّتی پول رانگهداشتم ولی نیامد. با آن پول گوسفندی خریدم و بالأخره توالد و تناسل داشت، از شیر و پشم گوسفندها استفاده کردم تا بالأخره از آن یک گوسفند، گله‌ای تهیّه شد.

عدل، ص: ۲۱۴

روزی پیر مردی آمد مفلوک و شکسته و گفت: آیا مرا می‌شناسی؟
من همان کارگر آن روز هستم که پولم را نگرفتم، حالا نیازمندم و
آن را می‌خواهم. من گفتم دنبال تو می‌گشتم و تمام گله را به او
دادم. خدایا! اگر این عملم برای رضای تو بوده، راه نجاتی از این
مهلکه برای ما فراهم آور». ناگهان آن سنگ عظیم، مختصری جا به
جا می‌شود و ثلث منفذی باز می‌گردد.

۳- منصرف شدن از ارتکاب حرام

سوّمی هم عمل خالصانه‌ای که داشته نقل می‌کند و ظاهراً این بوده
که در سال قحطی، زن صاحب جمالی از او طعام می‌خواسته ولی
این شخص، از آن زن تقاضای حرام می‌نماید و در حال اضطرار، زن
می‌پذیرد ولی هنگام عمل، می‌لرزد و خلاصه مرد متوجّه حضور
پروردگار عالم می‌شود و از آن کار حرام صرف نظر می‌نماید و
طعام را نیز به آن زن می‌پردازد و ثلث منفذ نیز باز می‌گردد و هر
سه نفر از آن مهلکه نجات می‌یابند. آری، این نمونه آخرت است.
ای مسلمانان! اگر عمل برای خدا شد ارزش آخرتی دارد و گر نه هر
چه هم بسیار باشد، به کار دنیا می‌خورد. برای زبان مردم و تعریف
آنان بوده پس شخص همین جا به پاداش خودش رسیده است دیگر

چه طلبی از خدا دارد؟ برداشت تابع کشت است، مگر تخم برای آن جا کاشته تا محصول داشته باشد، اگر این کار را کردی که مالت زیاد شود، از خدا چه طلبی داری؟ روضه می خواند که کار دنیایش خوب شود، با منت گذاشتن، عملت را باطل ساختی،^{۱۷۳} پیش خدا چیزی نداری تا عملت را چیزی دانستی، دیگر چیزی نداری.

(۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...» بقره: ۲۶۴.

عدل، ص: ۲۱۵

وضعیت کافر قاصر و مقصر در قیامت

رشته بحث ما در «باب ثواب و عقاب بر ایمان و کفر و بر اعمال نیک و بد بود».

^{۱۷۳} (۱) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...» E\ بقره: ۲۶۴.

نسبت به «ایمان و کفر» گفتیم: ثواب بر ایمان قلبی و عقاب بر کفر جحود است. هر کافر مقصری در عذاب است و هر کافر قاصری عذاب ندارد. اگر کسی بر کفر، مرد ولی تقصیر نداشت؛ مثلاً جوان شانزده ساله یا دختر دوازده ساله در بلاد کفر می‌میرد و حجت بر او تمام نشده است، چه بسیار افرادی که اسم اسلام به گوشش نخورده و بر فرض هم خورده باشد، حجت بر او تمام نشده است. ما می‌گوییم: هر کافر مقصری، معذب است، نه کافر قاصر. هر کس در دین حق و متدین شدن به آن، کوتاهی کرده، معاقب است و هر کس برایش پیش نیامده، یا هوشش و ادراکش کم است، عقوبتی ندارد. در باب «عمل» گفتیم: در آخرت عملی ثواب دارد که فقط برای خدا انجام گرفته باشد. میزان عمل، کمی و زیادی نیست بلکه میزان، خلوص و برای اطاعت امر بجا آوردن است. هر چه آدمی در عمل، خالص‌تر باشد، برای خدا باشد، تعریف نخواهد؛ حتی توقع دعا کردن از طرف هم نداشته باشد،^{۱۷۴} هر چه باشد ارزشمند است؛ البته آن هم مراتب دارد و در مرتبه اعلایش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

(۱) - «... لَأُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» دهر: ۹.

است. سه قرص نان جو در سه شب هر کدام از اهل بیت می دهند که
سوره «هل اتی» برایشان نازل می شود:

گذشته زان جهان وصف سه

نانش

گذشته زین جهان وصف

سنانش

وصف شمشیر و نیزه اش در این دنیا همه جا رسید که چقدر دشمنان
اسلام را تار و مار کرد و در آن عالم اعلای نیز ملائکه، وصف سه نانی
که در سه شب داد، آگاه شدند؛ چون برای خدا بود.

بخشی از انفاهای علی علیه السلام

پانصد نخل به دست مبارکش نشانید و بعد که خرما داد، معیشت
عدهای از فقرا را تأمین کرد. دوازده هزار درهم میان آنان تقسیم
کرد، ولی آیه، یا سوره های نازل نشد، آن حال انفاق در آن سه شب
چه بوده، ندانم. یا در موضوع خاتم بخشی علی علیه السلام که در
رکوع اشاره به سائل کرد و او انگشتر را گرفت و رفت، در این هنگام
رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از سائل جریان را پرسید و

آیه شریفه «ولایت» را تلاوت فرمود. ۱۷۵ پس از رسول خدا، امام، رهبر و سرپرست شما کسی است که در حال رکوع، زکات داد. یک انگشت بیشتر نبود، اما این همه ارزش داشت. **سخنی بی ارزش درباره انگشتی علی علیه السلام** بعضیها نوشته‌اند: نگین این انگشت، قیمت خراج شامات بود، یا آن انگشت در دست یکی از اعیان مشرکین بوده که به شمشیر علی علیه السلام کشته شد و علی علیه السلام آن را

(۱) - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَا كِعُونَ» **مأذده: ۵۵.**

عدل، ص: ۲۱۷

برداشت، چون انگشت خیلی گرانقیمت بود، لذا آیه نازل شد. راستی که برخی چقدر از مطلب بدورند. علی علیه السلام بزرگتر از آن است که انگشت چند میلیونی در دست کند، با وجود آن همه گرسنه در مدینه. در زمان سختی و قحطی غالباً انگشتها را با عاج درست می‌کردند، نقره هم نبوده است اما ممکن است نگینش عقیق بوده است. برخی می‌خواهند علی علیه السلام یا کارش را بزرگ جلوه

۱۷۵ (۱) - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَا كِعُونَ» E\ مأذده: ۵۵.

دهند، به خیال خام خودشان انگشتر میلیونی را به دست علی علیه السلام می‌کنند.

هدیه سلطان حبشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و فروش آن برای فقرا

در بحار الأنوار است که: «سلطان حبشه – که در خفا اسلام اختیار کرده بود – هدایایی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که از آن جمله چراغی برای مسجد النبی و فرش زربافت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرش را به علی علیه السلام داد. آن حضرت، روز بعد آن را به بازار آورد و مشتری طلبید ولی از بس گران بود، کسی نبود که بتواند آن را بخرد لذا بنا شد فرش را قطعه قطعه‌اش بکنند و پس از آن فروخت و پولش را میان فقرا تقسیم کرد به قسمی که وقتی به خانه آمد یک درهم از آن را همراه خود نداشت». ^{۱۷۶} **قیمت واقعی**

انگشتری علی علیه السلام ای کسی که می‌نویسی علی علیه السلام انگشتر میلیونی به دست داشت، علی علیه السلام کسی بود که یک روز فرش زرباف را برای خودش نگاه نداشت، آن وقت انگشتر چند

میلیون درهمی را به دست می‌کند و آن را یک روز به یک نفر فقیر می‌دهد؟!!

(۱) - مدینه المعاجز: ۱ / ۳۲۹.

عدل، ص: ۲۱۸

این خلاف عدل است که در چنان زمانی، انگشت کذایی را نگهدارد. بنده خدا چون دیده آیه ولایت نازل شده، به خیالش باید خیلی قیمتی باشد، در حالی که نمی‌داند این فضیلت راجع به عمل نیست بلکه راجع به نیت است. اخلاص علی علیه السلام و حال آقا و صدقش مهم بود. آن انگشت از همین انگشت‌هایی بوده که به دست همه است.

از علی آموز اخلاص عمل

یا قضیه مشهور «عمر بن عبدود» را همه شنیده‌اید. فقط یاد آوری است.

هنگامی که آقا می‌خواهد سرش را جدا کند، او آب دهان به صورت حضرت می‌اندازد که بدترین اهانت‌هاست. آن حضرت از روی

سینه‌اش بر می‌خیزد و شروع به قدم زدن می‌کند و پس از لحظاتی
چند به سراغش می‌رود و خلاصش می‌کند. از خود آن حضرت
منقول است که فرمود: «در آن لحظه، ترسیدم به خاطر دفع خشم،
سرش را جدا کنم و کاملاً برای خدا نباشد».

شیر حق را دان منزه از
دغل

از علی آموز اخلاص عمل

افتخار هر وصی و هر ولی
علی

او خدو انداخت بر روی
علی

ضربت خالصانه علی علیه السلام با فضیلت‌تر از عبادت جن و انس

ضمناً در حالت خشم، تغییر حال، خیلی مؤثر است. وقتی اوقات تلخ
شد، خودت را به کاری سرگرم بدار، تشفی غیظ و دل خنکی کجا و
کار برای خدا کجا، لذانسبت به کار علی علیه السلام، رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود: «ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة
الثقلین». ۱۷۷

عدل، ص: ۲۱۹

«آن ضربت علی علیه السلام در آن روز، از عبادت جن و انس بالاتر است». هر کس هر عملی کرده باشد، به جزایش می‌رسد؛ برای دنیا کردی ممکن است به آن بررسی، برای آخرت کردی حتماً به آن می‌رسی؛ مثلاً صدقه دادی که مالت زیاد شود، یا بلا از تو دور گردد، به آن می‌رسی، اگر برای ثواب آخرت هم کردی، حتماً به آن می‌رسی.^{۱۷۸}

گفتگوی بهلول با هارون درباره نامگذاری مسجد

بسیاری هستند که شبانه روز برای دنیا می‌دوند ولی به آن نمی‌رسند و چه اشخاصی که جان می‌کنند که مالشان زیاد شود، یا به مقامی برسند ولی نمی‌شود. گویند: «هارون مسجد می‌ساخت، بهلول رد شد و گفت: چه می‌کنی؟ گفت: برای خدا مسجد می‌سازم. بهلول گفت: ممکن است نامش را مسجد بهلول بگذاری؟ گفت: من پولش را می‌دهم، زحمتش را می‌کشم، به اسم تو کنم؟ بهلول گفت:

^{۱۷۸} (۱) - «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» E اسراء: ۱۹.

خوب پس چرا می‌گویی برای خدا مسجد می‌سازم، بگو: برای این که مردم بگویند هارون مسجد ساخته، مسجد می‌سازم». **ناخالصی در اعمال برخی از افراد سیاسی در عصر انقلاب در جریان انقلاب، چه اشخاصی در رژیم گذشته و جهاد بر ضد طاغوت، صدمه دیدند، زندان رفتند، یا تبعید و شکنجه شدند. بسیاری از این کاسبها صدمه دیدند، معلوم نبود به حساب خداست یا نه، اما بعد معلوم شد بعضی مزد**

(۱) - «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُورًا» **اسراء: ۱۹.**

عدل، ص: ۲۲۰

می‌خواهند و گفتند: من زندان رفتم، دیگری جلو افتاده است. من در گذشته سر و صدا کردم، دیگری مقام یافته است. معلوم می‌شود برای خدا نبوده که این‌طور ناراحت می‌شوی و غرض و مرضی در کار بوده و گرنه در برابر عمل خالص که پول یا مقام نمی‌خواهند، پس برای خدا چه شد؟ همین که توقع داشت پاداشی ببیند، معلوم می‌شود عملش خالص نیست.

ریای مقارن و متأخر؛ باطل کنندگان عمل

بعضی از فقها در باب نیت می‌فرمایند: «ریای متأخر نیز مبطل عمل است همان‌گونه که ریای مقارن مبطل است». یعنی همان‌طوری که هنگام عمل اگر کسی در اثنای عبادت، ریا کرد، عمل او باطل می‌شود، پس از عمل اگر ریا کرد نیز موجب بطلان عملش می‌گردد مثلاً نماز شبی خوانده و بعد به گوش این و آن می‌رساند که خدا توفیق خوبی داد. تا عملش را نمایش داد و به دیگران فهمانید، کارش را خراب کرده و این خطر بزرگی است که مؤمنین باید از حبط عمل بترسند. بعضی آفات است که عمل خوب را از بین می‌برند. **آفت حسادت** باغبان چند ماه زحمت کشیده، موقع میوه، سم می‌زند و همه را از بین می‌برد، این چیزی نیست. وای از سمی که خودم به درخت عملم بزنم! وای از آفت زدگی عبادت! حسد هم مانند ریشمیز، عمل را می‌خورد. ریشمیز – که همان موریانه است – از داخل، چوب را می‌خورد و یک مرتبه ساختمان ریزش می‌کند. هرکس می‌خواهد باشد. در این جهت فرقی نیست مجتهد، یا اوّل عابد روزگار باشد.

عدل، ص: ۲۲۱

«فان الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب».^{۱۷۹} از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است هر کس کوه، کوه عمل دارد؛ ولی چون حسد دارد، این حسد همچون آتش به انبار هیزم است. وای از عالمی که حسد دارد! تا او را آتشی نکند رهایش نمی‌کند. یک عمر زحمت کشیده، جان کنده لکن این آفت را در کنارش پرورش داده است.

حسادت برخی نسبت به امام امت!

برخی با این که امام امت را می‌شناسند که در علم معقول و منقول استاد و در زهد و تقوا کم نظیر است، با وصف حال، نسبت به او حسادت می‌ورزند! اگر کسی حسدش را بورزد که چرا ایشان جلو افتاد، با او چه باید کرد؟! ای منافقین! انصاف بدهید. به قول قرآن مجید: «آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوار پیروی کردن است، یا آن کس که راه به جایی نمی‌برد جز این که او را راه ببرند».^{۱۸۰} **اثبات بی سوادى بنى صدر مغرور در کتاب تضاد و توحید** آیا امام امت به پیروی کردن سزاوارتر است یا رجوی و بنی‌صدری که معلوم نیست چه خوانده است؟ او معنی الفاظ قرآن را هم

^{۱۷۹} (۱) - بحار الأنوار: ۷۳ / ۲۵۵.

^{۱۸۰} (۲) - «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» E\ یونس: ۳۵.

نمی‌فهمید. در کتاب تضاد و توحیدش به قول یکی از فضلا، سی آیه قرآن را غلط معنی کرده است، نه از فقه، نه کلام و نه تفسیر از هیچ کدام خبری ندارد، کجا درس خوانده است؟ هر چند ادّعی ۱۳۰ علم دارد!! آن وقت او را بر امام امت برگزینند، با آنچه از او دیده و شنیده‌اید

(۱) - بحار الأنوار: ۷۳ / ۲۵۵.

(۲) - «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» یونس: ۳۵.

عدل، ص: ۲۲۲

از «من، من» کردنهایش، با این همه هوای نفس، آیا عاقلی می‌آید امامش را بنی‌صدر قرار دهد؟ این کفر جحود است. «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ...». آیا آن کس که هدایت به حق می‌کند، آن کس که در جماران است، سزاوار متابعت کردن است، یا آن کس که دیروز با خفت و خواری به سوی پاریس فرار کرد؟ تمام این حق کشیها و بی انصافیها مورد مؤاخذه است. عذاب برای آنها وعده داده شده است؛

کسی که حق را پس از ظهورش منکر شود و باطل را پس از ظهور بطلانش، پیروی کند.

عبادت بودن اطاعت از ولیّ فقیه

اجر آخرتی میزانش با خداست؛ یعنی در عالم دیگر، آن عملی ارزش دارد که برای اطاعت او باشد، نه نفس و هوا و نه دلبخواه. بهترین عمل از روی دل خواستن ارزش ندارد و کمترین عمل با اخلاص و از روی اطاعت، ارزشمند است. ولایت فقیه را قبول کردن؛ یعنی پیش خودکار نکردن و حرف شنیدن، قلدری نکردن و روی قانون عمل کردن، رأی من و نظر من کنار رفتن، ولایت را بپذیرد و اطاعت ولیّ امر کند و حرف بشنود. یقین بدانید صد در صد هر کس از روی اطاعت امر نایب امام زمان (عج) روز جمعه آخر رمضان، روز قدس راهپیمایی کند، با فریاد: **مرگ بر اسرائیل و مرگ بر آمریکا**، هر قدمش حسنه است. روی میزان اطاعت امر است نه راجع به راه رفتن و در برابر آفتاب بودن است. روی میل خودت کار نکن، قدمی از روی اطاعت بردار، خیلی ارزش دارد، اما کیلومترها روی خواست نفس و میل خود رفتی، ارزشی ندارد.

عدل، ص: ۲۲۳

چه بسا بسیاری از عبادتهای ما جزء سیئات ما باشد. هر عبادتی که نمایش در آن باشد، جزء گناهان است. خیال کردی پولی دادی، سفره انداختی تا اسمت را ببرند؟ برای حسین علیه السلام چه کردی؟ هر عملی که برای اطاعت ولایت فقیه کردی کمش هم زیاد است؛ دو نفر مریض هستند، یکی روی میزان عقل می گوید: من نزد دکتر می روم، از او می خواهم دردم را تشخیص دهد و دوایم بدهد و به کار می بندد و خوب می شود. اما دیگری می گوید: من خودم عمری تجربه ها کرده ام، پدرم طبیب بود، من احتیاجی به دیگری ندارم و روی تجربه خودم کار می کنم لذا چیزهایی می خورد که برایش مضر است و بدتر می شود. پیش خود هر دوايي به هر خوبی هم بخوری، غلط است. بهترین کارها بدترین از کار در می آید.

توهین به علما با تحریک منافقین کسانی بودند در هر شهری، نمازگذار و روزه بگیر؛ ولی پیش خود کمک بنی صدر کردند. چقدر شر از آنها سر زد، به خیال این که خوب کاری می کنند. از پارسال، ده ماه و نه ماه قبل که من در خطبه ها اعلان می کردم اوّل با کنایه و اشاره و بعد با صراحت که بعضیها به من ایراد می گرفتند که چرا ریاست جمهوری را تضعیف می کنی، پیش خود کاری می کردند و

گمان می کردند خوب می کنند.^{۱۸۱} آن نادان به مرحوم بهشتی جسارت می کرد، بعضی از مردم هم ندانسته خیال می کردند آنها هم باید جسارت بکنند به خیالشان خوب است، اینها زیانکارترین افراد هستند. بدبخت ترین افراد کسانی هستند که در راه شرّ می کوشند و خیال

(۱) - «... وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» کهف: ۱۰۴.

عدل، ص: ۲۲۴

می کنند کار خیر می کنند و حقّی را می گیرند. ای کسانی که به آقای بهشتی جسارت می کردید، تزریق منافقین را می پذیرفتید، چون پیش خود این کارها را می کردید عملی که پیش خود کردی نداری، حتّی چه بسا در صفحه سیّئات هست. امّا اگر از روی اطاعت ولیّ امر کردی نه نفس و هوایت، آن را داری، هر چند اطاعت از اعلامیه‌ای از آن بزرگوار باشد. در ظرف این چند سال، چقدر خیرات از این ملت سرزد که از ولیّ امر اطاعت کردند.

هدر دادن خدمات گذشته با انکار حق

^{۱۸۱} (۱) - «... وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» کهف: ۱۰۴.

از جمله چیزهایی که خدمات گذشته را هدر می‌دهد، «انکار حق» است.

کسانی که در گذشته در ترویج اسلام کوشیدند، در براندازی حکومت پهلوی، خدمات شایانی کردند لکن حالا از اطاعت امام بیرون رفته‌اند، تمام خدمات گذشته شان را هدر داده‌اند. **سرزنش شدن کوفیان توسط حضرت زینب علیها السلام** آیه‌ای از قرآن مجید را حضرت زینب علیها السلام درب دروازه کوفه خواند. من این آیه را برای کسانی که تا چندی قبل با مسلمین بودند و خدماتی به اسلام کردند، ولی حالا برکنارند می‌خوانم. درب دروازه کوفه حضرت زینب علیها السلام نگاه کرد جمعیت خلق با منظره سرهای بریده و خلاصه چند جمله که سخن گفت و تذکراتی داد و: «آیا می‌دانید چه کار کردید، جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره کردید». شیون از زن و مرد کوفی بلند شد. آن وقت حضرت زینب علیها السلام فرمود:

عدل، ص: ۲۲۵

«یا اهل الختل والغدر تبکون ... انما مثلکم کمثل الّتی نقضت غزلها
من بعد قوّه انکاثا». ۱۸۲

کاری احمقانه از پیرزنی ثروتمند

در زمان جاهلیّت و قبل از اسلام، زنی بود که کمی نقصان عقل داشت. چندین کنیز و مال فراوانی هم داشت. از صبح خودش و کنیزانش پشم می‌ریسیدند و می‌تاییدند. یک هفته هر روز از صبح تا شام بندها را می‌بافتند، بعد می‌گفت: همه را باز کنید! دوباره همان پشم روز اوّل می‌شد و باز از سر می‌گرفت. قرآن مجید خطاب به مسلمین می‌کند که شما این‌طور نباشید. کسانی در رژیم گذشته زندانها رفتند، تبعیدها شدند، حالا می‌گویند ما انقلاب کردیم ولی دیگران جلو افتادند؛ امام اشتباه می‌کند این و آن را جلو می‌اندازد. تو برای چی به زندان رفتی؟ برای این که اسلام بر سر کار بیاید، نکند همان وقت هم برای غرض و مرضی بوده است. دیگر برای خودش چیزی نمی‌گذارد، با یک کلمه اهانت به امام امت، هر خدمتی که کرده باشی، به باد فنا می‌دهی. ای مسلمانان! «وَلَا تَكُونُوا کَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا...» ۱۸۳ آنچه بافتید، باز نکنید.

۱۸۲ (۱) - مقتل مفتح: ۳۱۱.

۱۸۳ (۲) - نخل: ۹۲.

یک ماه رمضان روزه گرفتید، دعا خواندید، نماز جماعت حاضر شدید، آنرا از کف ندهید.

(۱) - مقتل مقرر: ۳۱۱.

(۲) - نحل: ۹۲.

عدل، ص: ۲۲۶

معاف بودن مستضعفین قاصر از عذاب الهی

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا». ^{۱۸۴} خلاصه بحثهای این دو سه روز، راجع به «ثواب و عقاب در آخرت در برابر عقاید و اعمال بود». در جهت عقاید گفتم اگر کسی با ایمان برود،

ثواب آخرتی – که خلود در بهشت است – برایش خواهد بود. اعتقاد به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الأنبياء و معاد به طوری که در دلش جا کرده و او را به عمل واداشته باشد، اگر خشوع قلبی بود، بالأخره بهشتی می شود؛ اما اگر با ایمان نرفت، آیا همیشه در عذاب می ماند؟ بلی، اگر با تقصیر بود، نه قصور. همین آیه ای که از سوره نساء تلاوت شد، ترجمه اش این است: کسانی که ملائکه جانشان را می گیرند در حالی که به خود ستم کرده اند، به آنها می گویند (حالا که با کفر می میرید): کجا بودید، این مدت عمری که خدا به شما داد، چرا خداشناس نشدید، خود شناس، حلال و حرام شناس نشدید؟

(۱) – نساء: ۹۷ – ۹۸.

عدل، ص: ۲۲۷

گویند: «ما در زمین ضعیف شده بودیم». حالا این ضعف از نظر مکان بود؛ مثلاً در شهری که دشمن غالب بود و امکان تحصیل معارف برای مسلمانان نبوده است، یا چیز دیگر. ملائکه مأمور قبض روح به آنان

می‌گویند: «آیا زمین خدا فراخ نبود که در آن سفر کنید و به شهرهای اسلام بروید و معارف دینتان را یاد بگیرید؟!».

لزوم هجرت برای آموختن معارف دینی

مثلاً ملائکه گویند: اگر در شهرتان عالمی نبود، می‌توانستید به شهر دیگر بروید و مراسم دینتان را آن‌جا یاد بگیرید. پاکه داشتید، وسیله که داشتید. مریض باید عقب طبیب بدود و از او درمان بجوید. بسیاری از این قریه‌ها عالمی ندارند، وقتی به آنها می‌گویند: چرا معلومات دینی ندارید، می‌گویند: کسی به سراغ ما نمی‌آید؟ چرا به یک آیه قرآن عمل نمی‌کنید (آیه نفر): «باید از هر قریه‌ای یک یا چند نفر در مرکزهای علمی بیایند و علوم دینی را فراگیرند و برگردند احکام خدا را به دیگران برسانند».^{۱۸۵} اگر مردم به این واجب عمل نکردند همه مسؤول‌اند. **تشابه برخی از جوامع بشری به قبرستان** همان‌طوری که داد می‌زنید: بهداری نداریم، دکتر نداریم، چرا داد نمی‌زنید روحانی نداریم؟ مردم! از میان خودتان یک نفر یا چند نفر صاحب استعداد پیدا

(۱) - «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» E\ توبه: ۱۲۲.

طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» توبه: ۱۲۲.

عدل، ص: ۲۲۸

شود و به حوزه علمیّه بیاید. از چندین سال قبل اتمام حجت کردیم که بیاید ما می‌پذیریم. چند سال درس بخواند و برگردد، وای به قریه‌ای که در آن عالم و روحانی نباشد! آن‌جا گورستان است. قریه‌ای که در آن نماز جماعت خوانده نشود، اوّل وقت، صدای اذان در آن بلند نشود، قبرستان است. عذر ندارید که عالم نداشتیم، چطور برای شکمت می‌دوی، برای دینت هم برخیز و دنبال عالم برو. همان‌طور که مریض دنبال طبیب می‌رود، شما هم طبیب روحی می‌خواهید. فردا عذرت را نمی‌پذیرند که بگویی عالم در اختیار نبود، پاسخ می‌دهند: «... أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ...»^{۱۸۶}. آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مسافرت کنید، دنبال عالم روحانی بروید و احکام دینتان را یاد بگیرید. مگر کسانی که وسیله نداشته باشند و از حیث ادراک، نقصان داشته باشند.

ما به طور کلی می‌گوییم: هر کس به ایمان، دسترسی داشته و کافر مرده است، همیشه در عذاب است و اما اگر به راستی مستضعف بوده و یا دسترسی نداشته باشد، او معذور است. چه بسیار اشخاصی که در چین و قعر آفریقا که دسترسی به اسلام ندارند و از اول عمر تا آخر، اسم اسلام هم به گوشش نخورده است، چنین انسانی را عذابش نمی‌کند که چرا مسلمان نشدی، به اصطلاح این جا قبح عقاب بلایان است.

پاداش عمل در برابر نیت خیر یا شر

اما راجع به «اعمال»، گفتیم: کار خوب در آخرت میزان دیگری دارد. آنچه در

(۱) - نساء: ۹۷.

عدل، ص: ۲۲۹

آخرت ارج دارد، آن است که برای خدا باشد نه این که زیاد باشد. اگر کافری کار خیری کرد، یک وقت هست واقعاً در برابرش مالی و در آمدی داشته؛ مثلاً کسانی که اختراعی می‌کنند، یا چیزی کشف می‌کنند، حق العمل خوبی هم در برابرش می‌گیرند، این جاست که

حسابش همین جایعی در دنیا صاف شده است. اما اگر توقع پاداش مادی در برابر این اختراع و خدمت نداشت؛ چون ایمان به خدا ندارد، برای خدا هم نبوده که از خدا طلبکار باشد و توقع مادی هم از افراد ندارد، فقط دوست می‌دارد به خلق خدمت کند مانند «حاتم طایی».

ایثار و احسان فوق‌العاده حاتم طایی^{۱۸۷}

حاتم طایی پیش از اسلام بوده و از ایمان به خدا بهره‌ای نداشته، اما صفت خوبی داشته که هیچ وقت سائل را رد نمی‌کرده است؛ حتی نقل می‌کنند وقتی در قبیله طیّ، قحطی شد، خود حاتم و خانواده‌اش گرسنه خوابیدند و لقمه نانی هم در بساط او نبوده است. نصف شب سائلی درب منزلش ناله کرد و گفت: من از فلان قبیله‌ام. در قبیله ما قحطی غوغا کرده و ناله هایشان را بلند کرده است، من وعده‌شان دادم که نزد حاتم می‌روم و کاری برایتان می‌کنم. حاتم با این که هیچ نداشت، اسبش را تقدیم کرد. اسب عربی نزد این قبایل فوق‌العاده ارزش داشت، مع الوصف اسبش را داد تا ببرند و بکشند.

^{۱۸۷} (۱) - حاتم بن عبدالله بن سعد طایی مکیّ به ابو سفانه از قبیله طیّ، در دوران جاهلیّت، مردی جواهر و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم بدو مثل می‌زدند (فرهنگ معین). در لغتنامه دهخدا درباره حاتم طایی مطالب قابل توجهی نقل شده است، مراجعه شود.

سَخاوتی که دارد، در برابرش چیزی نمی‌خواهد، نه استفاده مادی و نه معنوی؛ چون عقیده به خدا ندارد.

(۱) - حاتم بن عبدالله بن سعد طایی مکنی به ابو سفانه از قبیله طئی، در دوران جاهلیت، مردی جوانمرد و بخشنده بود و عرب در سخا و کرم بدو مثل می‌زدند (فرهنگ معین). در لغتنامه دهخدا درباره حاتم طایی مطالب قابل توجهی نقل شده است، مراجعه شود.

عدل، ص: ۲۳۰

مؤثر بودن کار خیر از مؤمن و کافر

طبق بسیاری از روایات، این قسم کارهای خیر، حتماً مؤثر خواهد بود، خصوص نسبت به حاتم طایی؛ چون بهشت منحصر به مؤمنین است لذا او از بهشت بهره‌ای ندارد؛ ولی در آن محلی که در جهنم است، حائلی از آتش برای اوست. سخاوتش به منزله حجابی میان او و آتش می‌شود، عمل خوب ضایع نمی‌شود، همین خدمت به خلق بدون توقع پاداش، به کارش می‌خورد، خداوند یا در همین دنیا به او تلافی می‌فرماید، یا در آخرت برایش سبب تخفیف عذاب می‌شود و آرامش نسبی برایش خواهد بود. پس کافر اگر غرض دنیوی، یا

اخروی در برابر کار خیرش نداشته باشد، کارش بی اثر نخواهد بود.
لزوم پرهیز از برخی از توهّمات و امّا مقدار ثواب، هیچ کس نتواند
برای عمل خودش میزانی برای ثواب پیدا کند. مؤمن، مفاتیح را باز
می کند و می خواند: اگر کسی دعای: **«اللّهُمَّ ادخل علی اهل القبور**
السّرور» را تا آخر را بخواند مثلاً گناه چهل ساله اش پاک می شود،
مواظب باش که این قسم روایات، راجع به مرتبه کامل خواننده این
دعاست. ثواب از یک حسنه هست تا میلیونها حسنه. اگر یک گناه هم
پاک شود خوب است نه این که مرتبه کامله اش را بر خودت تطبیق
کنی؛ دو رکعت نماز بخوانی و ثواب صد شهید داشته باشی، تا
نماز خوان کی باشد و حضور قلبش چگونه باشد. احمق دو رکعت
نماز می خواند و منتظر است ملائکه بر او نازل شود و تا چیزی
خواست فوراً اجابت گردد. خیال کردی در زیارت عاشورا خواندی:
«یا لیتنی کنت معکم» و گفتی: ای کاش!

عدل، ص: ۲۳۱

من هم با شما بودم و رستگار می شدم، راجع به تو است که هر کس
این جمله را بگوید ثواب شهدای کربلا را دارد.

تشابه کربلای ایران به کربلای امام حسین علیه السلام

مثل ما هر چه «یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً» بگوییم، باید همراهش هم بگوییم: خدایا! رسوایم نکن. حالا اگر صحرای کربلا بودی، می رفتی؟ هم اکنون جبهه جنگ نیز اسباب امتحان است، چه بسیار افرادی که می توانند جبهه بروند ولی مضایقه می کنند. بفرماید این هم صحرای کربلا. چه فرقی می کند؟ آن روز جنگ دین بود، امروز هم همین مسأله است. آن جا یزید بود و این جا صدام است.

آن روز حمله به اسلام بود و امروز هم حمله به اسلام است. آن روز ظلم بر حسین علیه السلام بود و امروز هم ظلم بر ذریّه حسین علیه السلام است. بلی این رزمندگان عزیز اگر در عاشورا هم بودند در کربلا به امام حسین علیه السلام کمک می کردند. او اگر بگوید: «یا لیتنی کنت معکم»، ثواب شهدای کربلا می برد؛ اما اگر نظیر این مرد محترمی که عرض می کنم باشد، توقع نداشته باشد چنین ثوابی داشته باشد. متفاوت بودن ادّعا با مدّعا یکی از رفقای جماعت – که سالیان متمادی در جماعت مسجد جامع حاضر بود و به رحمت خدا رفته است – می گفت: «پس از یک عمر، حالا خداوند مرا نزد خودم رسوا فرمود! من تاکنون مکرّر می گفتم: یا لیتنی کنت معکم؛ ای

حسین! وای اصحاب حسین! ای کاش! من هم با شما بودم و خیال می کردم ثواب شهدای کربلا را خواهم داشت.

عدل، ص: ۲۳۲

شب در خواب، جریان کربلا را آن طور که اهل منبر می گفتند ملاحظه کردم لشکر حسین و لشکر ابن سعد در برابر هم قرار گرفتند و من هم رو به خيام حسین رفتم و مرا جزء اصحاب حسین علیه السلام راه دادند و آن وقت بنی هاشم یکی یکی به میدان رفتند. **قاسم بن الحسن به میدان رفت، من پشت سر امام حسین علیه السلام بودم. قاسم که به میدان رفت و صدای ناله اش بلند شد، از اسب افتاد، پیش خودم گفتم: الآن است که ابا عبدالله علیه السلام به من بفرماید حالا تو به میدان برو و بالأخره کشته شدن در کار است. چشم آقا را پاییدم که مرا نبیند، عقب عقب کنار رفتم و بعد به سرعت پا به فرار گذاشتم، به قدری در فرار کردن التهاب داشتم که از سرعت دویدن از خواب پریدم!». زبان بازی خیلی می شود، اما به ادعا که کار درست نمی شود هنگام امتحان معلوم می شود مرد کیست و حاضر باشد جانش را در راه خدا بدهد و گذشت داشته باشد.**

لزوم پرهیز از محاسبات غلط

در باب ثواب، مقدارش به دست خداست. پیش خودت حساب نتراش.

یک زیارت مشهد رفته‌ام پس هفتاد هزار حج انجام داده‌ام و دو رکعت نماز کذایی خواندم، فلان ثواب را دارم، وقتی از خواب جستن کردی، می‌فهمی که اینها راجع به تو نبوده است. منکر احادیث نیستم بلکه می‌گویم: اندازه‌گیری درست نیست. اجر از یک حسنه هست تا هفتاد هزار حسنه. اگر قبول شود، خدا می‌داند من کدام مرتبه‌اش باشم. به مثل امثال ما اگر حسنه‌ای هم بدهند، سپاسگزاریم، مبادا غرور ما را بگیرد.

عدل، ص: ۲۳۳

تفاوت از زمین تا آسمان است

از خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: «دو نفر نمازگزار با هم مشغول نماز می‌شوند و باهم تمام می‌کنند، در حالی که در ثواب فاصله بین این دو از زمین تا عرش است. در صورت، هر دو مثل هم، اما در باطن چیز دیگر است (ما چه دانیم)». حسین علیه السلام، عزاداری امثال ما دارد، عزاداری هم همچون **حجة ابن الحسن العسکری علیه السلام** دارد. خیال نکنید همه یک‌نواخت است. غرور شما را نگیرد.

خیال نکنید عملی که از ما سر می‌زند، حتماً ثوابهای فوق العاده بر آن مترتب است بلکه آدمی باید به هر خیری روی آورد و امیدوار باشد خدا به کرمش با او معامله کند. گاه می‌شود از عباداتش باید توبه کند؛ چون اخلاص نداشته است. مطلب خیلی دقیق است. پس در آخرت اگر ایمان و اخلاص باشد، عمل اجر دارد و اجرش را جز خدا کسی نمی‌تواند تعیین کند، اما اگر ایمان در کار نبوده و عمل خیر برای دنیا بوده که اجرش را برده و گرنه تخفیف در عذاب خواهد بود. **متفاوت بودن گنهکار مسلمان با بت پرست گنهکار و دانا با جاهل** اما نسبت به گناهان چطور؟ گناه در آخرت چگونه است؟ مسلمان گنهکار با بت پرست گنهکار فرق می‌کند یا نه؟ و آیا گنهکار دانا با گنهکار نادان فرق می‌کند یا نه؟ در دو جهت باید بحث شود: جهت اخیرش که دانا و نادان باشد، گنهکاری که می‌دانست فلان کار حرام است و بجا آورد، با آن کسی که ندانست حالا یا ندانستنش از روی عذر باشد؛ یعنی واقعاً نمی‌دانست و کوتاهی هم در ندانستن

عدل، ص: ۲۳۴

نداشته، اگر مقصر بوده که معذب است، ولی اگر قاصر باشد مثلاً در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی عیال گرفته و بعد معلوم شد که این زن بر او

حرام بوده، خواهر رضاعی‌اش بوده، یا قبلاً با برادرش عمل حرام انجام داده است و پس از چند سال حکم مسأله را فهمید که آن زن برایش حرام بوده است، گذشته‌هایش عقاب ندارد، چون نمی‌دانسته است نمی‌شود گفت: چرا یاد نگرفته؟ کسی که یک سال بیشتر از تکلیفش نگذشته است نمی‌شود به او اعتراض کرد که چرا تمام مسائل دین را ندانسته است؛ البتّه هر مسلمان هنگام ابتلا به مطالبی، باید احکامش را بداند؛ یعنی اگر شما مسائل حج را ندانستی و استطاعت هم نداشتی، به شما نمی‌گویند چرا مسائل حج را یاد نگرفتی، امّا اگر استطاعت پیدا کردی، برایت یاد گرفتن مسائل حج واجب می‌شود. **وجوب آموختن احکام مورد ابتلا** تا زن نگرفتی، احکام نکاح را هم واجب نیست بدانی، امّا وقتی ابتلا پیدا شد، باید بفهمی کدام زن حلال است و کدام حرام، مبدا این زن در عدّه باشد. **«الفقه ثمّ المتجر»**^{۱۸۸} اوّل باید احکام بیع را یاد بگیری و بعد مشغول معامله شوی و باید مسائل اکل و شرب را بدانیم که چه خوراکیها حلال و چه حرام است. می‌گفتند: کنار بازار، دنبان (تخم برّه) گذاشته بودند و می‌فروختند، چرا چنین باشد، این شهر اسلام است؟ مگر نمی‌دانید خوردن دنبان حرام است. در عقاب اعمال هم مانند عقاب عقاید،

^{۱۸۸} (۱) - در روایت چنین است: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: معاشر الناس الفقه ثم المتجر واللّه للربانی هذه الامّة اخفی من دیب النمل علی الصفا\E (بخارالأنوار: ۱۰۳/۱۱۷).

میزان «قصور» و «تقصیر» است. اگر کسی نمی‌دانسته مثلاً همین موضوع که همسرش خواهر رضاعی‌اش بوده

(۱) - در روایت چنین است: قال امیر المؤمنین علیه السلام: معاشر الناس الفقه ثم المتجر والله للربافی هذه الامة أخفی من دیب النمل علی الصفا (بحار الأنوار: ۱۰۳ / ۱۱۷).

عدل، ص: ۲۳۵

و نمی‌دانسته که خواهر رضاعی‌اش هست و بعداً فهمید بر او حرام بوده، وی تقصیری در این مورد نکرده است. اما اگر احکام مورد ابتلاش را با این که می‌توانست، یاد نگرفت، این جا مقصر و معاقب است.

لزوم اجتناب از برخی از گناهان به حکم عقل

نسبت به مقصر، گناهکاری که باید عذاب ببیند، همان کفاری که از اسلام بی‌خبرند، بعضی از گناهان است که اصلاً عقل آنها را راهنمایی می‌کند که باید ترک نمایند؛ مثلاً بت پرست قاصری است و دزدی هم می‌کند، هر چند از حکم قرآن بی‌خبر است ولی عقلش به او می‌گوید: دزدی بد است. یا شرب خمر به حکم عقل هر شخص،

مذموم است. اذیت کردن به دیگری، هر چند حیوان باشد، خود عقل از این کار نهی می‌کند. نسبت به این قسم گناهانی که وجدانش حکم می‌کرد باید ترک کنی، نمی‌شود گفت «قاصر» است بلکه «مقصر» است. اگر منافقین، اسلام را به درستی شناختند، اما بمب گذاشتن و ترور کردن را چطور؟ وجدانتان می‌پذیرد؟ حجت خدا بر شما تمام است. مثل دیشب در خانه‌ای بریزید چند نفر بر سر سفره افطاری نشسته‌اند با شما چه کرده‌اند که آنها را به رگبار ببندید.^{۱۸۹} کدام حیوان درنده چنین می‌کند؟ حیوان درنده هم وقتی گرسنه است، حیوان ضعیف‌تری را می‌درد تا بخورد، اما شما در خانه مسلمین می‌ریزید و ترور می‌کنید، برای چه؟ اگر می‌خواهید با این کار «رجوی» را برگردانید که این آرزو را به

(۱) - اشاره به جریان روز در شیراز است که چند نفر منافق به منزل بعضی از سرشناسان شهر ریختند و آنها را به رگبار بستند و چند نفر کشته و زخمی شدند.

عدل، ص: ۲۳۶

^{۱۸۹} (۱) - اشاره به جریان روز در شیراز است که چند نفر منافق به منزل بعضی از سرشناسان شهر ریختند و آنها را به رگبار بستند و چند نفر کشته و زخمی شدند.

گور ببرید، اگر شاه توانست برگردد، رئیس شما هم می‌تواند برگردد، اگر هم برگردند - که خواست ملت است آنان برگردند - تا به حسابشان برسند. بر عموم ملت واجب است خانه‌های تیمی آنها را گزارش دهند و تا فرد مشکوک دیدید حتماً پیگیری کنید.

در قوانین کیفری، ملاک جرم است نه مجرم

گناه از کسی که سر زده، اگر او مقصر باشد به همان معانی که عرض شد، عذاب دارد. حالا آیا بین گنهکاران در قیامت تفاوت هست یا نه؟ یک مسلمان گنهکار، در قیامت با یک بت پرست گنهکار فرق می‌کند یا نه؟ بعضی از ضعفاء العقل شیعه می‌گویند: باید فرق کند تا بین مسلمان و بت پرست فرقی باشد، اگر مسلمان به کسی اذیت کرده، ولی زیارت عاشورا هم خوانده، اگر شراب خورده مگر نه پول هم خرج کرده است! این حرف اساس و مأخذی ندارد و حرفی است بدون برهان. در دستگاه خدایی، عمل مجرم میزان است، نه شخص او. قانون عدل اسلام را در دنیا ملاحظه کنید، هر کس هر جرمی مرتکب شد، هر کس که باشد بر او تنبیه را اجرا می‌کنند:

زانی را یک صد تازیانه می‌زنند، اگر سید اولاد پیغمبر هم بود، او را می‌زنند؛ چون میزان، جرم است نه شخص مجرم. خدا برای زنا صد

تازیانه معین فرموده، دیگر قوم و خویشی، یا پیر و جوانی مطرح نیست. چه در دنیا و چه در آخرت، میزان عقوبت، خود جرم است نه شخصیت و نسب مجرم. صریح قرآن مجید است که: «وقتی در صور دمیده می‌شود، میان انسان‌ها نسب نیست».^{۱۹۰} در دنیا هم همین‌طور باید باشد، میزان بر پایه عدل است.

(۱) - «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»

مؤمنون: ۱۰۱.

عدل، ص: ۲۳۷

نجات انسان در عمل کردن به دستور

این‌که گویند: «من که شیعه هستم کتک بخورم، آن‌که شیعه نیست هم کتک بخورد، پس فرق من و او چه شد؟»، پاسخش را بشنوید. دو نفر مریض هر دو بیماری سختی گرفته‌اند، یکی دنبال متخصص می‌رود و به زحمت خودش را نزد طبیب معالج می‌رساند و طبیب طرز مداوا را تعلیمش می‌دهد اما او به آن عمل نمی‌کند و لذا خوب نمی‌شود. رفیق دیگرش می‌گوید: «بسیاری از این پیرزنها تجربه شان بهتر از

^{۱۹۰} (۱) - «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» E مؤمنون: ۱۰۱.

دکترهای امروزی است»، نزد پیرزن می آید و مقداری دواهای عجیب و غریب و معجونهای مختلف می دهد و این هم خوب نمی شود. پس از چند وقت، آن کس که نزد متخصص رفته بود و خوب نشده گله کند: من که نزد متخصص فن رفتم و نسخه گرفتم چرا مثل این که نزد متخصص رفته است باشم و هر دو خوب نشویم؟ این حرف از او پذیرفته نیست؛ زیرا تو نزد متخصص رفتی ولی چه فایده؟ به نسخه اش عمل نکردی، اگر عمل می کردی جای این ایراد بود. **بی ثمر بودن علم بی عمل** ای کسی که علی علیه السلام را پیدا کردی، اگر راست بگویی با حسین علیه السلام سر و کار داری، اگر راست بگویی، اگر به قولشان عمل نکنی و هلاک بشوی، نمی توانی اعتراض کنی که مگر نه من با علی و حسین سروکار داشتم، باید حرف شنوایی داشته باشی و گر نه آن کسی که با علی و حسین سروکار ندارد، او را زنا یا شراب به جهنم می برد و تو هم که به ادعای خودت با ایشان سر و کار داری، به همچنین.

عدل، ص: ۲۳۸

او حرف خدا و رسول را نشنیده چون اعتقاد نداشته، تو هم نشنیده‌ای با این که به آنان اعتقاد داشته‌ای، در عمل نکردن با هم فرق ندارید.

مخارج بی حاصل

چندی قبل یکی از مشهورین در انجام کبایر، مال هنگفتی وصیت کرده بود بدهند تا در حرم حضرت شاهچراغ دفن شود. خیال می‌کرد با این کار که در حرم او را دفن کنند، همه گناهانش پاک می‌شود. «شفاعت» هم از «شفع» است و آن وقتی است که با آنها جفت باشی. اگر تو عملاً با ایشان مخالفت می‌کنی و خیال می‌کنی اگر این گوشت و پوست در حرم بیاید کار تمام است، در حالی که تو غیر از گوشت و پوست هستی. **پندی ارزشمند از جنازه متعفن وزیر** داستانی که معجزه هم هست برای تنوع در کلام عرض نمایم. در بحار الأنوار در حالات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و حاجی نوری هم آن را در دارالسلام نقل کرده است، به طور اختصار این است که: «یکی از خلفای عباسی، رئیس الوزرای داشت که به راستی خلیفه رهین خدمات این وزیر بوده؛ یعنی خلافتش به واسطه وزارت این وزیر و زرنگی او بود که دشمنان خلیفه را قلع و قمع کرد

و حکومت خلیفه را مستقر داشت. او مریض شد و مُرد. خلیفه برای جبران خدماتش و احترام بیشترش امر کرد این رئیس الوزراء را نزد قبر موسی بن جعفر علیهما السلام ببرید و همان جا دفن کنید. جنازه را بردند و کنار قبر موسی بن جعفر علیهما السلام خاک کردند. نصف شب متوّلی حرم از سادات جلیل القدر – که از بهترین افراد در فضیلت و تقوا بودند – در

عدل، ص: ۲۳۹

رواق حجره‌ای داشته که شب در آن جا می‌مانده است. در خواب می‌بیند از داخل حرم دود و بوی سوختگی با عفونت می‌آید و حرم را این دود و بو پر کرده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هم به متوّلی امر کرد و فرمود: به خلیفه بگو این چه خیانتی بود که به من کردی، این چه همسایه‌ای بود که برای من فرستادی، نگاه کن. نگاه کردم دیدم این بدن مشتعل است، دود و خاکستر از این بدن بر می‌خیزد. از خواب جستن کردم، درب حرم را باز کردم و دیدم از دود چشم کار نمی‌کند و عفونت شدیدی نیز در حرم حکمفرماست. فهمیدم این رؤیا صادق است و واقعیت دارد، نه تنها ملکوتی بوده بلکه در ملک اثر گذاشته است. صبح اوّل وقت به بغداد

رفتم و گفتم به خلیفه بگوئید متوّلی کاظمین است و پیغام مهمّی برای خلیفه دارم. بالأخره به خلیفه گفتم: چون به من امر کردند ناچارم که به شما گزارش دهم و جریان خوابش را گفتم که: **این چه جنایتی بود که بد همسایه‌ای برای موسی ابن جعفر آوردی و بعد گفتم:** خودم دود و عفونت را در حرم مشاهده کردم، دیگر تو خود دانی. خلیفه فهمید از خیانتی که کرده، خودش هم در خطر است لذا به او گفت: به کسی چیزی نگو. امشب در آخر وقت، تعدادی کارگر آماده کن. خودم هم می‌آیم و نعش او را از قبر بیرون می‌کشیم و جای دیگر دفن می‌کنیم. طبق قرار، آمدند و قبر را کردند، لحد را برداشتند و دیدند یک مشت خاکستری است؛ همان خاکسترهایش را هم جمع کردند و از حرم بیرون بردند». خیال کردی صد هزار تومان دادی و در حرم دفن شدی، کار تمام شد. یا چون سید بودی، هر غلطی کردی هیچ شد. پسر نوح را خدا می‌فرماید:

عدل، ص: ۲۴۰

«از اهل نوح نیست؛ چون کفر ورزید». پسر نوح دیگر جنایتهای بنی صدر را مرتکب نشد که گروهکهای ضدّ اسلام را تقویت کند و آنها را بر کشتن علمای اسلام جری نماید، آن وقت ادّعای سیادت هم داشته

باشد! چه در قانون عدل اسلام در دنیا و چه در محکمه عدل الهی در آخرت، نسبت به مجرم، «عمل» میزان است. هر کس خواستی باش، دیگر نگو: من که یک دهه روزه خوانی می‌کنم، شاه هم روزه خوانی می‌کرد و اولاد حسین را هم می‌کشت، یا زندان و تبعید می‌کرد. من می‌گویم: این یک نوع نفاق است که از کفر بدتر است. همین منافقینی که هنوز به‌راه نیامده‌اند از کفار بدترند، زیر پوشش اسلام، با اسلام و مسلمین می‌جنگند.

لزوم رسیدگی به حسابهای خود

بیاید به حساب خودمان برسیم. در این روز آخر ماه رمضان بینیم با گناهانی که از ما سر زده چه کنیم؟ بگوییم ما کربلایی، یا مشهدی هستیم، یا حاجی هستیم، سید هستیم، این عنوانها که در کار نیست، پس برای فردا در برابر گناهان چه تدارک کرده‌ام، اگر مرگم نزدیک باشد، حسنه‌ای که مرا به این درگاه نزدیک کند، چیست؟ بلی مانند امام زین العابدین علیه السلام بخوان: «الهی ان کان قد دنی اجلی ولم یقرّبنی منک عملی فقد جعلت الاعتراف الیک بذنبی وسائل علی». خدایا! اگر مرگم نزدیک است، ماه رمضان آخر عمر من است، پروردگارا! عملی

عدل، ص: ۲۴۱

که مرا به این درگاه نزدیک کند، ندارم. عملی که مرا به اولیای تو نزدیک کند که از شفاعتشان بهره ببرم، ندارم. من یک وسیله را به کار می‌اندازم و آن اقرار به گناه است، خدایا! من بد بنده‌ای هستم. **انت المحسن ونحن المسيئون**. چه نعمتها که به ما دادی ولی ما آن را نادیده گرفتیم و شکرش را بجا نیاوردیم. در چه بلاها که صبر نکردیم و نه در نعمتها، شکر.

عدل، ص: ۲۴۲

معنا و مفهوم عدل

در کلمات مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام در معنی «عدل» چنین آمده است که: «**العدل ان لا تتهمه**».^{۱۹۱} «عدل آن است که خدای را متهم نکنید، به خدا تهمت نزنید». بر هر مسلمانی واجب است خدا را عادل بداند و از روی علم و یقین این معنی را باور

^{۱۹۱} (۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۵۸.

داشته باشد. مطمئن باشد خدا عادل است و ظالم نیست و به هر موجودی، هر چه لازم داشته، داده و خواهد داد. دیگر از رشته‌های عدل این است که بدانیم قبیح و زشت از او سر نمی‌زند و کار خدای عالم بی حکمت و بی مصلحت نیست. سوّم آن که: جزای هر عملی مطابق همان عمل داده خواهد شد. کسی ظلم می‌کند که یا نداند یا نتواند، اما کسی که می‌داند و تواناست چرا ظلم کند؟ از او خلاف مصلحت سر نمی‌زند. به حکم عقل، خدایی که عالم و قادر مطلق است، ظلم نخواهد کرد؛ زیرا منشأ ظلم، یا جهل است، یا عجز.

(۱) – بحار الأنوار: ۵ / ۵۸.

عدل، ص: ۲۴۳

مشاهده عدل الهی در تمام افلاک ارضی و سماوی

در جهان پهناور نظری بیفکنید و شؤون «عدل» را ملاحظه کنید، از موجودات زمین تا افلاک، این ستاره‌هایی که هستند در مدارهایی که دارند با فاصله معینی در گردش اند که اگر کمی جلو یا عقب شوند، نظم کلی عالم بهم می‌خورد؛ مثلاً فاصله زمین ما را تا آفتاب نود میلیون میل ذکر کرده‌اند که اگر از این کمتر باشد زمین آتش

می‌گیرد و اگر بیشتر باشد، یخ می‌زند. **مقدار حرارت تولیدی خورشید در دقیقه مقدار حرارتی که در یک دقیقه از آفتاب تولید می‌شود، به مقدار ۶۷۹ میلیون میلیارد تن زغال سنگ است اگر بسوزانند.** این مقدار حرارت تولیدی از آفتاب را با فاصله زمین در نظر بگیرید، اگر از این مقدار نزدیکتر بود، زمین آتش می‌گرفت و زندگی موجودات در آن میسر نبود. هم اکنون در بعضی نقاط گرمسیر در هند، یا جاهای دیگر در تابستان که هوا از مقدار معمول در بعضی سنوات گرمتر می‌شود، عده‌ای از گرما خفه می‌شوند و می‌میرند تا چه رسد به این که کره زمین فاصله‌اش از وضع موجود، کمتر شود. اگر از این مقدار دورتر بود، زمین یخ می‌زد و از آن جهت زندگی موجودات در آن غیر ممکن می‌گردید. **عدل خدا در عالم نباتات و حیوانات** نظری به عالم خاک و «نباتات» آن بیفکنیم. حضرت صادق علیه السلام به مفضل می‌فرماید: «خربزه و هندوانه را نگاه کن با درختهایی که ساق دارد؛ چون خربزه و هندوانه

عدل، ص: ۲۴۴

سنگین است و نمی‌شد خداوند درخت ساق دار برایش قرار دهد و از سنگینی میوه پایین می‌آمد و می‌شکست، لذا زمین را دایه این قبیل

میوه‌های سنگین قرار داد». دیگر آن که می‌فرماید: «میوه‌هایی نظیر هندوانه و خربزه چون مایع است، مخصوص تابستان است که انسان زیاد عطش می‌کند، اگر در زمستان به عمل می‌آمد چندان فایده‌ای نداشت». در عالم «حیوانات» چطور؟ مگر می‌شود مظاهر عدل را شمرد. از دهان و دندان حیوانات، میزان عدل الهی را دریابید و ببینید عدل الهی چه می‌کند؟ برای حیواناتی که دانه بر می‌چینند، منقار قرار داد، مرغ و پرنده‌ها دندان نمی‌خواهند، آنها به منقار نیاز دارند و چینه دان برای آنان کافی است، همان حرارت معده برایش بس است و نمی‌خواهد در دهان نگه دارد و بجود.

عدل الهی در حیوانات علف‌خوار، گوشت‌خوار و استخوان‌خوار

همان‌طور که خداوند کبوترها و مرغها را منقار داد، به علف‌خوارها دندان مناسب علف‌خواری و به گوشت‌خوارها دندان گوشت‌خواری و استخوان‌خوارها را دندان مناسب استخوان‌خواری داد. همین دندانها را میزان عدل قرار دهید. چند دندان پیش گوسفند قوه چاندانی ندارد مگر آن که علف را برد و دندانهای بعدی پهن است که علف را نرم می‌کند. دندان سگ به قدری قوی است که استخوان به آن سختی را خورد می‌کند.

راستی معده‌اش چقدر عجیب است. هر جسم صلبی (و سختی) را خورد می‌کند جز ناخن را. لذا در شرع مقدّس وارد شده روز جمعه که ناخن گرفتن مستحب است، نباید

عدل، ص: ۲۴۵

ناخن را در زیر دست و پا بریزید؛ چون ممکن است در خوراکی وارد شود و اسباب زحمت فوق العاده گردد بلکه مستحب است ناخنها را جمع کرده و آن را دفن نمایند، همان‌گونه که درباره دندان رسیده است. حضرت صادق علیه السلام دو دندان‌شان را کشیدند و وصیت فرمودند که این دو دندان را با خودم دفن کنید. دندانهای پیشین برای برش می‌باشد، لذا تیز آفریده شده است.

حکمت جنبیدن و حرکت کردن فکّ پایین

گاهی فکرش را کرده‌اید چرا فکّ پایین می‌جنبد نه بالا؟ هنگام حرف زدن، یا خوراک جویدن، فکّ بالا نمی‌جنبد؛ چون چندین قوّه در قسمت فکّ بالا قرار گرفته است که اگر بجنبد، چشم و گوش و مغز در زحمت واقع می‌گردد، علاوه سنگین است و خیلی زود شخص را خسته می‌کند، اما ببینید خدا چه کرده است، فکّ زیر می‌چرخد و غذا را نرم می‌کند. زبان، یا قاشقی هوشمند در دهان داخل فضای

دهان قاشق لازم دارد و زبان قاشق خوراک در دهان است. مرتباً خوراک را این طرف و آن طرف می اندازد تا خوب جویده شود و آماده هضم گردد و با چه سرعت و زرنگی خودش را از لای دندانها کنار می کشد. اگر خدای تعالی زبان را این طور زرنگ قرار نداده بود، به هر لقمه ای، چندین بار لای دندانها له می شد و پس از چندی، دیگر زبانی باقی نمی ماند. حالا گاهی گوشه آن به تله می افتد، چقدر ناراحت می شوی. رشته های عدل در بدن را در ناخنها، موها، استخوانها و غیره را در کتاب

عدل، ص: ۲۴۶

توحید مفضل بخوانید و حیرت کنید.

رعایت عدل در اعمال و افعال بندگان

دیگر از شؤون عدل الهی، «عدل در اعمال و افعال بندگان» است که راستی به حساب دقیق پیاده می شود، چه ما بفهمیم و چه نفهمیم. صبح که از خانه در می آیی و هر حرکتی که می کنی، عدل خدا با تو است. پولی که به فقیر دادی، در برابرش از افتادن در گودالی نجات پیدا می کنی: «**لَقْمَةٌ بِلَقْمَةٍ**». به منزل که آمدی می گویند بچه می خواست از بام بیفتد که خدا رحم کرد و نیفتاد. **نجات فرزند**

به خاطر احسان مادر به فقیر مروی است که: «در بنی اسرائیل زنی لقمه نانی بیشتر نداشت. سائلی آمد و اظهار گرسنگی کرد. زن آن لقمه نان را به او داد و به نخلستان رفت. بچه‌اش را کناری گذاشت تا دنبال کاری رود. گرگی آمد بچه را به دهان گرفت که ببرد، ملکی به صورت انسان، بچه را از دهان گرگ گرفت و تحویل مادر داد و گفت: ای زن! لقمه بلقمه، این لقمه گرگ در عوض آن لقمه‌ای که به سائل دادی؛ یعنی به برکت همان نانی که به سائل دادی، خداوند بچه را به تو برگرداند». ^{۱۹۲} **ضرر و کیفر کم فروشی و کلاهبرداری در معاملات اگر کلاه برداری کردی، چه بسا چند برابرش ضرر خواهی کرد، همان طوری که در روایت رسیده: «هر کم فروشی، مالش در اختیار اجنه و شیاطین است، آن وقت می‌گوید: اگر**

(۱) - ثواب الأعمال: ۱۶۸.

عدل، ص: ۲۴۷

کم ندهم، نمی‌رسانم و در خرج، کم می‌آورم، در حالی که از این طرف کم می‌دهد و از آن طرف، شیاطین و اجنه می‌برند». کلمه خیری گفتم، کار خیری کردی، آثار عنایت خدا را در دنیا و بعد در

^{۱۹۲} (۱) - ثواب الأعمال: ۱۶۸.

آخرت، به دنبالش می‌بینی. در این زمینه، داستانهای متعددی از بزرگان رسیده که به بعضی از آنها مختصراً اشاره می‌کنم تا رفع خستگی شود و در مطالب نیز تنوع باشد.

حسابرسی دقیق در حق الناس

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، در کتاب الکنی و الألقاب از سلیمان دارانی نقل می‌کند که: «پس از مرگش او را در خواب دیدم و گفتم: خدا با تو چه معامله‌ای کرد؟ گفت: یک سال است که گرفتار باز خواست یک کار هستم، روزی چوبی از باری بدون اجازه صاحبش برداشتم». در اصول کافی نیز مروی است: «مؤمنی را یک صد سال به خاطر یک گناه نگه می‌دارند».^{۱۹۳}

نجات یافتن مؤمنی به خاطر ریختن خاک در قبر مؤمنی دیگر

حاجی نوری در دارالسلام راجع به یکی از مؤمنین ذکر کرده است که: «پس از مرگ او را در خواب دیدند و پس از گفتگوهای گفت: هنگام حساب، حسنات و سیئات من با هم برابر بود، یک مرتبه کیسه‌ای نورانی مشاهده کردم که بر کفّ حسناتم وارد شد و آن را سنگین کرد و چربانید.

عدل، ص: ۲۴۸

گفتم: خدایا! چه بود که این جا به فریادم رسید؟ پاسخ شنیدم که: در دنیا در فلان روز در تشییع جنازه فلان مؤمن رفتی و هنگام دفن، تو هم مشت خاکی بر قبرش ریختی و خانه‌اش را پر کردی، این همان مشت خاکی است که آن روز در قبر مؤمن ریختی». آری، «قبر» به منزله خانه همیشگی شخص است. کسی که قبر مؤمن را فراهم سازد مثل این که برای همیشه به او خانه داده است، همان گونه که اگر کفن به دیگری بدهد مثل این است که لباس او را تا قیامت تأمین کرده باشد. محاسبه شدن کمترین کارهای خیر و شر در میزان عدل الهی بلی تمام کارها در میزان عدل خدا حساب دارد. در کوچه که رد می‌شوی، می‌بینی خاری افتاده، شیشه شکسته افتاده، ممکن است در پای کسی بنشیند، آن را بردار و پاداشش را از خدا بین. عابدی در هوای سرد زمستان زیر باران شدید، ملاحظه کرد گربه‌ای گرفتار شده است. آن را برداشت و زیر پوستین خود جا داد و به منزل برد و همین کار موجب قبولی عبادات و زیادتی حسناش گردید. آری، کسی که هموزن ذره‌ای خیر کند، آن را می‌بیند همان گونه که اگر

هموزن ذره‌ای شرّ انجام دهد نیز آن را می‌بیند.^{۱۹۴} عدل الهی در هنگام مرگ، برای محتضر خوب ظاهر می‌شود و لوح اعمال خودش را می‌بیند که تمام عقاید و اخلاق و اعمالش ثبت و ضبط است.

(۱) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» زلزال: ۷-۸.

عدل، ص: ۲۴۹

جایگاه والا و ارزشمند عدل در اصول دین

«عدل» را دومین اصل از اصول دین و مذهب می‌شمارند. ممکن است در بعضی ذهنها بیاید که چرا دومین اصل را عدل می‌شمارند در حالی که عدل از صفات خداست و سایر صفات را اصل نشمرده‌اند؟ پاسخ آن است که عدل، منشأ بسیاری از صفات و اساس بسیاری از اعتقادات ما به شمار می‌رود. نبوّت و امامت، جبر و تفویض، قضا و قدر و حتی معاد، به عدل مربوط می‌شود.

^{۱۹۴} (۱) - «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» E\ زلزال: ۷-۸.

باطل بودن جبر، لازمه عدل الهی

لازمه عدل الهی است که بشر را بی سرپرست نگذارد؛ یعنی پیغمبر برایش بفرستد؛ چون خدا عادل است. پس از پیغمبر نیز امتش را بی سرپرست رها نمی‌کند و برایشان امام تعیین می‌فرماید؛ حتی معجزه دادن به پیغمبر و امام و معرفی آنان و ابطال جبر و تفویض همه اینها به «عدل» بر می‌گردد. کسی که به یقین دانست خدا عادل است، اگر تمام عالم جمع شوند و قول جبر را به او پیشنهاد کنند، نخواهد پذیرفت؛ چون خدای عادل چگونه کسی را مجبور به عملی می‌کند که خودش از آن نهی فرموده و سپس او را به خاطر انجام آن عمل،

عدل، ص: ۲۵۰

عقوبت می‌نماید؟! پس جبر باطل است. **باطل بودن تفویض، لازمه عدل الهی** قول به «تفویض» نیز با قبول عدل الهی باطل است؛ چون معنی تفویض این است که خدا را از شؤون ربوبیت بر کنار بدانیم و این بر خلاف عدل است. پس از این که توحید خدا و فعال بودنش را دانستیم، لازمه عدل خدا این است که بشر را مستقل و فاعل مایشاء در آنچه می‌خواهد قرار ندهد تا هر اجحاف و تعدی که از دستش برآید، نسبت به دیگران مرتکب گردد. لازمه تفویض آن است که هر

یک از افراد بشر قدرت انجام هر عملی را داشته و فاعل ما یشاء و مستقل در تأثیر و بروز قدرت باشد که به حکم عقل و وجدان باطل است. ای انسان! اگر تو فاعل مایشاء هستی، پس چگونه یک تب تو را از کار می اندازد و به قسمی می لرزی که هر چه لحاف هم روی تو بکشند فایده ندارد؟ هزاران بار پیش می آید که می خواهی کاری انجام بدهی ولی موفق نمی شوی تا بدانی که قدرتی ما فوق در کار است. سلاطین عالم با آن همه قدرت که دارند خدا داند که به هزار یک آرزوهایشان هم نمی رسند. هر فردی از افراد بشر همین است. هر کس به وجدانش رجوع کند می فهمد که قدرت تام ندارد، قدرتی که هست باید اذن و مشیت خدا هم با آن همراه باشد. خلاصه، لازمه توحید این است که تفویض نباشد و لازمه عدل این است که جبر نباشد بلکه لازمه عدل، «امر بین الامرین» است. توضیحی پیرامون امر بین الامرین بزرگان در شرح کلمه «امر بین الامرین» صحبتها کرده اند و شرحها داده اند.

عدل، ص: ۲۵۱

می توان با ذکر یک مثال – که خیلی واضح است – مطلب را روشن کرد. اگر در رف؛ یعنی طبقه بالای اتاق و طاقچه های فوقانی دو

ظرف، یکی آب و دیگری شراب قرار دهند، آن وقت مولا غلام را بلند کند تا دستش به هر دو ظرف برسد و به او بگوید: اگر ظرف آب را برداشتی، به تو جایزه می‌دهم و اگر شراب را برداشتی، چوبت می‌زنم. الآن غلام قدرت دارد و اراده هم دارد، اگر آب را برداشت، سزاوار حمد و مدح مولاست و اگر شراب را برداشت، سزاوار عقوبت است. همه چیز از مولاست، تنها اراده عبد است که کدام یک را اختیار کند و از قدرتی که مولا در اختیار او گذاشته، چگونه استفاده نماید. این‌جا اگر غلام، ظرف شراب را برداشت و مستحق عقوبت شد، نمی‌تواند بگوید چرا مرا بلند کردی؟ چرا به من اختیار و اراده دادی که شراب را برگزینم؟ به او پاسخ می‌دهد: من تو را بلند کردم، ولی مجبورت نکردم که ظرف شراب را بردار. یا غلام نمی‌تواند بگوید: چرا آن وقتی که ظرف شراب را برداشتم مرا رها نکردی تا سلب قدرت از من شود.

ندادند که بر فرق مردم

زنی

تو را تیشه دادند هیزم کنی

خداوند، منشأ توفیق و انسان منشأ شرّ

هر کس می‌خواهد حمد کند باید منحصرأً حمد خدا کند و هر کس می‌خواهد، سرزنش کند مذمت معصیتکار را بکند. اگر خیری از کسی سرزند، برگشتش به خداست. او قوه و توفیق داد. ای پیر مردهای هشتاد ساله! کی شما را موفق به روزه گرفتن داشت؟

عدل، ص: ۲۵۲

بعضی گردن کلفتها هستند که نمی‌توانند چند ساعت جلو شکمشان را بگیرند، اما خدا تو را مدد کرد، پس بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللَّهُ». اما شر از هر کس سر می‌زند به خذلان خود اوست، خدا او را به خودش واگذارش کرده است. قدرتی که خدا در اختیارش قرار داده در شر صرف می‌کند. اگر وسایل خیر برایت فراهم کرد و اعتنا نکردی و شر به جای آوردی، تو را رها می‌کند، خودت می‌دانی و شهوات، دیگر تأییدات الهی تو را مدد نمی‌کند.

بیدار شدن مؤمن، سه بار در هر شب

مضمون روایتی که در لئالی الأخبار است این است که: «خداوند هر مؤمنی را در شب سه مرتبه بیدارش می‌کند، اگر مرتبه اول برخاست،

گره اوّل او باز می‌شود. برای وضو که حرکت کرد، گره دوّم باز می‌شود.

وضو که گرفت، گره سوّم گشوده می‌گردد». تجربه کرده‌اید وقتی سحر از خواب بیدار می‌شوید، ابتدا کسل هستید بعد که بلند می‌شوید، قدری کسالت باقی است، وضو که گرفتید دیگر شاداب می‌گردید. اگر کوتاهی کردید، نماز شب برایتان سخت می‌شود، نماز نور چشم است برای کسی که شوق داشته باشد. این کلام علی علیه السلام را فراموش نکنید: «الخير بتوفيق الله والشر بخذلان الله».^{۱۹۵} «خیر به توفیق دادن خداست و شرّ از واگذاری خداست که بنده‌اش را به

(۱) - بحار الأنوار: ۵ / ۹۵.

عدل، ص: ۲۵۳

خودش واگذار فرموده است». غرض اهمّیت بحث «عدل» است که علمای اعلام آن را اصل دوّم از اصول عقاید می‌شمارند. بر هر مسلمانی واجب است خدا را «عادل» بدانند. اگر خدا را عادل

دانست، دیگر جبری مذهب نمی‌شود، اعتراض به قضا و قدر نمی‌کند
و امامت را قبول می‌کند.

اعطای لوازم مورد نیاز به مخلوقات از سوی خداوند

کسی که این جهان پهناور را آفرید، به هر مخلوقی آنچه صلاحش
می‌دانسته، داده است. چه خوش سروده:

تخم گنجشک از زمین

برداشتی

آدمی را نزد خود

نگذاشتی

گربه مسکین اگر پر داشتی

آن دو شاخ گاو اگر خر

داشتی

چگونه به کار خدای عالم اعتراض می‌کنی و حال آن که از
ضعیف‌ترین تا قوی‌ترین حیوانات، به هر کدام هر چه لازم داشته،
داده است. گویند: «در میان پرنده‌ها، پشه به لسان حال اعتراض
کرد که: خدایا! این چه عمر کوتاهی است که به من داده‌ای؟ تا
می‌خواهم ببینم دنیا چطور است، مرگ من می‌رسد، یک بالم را بگیر
و در برابرش شش ماه دیگر به من عمر بده. قبول شد و یک بالش را

گرفتند و گفتند الی الأبد زنده باش و به جای شش ماه، همیشه در دنیا بمان. پشه دید با یک بال نمی‌تواند پرواز کند بلکه باید با پا بجهد، تا روی بدنی می‌نشیند، او را می‌گیرند، یا زیر پاها له می‌شود. گفت: خدایا! غلط کردم، همان دو بالی که دادی با همان عمر مختصر می‌ارزد». هر کس در هر حال و وضعی که هست یقین بدانید خیر اوست؛ خواه موافق

عدل، ص: ۲۵۴

میلش باشد یا نباشد. وقتی خدا را عادل دانستی، نباید در مقابل قضا و قدرش حالت اعتراض داشته باشی.

اعتراض جاهلانه برخی، به آفرینش و مقدرات الهی!

برخی در اثر این که پولش گم شده، یا بچه‌اش مرده، حال اعتراض پیدا می‌کند.

حضرت عزرائیل از ملائکه‌های مقرب حضرت آفریدگار است. کسی که او را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است. بیشتر مردم وقتی یکی از بستگان‌شان می‌میرد، حالشان طوری است که اگر عزرائیل از جنس بشر و در اختیارشان بود، او را می‌گرفتند و تکه تکه‌اش

می کردند! گاهی به زبان هم می آورد و کفرهایی می گوید. در بحث «عدل» از نکات حسّاسی که ممکن است مؤمن گول بخورد و لغزش پیدا کند، باید صحبت شود. از مواردی که به آفرینش اعتراض می کنند، انکار قولی یا فعلی و حالی، برای بعضی بی خبرها پیدا می شود، آفرینش آفریده هایی است که برای آنها نفعی نمی بینند بلکه تنها جهت ضرر آنها را مشاهده می کنند؛ مثلاً جانورهای سمّی همچون زنبور و عقرب و مار. می شنود مار یا عقرب کسی را زده و مرده است، اگر به زبان هم نیاورد، در دلش می گذرد که خدایا! این مار یا عقرب چیست که آفریده ای؟! نسبت به درندگان و وحوش نیز اعتراض می کند: فایده گرگ، یا شیر چیست؟

هر چند ضرر هم نرساند، فایده ای ندارند. مفید و ارزشمند بودن مار، عقرب و لاشخور حیوانات کثافت خوار و لاشخور چه نعمت بزرگی هستند. اگر اینها نبودند،

عدل، ص: ۲۵۵

زندگی بر بشر سخت می شد و از بوی کثافت نمی شد زندگی کرد. در ضمن مسافرتها که می کنید، چند لاشه مردار دیده اید؟ به مجردی که حیوانی می میرد، لاشخورها می ریزند و گوشتش را می برند تا

بوی گندش مشام بشر را نیازارد. همین مار و عقربها سموم هوا را می‌گیرند، همان گازهای سمّی که در هواست و مضرّ است، با نفس خودشان آن را تصفیه می‌کنند. همین حیوانات سمّی چه بسا باعث نجات شده‌اند. در طب این موضوع مسلّم است که بسیاری از داروهای طبّی، از سموم حیوانات است. در مواقع لازم از قبیل «استرکین» به بدن تزریق می‌کنند همان‌گونه که گاهی نیش عقرب، ممکن است انسان فلج را شفا دهد. ای کسی که به آفرینش و حوش اعتراض داری و می‌گویی اینها حیوانات و بشر را پاره می‌کنند، تا کنون چند نفر را دیده یا شنیده‌اید که توسط حیوانات درنده پاره شده باشد. همان کسی که شیر را آفرید، رعب بشر را نیز در دل او انداخت و از بشر دورش کرد.

فلسفه تفرّق و جدا بودن حیوانات درنده

در توحید مفضلّ است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر درندگان مثل بشر زندگی اجتماعی داشتند، دست به دست هم می‌دادند و نسل بشر را از زمین بر می‌کنند».^{۱۹۶} اگر شعور بشر را داشتند، حزب گرگ درست می‌کردند و به‌طور منظمّ حمله

عدل، ص: ۲۵۶

می کردند، آن وقت چگونه بشر می توانست زندگی کند.
اگر به درندگان، درندگی داد، به بشر هم حيله داد تا به تدبیر، خطر
آنان را دفع نماید.

حيله زیرکانه شکارچی برای خلاصی از شرّ خرس مزاحم

قضیه‌ای به خاطر گذشت که نقل آن برای شاهد مطلب و تنوع در
مطالب بد نیست. روزی یک نفر شکارچی، گاو کوهی صید می کند
لکن چون دیر وقت بوده نمی توانسته در تاریکی به شهر برگردد، هوا
هم سرد بوده لذا به غاری پناهنده می شود و مقداری هیزم آتش
می زند تا هم گرم شود و هم از گوشت گاو کباب کند و بخورد. ناگهان
خرسی وارد غار می شود، در حالی که اسلحه همراه شکارچی نبوده
است. خرس مقابل شکارچی می نشیند و سر به سرش می گذارد؛
یعنی شکارچی هر کار می کند او هم تقلیدش می کند؛ آتش را بهم
می زند، خرس هم این کار را می کند، تگه‌ای گوشت روی آتش
می گذارد، خرس هم این کار را می کند. این جا شکارچی به فکر

حیله افتاد؛ مقداری از چربیهای شکار را به خودش مالید، او هم مالید. وقتی خوب چرب شد، پشتش را به آتش کرد، خرس هم پشتش را به آتش کرد که ناگهان شکارچی هیزم برافروخته‌ای را زیر دم خرس گرفت که یک مرتبه خرس آتش گرفت و ناله کنان از غار فرار کرد. خلاصه، در حیله‌گری، هیچ حیوانی به پای انسان نمی‌رسد. به هر حال، انواع جانوران درنده و مودیاها محدودند.

تأدیب برخی از ملت‌ها توسط ملخ گویند: حداقل تخمی که ملخ می‌گذارد، هفتاد تاست و ملخ کشی هم کم است؛

عدل، ص: ۲۵۷

بنابر این، باید به فاصله چند سال، تمام سطح زمین پر از ملخ باشد؛ چون کمتر کشته می‌شود و هفتاد برابر مرتباً زیاد می‌شود. گاهی هجوم می‌آورند و همچون ابر سایه می‌اندازند و گاهی هم هیچ خبری نیست. مکرر واقع شده ملخ با آن هجومش آمده ولی روی هیچ گیاهی ننشسته و رفته است. بعضی اوقات تنها روی برگ می‌نشیند و گاهی نوع خاصی را می‌خورد. وقتی خداوند قومی را می‌خواهد تأدیب بفرماید این لشکر را می‌فرستد. اگر خدا ملخ خلق کرده به مقدار معین آفریده، اگر لاشخور آفریده برای راحتی بشر

و خوردن لاشهای متعفن آفریده است، یا حیوانات سمّی را محدود خلق کرده است.

وجود افعی با چشمی سمّی در آفریقا

سید جزائری می‌نویسد: «در آفریقا یک نوع افعی است که در چشمش هم سم است؛ به قسمی که وقتی از لانه‌اش بیرون می‌آید تا محدوده‌ای را آتش می‌زند و اگر بشری در آن محدوده باشد، متلاشی می‌شود». خدا چنین حیوان مودی را در بیابان آفریقا آفریده که به نوشته سید جزائری، سالی دو بار بیشتر از لانه‌اش بیرون نمی‌آید و از سوختگی اطراف لانه‌اش معلوم می‌شود که چنین افعی در دنیا هست، لذا اهالی بومی به آن منطقه نزدیک نمی‌شوند. آری، عجایی در دستگاه آفرینش است.

عدل، ص: ۲۵۸

وجوب اعتقاد داشتن به عدل الهی

خلاصه مطالب این دو روز این شد که واجب است بر هر مسلمانی تحصیل علم و یقین به این که خدای عالم «عادل» است و هیچ شبهه‌ای در این موضوع نداشته باشد. «گمان» کافی نیست بلکه علم و یقین همچون سایر اصول اعتقادی باید باشد؛ مثل این که یقین دارد حالا روز و روشن است، همین طور باید یقین داشته باشد خدای عالم عادل است و هیچ گونه ظلم و جور و فعل بی فایده‌ای از او سر نمی‌زند. به دنبال علم به عدل خدا، بسیاری از صفات نیک در انسان پیدا می‌شود که از آن جمله صبر و شکر و تسلیم امر خداست.

راههای تحصیل علم به عدل خداوند

تحصیل علم به «عدل خداوند» از راههای مختلف پیدا می‌شود.

۱- در نظر آوردن علم و قدرت بی پایان خداوند

یکی از برهانهای آن این است که علم و قدرت بی پایان خدا را در نظر آوریم.

کسی ظلم می‌کند که یا نداند، یا نتواند، اما اگر می‌داند و می‌تواند، چگونه قبیح از او سر می‌زند.

عدل، ص: ۲۵۹

وقتی می‌داند که مصلحت چیست و توانایی به انجام و تحقق آن را دارد، چگونه صلاح را رها می‌کند و جای حسن، قبح از او سر می‌زند؟!

۲- رجوع به آثار صنع خداوند

راه دیگر، «رجوع به آثار صنع خداوند است». تمام موجودات به نور عدل الهی روشن‌اند. هر چیز را به جای خود قرار داده است. به عدل پروردگار، زمین روشن است. در جمادات، نباتات، حیوانات، بر و بحر همه جا عدل خداست. حضرت صادق علیه السلام در توحید مفضل عنایت خاصی دارد که حکمتها و مصلحتهای عالم وجود را تذکر فرماید؛ چه نسبت به بدن انسان و چه موجودات دیگر. به مناسبت مقام از «اژدها» و «ابر» که آن حضرت ذکر می‌فرماید یاد آوری نمایم. **ابر، دشمن اژدها** مشهور است که ابر، اژدها را جذب می‌کند. قوه جاذبه ابر، اژدهای به آن عظمت را می‌گیرد و بالا می‌برد و در دریا می‌اندازد. اژدها عظیم‌ترین مارهاست. دندان‌هایش مانند ارّه بوده دهانش بسیار وسیع است و می‌بلعد. طول قامت‌ش بسیار و دم درازی دارد. از هر جا می‌گذرد، هر حیوانی از ترسش خشک می‌شود. با نفش حیوانات را به سوی خودش جذب می‌کند.

خدا دشمن او را ابر قرار داده است، تا از لانه‌اش خارج شود، او را بالا می‌کشد مثل آهن ربا که آهن را جذب می‌نماید و در مسیرش حرکتش می‌دهد تا به دریا برسد و او را در دریا پرتاب می‌نماید. اگر چنین دشمنی برای اژدها نبود، کی می‌توانست او را هلاک کند؟! حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «تفکر کن در زندگی حیوانات که برایشان

عدل، ص: ۲۶۰

حدودی است، پس معلوم می‌شود مدیر و مدبری در کار است».

موانع علم انسان به عدل الهی

چیزی که مانع است برای انسان علم به عدل پیدا شود، خلاف میلها و خلاف توقعهایی است که مشاهده می‌کند؛ مثلاً باران می‌آید و خانه‌ای خراب می‌شود.

شخص سرما می‌خورد و تب می‌کند تا می‌میرد. بهترین پاسخ را در ضمن مثال می‌شود بیان کرد: بچه در ابتدا به مدرسه نمی‌رود و تمام شوقش در بازی کردن است، پدر چون آتیه‌اش را می‌بیند، به فشار او را به مدرسه می‌فرستد، برایش کتاب و قلم می‌خرد.

بچه از روی ناراحتی از پدرش دلخور می‌شود تا جایی که می‌گوید:
الهی پدرم بمیرد؛ چون نمی‌گذارد من بازی کنم. یا مثلاً مزاج بچه
صفراوی است، ظرف عسل هم در سفره است، پدر نمی‌گذارد بچه
سراغ عسل برود، در حالی که بچه اصرار دارد از آن بخورد.
همچنین حجامت و تزریق آمپول، تا برسد به قطع عضو در صورت
ضرورت و غیره. این همه رنجها و مصیبتها مصالحی دارد که برای بشر
لازم است. **خداوند، مهربانتر از پدر و مادر** خداوند از پدر و مادر به
همه مهربانتر است؛ حتی از خودتان به شما دلسوزتر است و صلاح
شما را بهتر از خودتان می‌داند. اگر مرض می‌دهد، مصلحت تو در
بیماری است تا برسد به مرگ. یکی در جوانی باید بمیرد، صلاح او
است و اگر در جوانی نمیرد، در پیری بی‌ایمان می‌شود و می‌میرد.
پس در کار خدا فضولی نکن. مثلاً سم آمده و درختها را آسیب
رسانیده، آن وقت زبان اعتراض می‌گشاید،

عدل، ص: ۲۶۱

چرا سم آمده و میوه‌ها را از بین برده است؟! **اوّلًا:** بدان که درخت و
باغ نان نمی‌دهد بلکه رازق، خداست. چه بسیار اشخاصی که درخت
ندارند و نان دارند و چه بسیار درختها دارند ولی درختها به آنان

نان نمی‌دهند. نکته دیگر این است که: اگر پولدار می‌شدی، فساد می‌کردی.^{۱۹۷} اینها ظاهرش سم و آفت درخت است ولی حقیقتش لطف خداست. کسی نمی‌داند که اگر خدا به او بسط رزق دهد، چگونه لگد می‌اندازد. گاهی زیادتی ثروت، بلای بزرگی است به قسمی که صاحبش را از خدا و آخرت دور می‌سازد.

حکمت الهی در نقصان مال

در مساجد نگاه کنید، آیا مالدارها با مسجد انس دارند؟ پس اگر نقصی در مالت وارد آید، بدان مصلحت تو است، خدا می‌خواهد ایمانت را درست کند. از وقتی درختهای سبز و خرم شد و شکوفه داد، به آن دل بستی و از خدا غافل شدی، خدا هم سمی فرستاد آنها را ضایع کرد تا دل از آنها ببری. به هر چه جز خدا دل بستی، خدا از آن نا امیدت می‌کند تا امیدت را به خدا ببندی. وقتی به خدا امیدوار شدی، در معاملهای آنچه از سم به تو ضرر رسیده، جبران می‌فرماید و عوض آن همه زیان، به تو سود می‌رساند و از هر راه خواست، به تو سود می‌دهد. **خیر بودن کمبودها برای مؤمن** گاهی

^{۱۹۷} (۱) - «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» E\ شوری: ۲۷.

هم در اثر معصیت، بعضی کمبودها پیش می‌آید؛ مثلاً ظلمی که می‌کنند

(۱) - «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ...» شوری: ۲۷

عدل، ص: ۲۶۲

و زکات را نمی‌پردازند، خدا هم برکت را از مال آنها بر می‌دارد و آفت می‌فرستد؛ البته این کلیت ندارد. وقتی مال از کف رفت، بگو: آیا من چه انفاقی باید می‌کردم و نکردم، کدام خرج لازم را می‌بایست انجام می‌دادم و ندادم. احتمال دیگر هم بده و بگو: شاید خدای تعالی برای این که من از اخیار و ابرار عقب ماندم، مالم را کم نمود تا بدین وسیله در عالم معنی پیشرفتی داشته باشم، یا آن که برای توجه به او مالم را گرفت. البته همه اینها احتمالات است که موجب این می‌شود که شخص تکیه‌اش به خدا قویتر گردد.

عَلَّتْ تَب وَ بيماری اسماعیل از زبان امام صادق علیه السلام

به حضرت صادق علیه السلام اطلاع دادند فرزندشان «اسماعیل» ناگهان تب کرده و افتاده است. حضرت به بالینش آمد و فرمود:

«فرزند؟! امروز چه کردی؟». اسماعیل گفت: «در منزل با کنیز گفتگویم شد. خواستم او را تأدیب کنم که فرار کرد. تعقیبش کردم، پایش به مانعی گرفت و به زمین خورد و من هم از تأدیش صرف نظر کردم». حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شکر خدای را که تلافی عمل فرزندانم را در دنیا قرار داد». چقدر خوب است که جبران گناه یا کار زشتی که انسان مرتکب می‌شود، با یک شب تب کردن تلافی شود؛ البتّه این بهتر است تا یک سال در آتش دوزخ ماندن. گاه هم می‌شود مرض بخل، یا حرص در ماست که برای کم شدن آن بیماری،

عدل، ص: ۲۶۳

این کمبودها پیدا می‌شود. از حضرت صادق علیه السلام مروی است: «روز قیامت که می‌شود وقتی مؤمن آثار بلا و ناراحتیهای دنیوی را مشاهده می‌کند، آرزو می‌کند ای کاش در دنیا بدنم را قطعه قطعه کرده بودند».

عذرخواهی خداوند از مصیبت دیدگان در قیامت

از آثار بلا در دنیا آن است که خداوند در آخرت عذرخواهی می‌کند از صاحبان بلا و می‌فرماید: «ای بنده ما! در دنیا حاجتی از

ما خواستی و بر آورده نشد، حالا از تو معذرت می‌خواهیم، هر چه می‌خواهی از ما بخواه تا در عوض دنیا این‌جا تلافی کنیم. این جاست که مؤمن آرزو می‌کند: ای کاش! در دنیا هیچ حاجتی از او بر آورده نشده بود».

لزوم واگذار کردن کارها به خداوند

دنیا مدرسه است و باید در این مدرسه درس رضا و تسلیم و توکل آموخت. به برکت این بلاهاست که شخص بزرگ می‌شود. خدا داند هر صبری که مؤمن در برابر بلاها می‌کند، چه ثوابهایی برای او داراست. خلاصه، در هر بلایی مصلحت بلکه مصلحتهاست خواه ما بدانیم یا ندانیم، لذا قلباً و از روی حقیقت بگو: «افوض امری الی الله»^{۱۹۸} کارم را به خدا واگذار کردم». آیا از روی حقیقت – هر چند یک بار – کارمان را به خدا واگذار کرده‌ایم؟ حال شخصی که تسلیم امر خداست مانند مرده در اختیار غسل است، در

(۱) – بحار الأنوار: ۹۳ / ۱۸۵.

عدل، ص: ۲۶۴

حالی که ما می‌بینیم وقتی از بستگانمان می‌میرند، چقدر ناسپاسی و اعتراض که داریم: حیف بود بمیرد، جوان بود، هیجده سالش بیشتر نبود. این قسم سخنها بوی کفر می‌دهد. معلوم می‌شود اصول دین و اعتقادات خود را درست نکرده است.

هر چه آن خسرو کند شیرین بود

گاهی نیز به زبان دیگری به دستگاه الهی اعتراض می‌کند؛ مثلاً ما که از کار خدا سر در نمی‌آوریم، فلان پیره زن را این قدر عمر داده که زیر پایش خرابی می‌کند، ولی فلان دختر زیبای جوان را می‌برد. یا به قول آن شاعر:

یکی قرص جوی آلوده در

خون

یکی را داده‌ای صد گونه

نعمت

اگر عدل خدا را فهمیده و باور کرده بود، این قسم سخنها را نمی‌گفت. دختر جوان را برد تا زنهای جوان حساب خودشان را بکنند که مرگ در کمین است و دیگر زینت و بدن خودشان را نشان مرد نامحرم ندهند و به فکر آخرتشان بیفتند. آن پیره زن نود ساله

را نیز نگه داشت تا زن جوان، تمنای زیاد ماندن در دنیا را نداشته باشد و ببیند آخر چه می‌شود. **مخیر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله بین زندگی و مرگ** وقتی ۶۳ سال از عمر شریف پیغمبر گذشت، او را میان ماندن در دنیا و رفتن به ملا اعلیٰ مخیر کردند. حضرت فرمود: «عاقبتش چیست؟». گفتند: «مرگ». فرمود: «پس من برای چه بمانم؟».

عدل، ص: ۲۶۵

به هر حال، چه بسا ماندن دختر یا پسر جوان، شروری برای خودش و دیگران در برداشت و اگر می‌ماند ننگ پدر و مادر و خودش می‌شد و چه معصیتها از خودش به جای می‌گذاشت، حالا که زودتر رفت، بهتر و پاکتر رفته است. او رفت، من و تو هم می‌رویم.

ناکام‌ترین و کامروا ترین مردم دنیا

وقتی جوان می‌میرد می‌گویند: نا کام یا نامراد مُرد، این چه کامی بود که از آن ناکام گردید. اصلاً دنیا چه ارزشی داشت؟ اگر پیر هشتاد، نود ساله باشد، مالی جمع کرده باشد و از آن استفاده نبرد و بگذارد و بگذرد، این ناکامی است. وقتی از مالش بهره نبرده، ناکام است. خدا کند ما هم در این باقیمانده عمر، معرفت و عبودیتی کسب

کنیم. آثار خیری به عنوان کام و مراد برداریم. کسی که برداشت
خیر کرد، کامروا شد و گرنه ناکام است. ناکام‌ترین افراد، شمر و
یزیداند و کامروا‌ترین مردم دنیا **حسین بن علی علیه السلام** است که
به آرزویش رسید.

عدل، ص: ۲۶۶

عدل، از ضروریات اسلام

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ لَهُ مُلْكُ الْيَوْمِ وَالْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ»^{۱۹۹}

است؛ یعنی اگر کسی منکرش شود و به آن معتقد نباشد نجس و کافر است و آن «عدل مقابل ظلم» است. خدای عالم، عادل است و ظلم از او سر نمی‌زند. ظلم، اعطای حق به غیر مستحق یا منع مستحق از حق است. وضع شیئی در غیر محل است که از خدا دور است. جایی که باید بدهد، اگر نداد، ظلم است و جایی که نباید بدهد، اگر داد، ظلم است، پس معنی ظلم: «وضع شیئی در غیر محل» است. جهل، عجز و

ضعف، منشأ ظلم به حکم عقل ما یقین داریم که پروردگار، ظالم نیست؛ چون ظلم از کسی سر می‌زند که جاهل یا عاجز باشد و نمی‌داند این کار بد است، یا کار بد و زشت را نمی‌تواند انجام ندهد.

(۱) – آل عمران: ۱۸.

عدل، ص: ۲۶۷

کسی ظلم می‌کند که نفهمد این ظلم و بد است یا کسی که نتواند خود را بگیرد و یقیناً ذات اقدس احدیّت، از جهل و عجز، منزّه و پاک است. خداوند، قادر علی الاطلاق است. کسی ظلم می‌کند که زورش نمی‌رسد جز از طریق غیر حق؛ مثلاً فلان سلطان برای استقرار سلطنتش ناچار است عده‌ای را حبس کند، یا بکشد، در حقیقت محتاج به ظلم، شخص ضعیف است: «انّما یحتاج الی الظلم الضعیف». اگر کسی ضعیف نباشد که ظلم نمی‌کند. منشأ ظلم – به برهانهای عقلی – جهل یا عجز است.

عدم سستی و فتور در آثار صنع ربوبی

تجربیات، مشاهدات و وجدانیات هر کس از آثار صنع ربوبی، می‌رساند که جز حکمت، مصلحت و قدرت نبوده و نیست. ای اهل عقل و فهم! در مدّت عمرتان آنچه از آثار صنع حق تعالی دیدید آیا چیزی در غیر محل خود بوده؟ ای سحر خیزها! هنگام سحر، سر را بالا کنید، آیا در این کواکب، سستی و فتوری می‌بینید^{۲۰۰} با این که همه در حرکت هستند بدون این که در مدارشان سستی، یا کم و زیاد اشتباه شود، دوباره نگاه کن و دقّت بیشتر نما.^{۲۰۱}

عدل الهی در پرندگان، چرندگان و ماهیان دریا

عدل چه می‌کند؟ این پرنده‌ها را نمی‌بینید چطور بالها را جمع و پهن می‌کنند.

کی در فضا آنها را نگه داشته است؟ مانند ماهیهای دریا که شنا می‌کنند. به هر مرغی

(۱) - «... فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» ملک: ۳.

(۲) - «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ...» ملک: ۴.

^{۲۰۰} (۱) - «... فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» E\ ملک: ۳.

^{۲۰۱} (۲) - «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ...» E\ ملک: ۴.

به مقدار جثّاش بال داده شده، وقتی پرواز نمی‌کند و روی زمین است، آن را جمع می‌کند، چگونه این پرها را تنظیم کرده که جمع و پهن می‌شود. معنی ظلم این است که به مرغ، لب و دندان بدهد و به گوسفند منقار، در حالی که مرغ چیزی نمی‌خورد که دندان بخواهد پس اگر به او دندان داده شود، ظلم است، به او باید منقار داد تا دانه برچیند. باید به او چینه دان و سنگدان داد. اگر منقار و چینه‌دان و سنگدان به حیوان علف خوار بدهند، ظلم است؛ چون وضع شیء در غیر محلّ است. مرغابها را که روی آب شنا می‌کنند دیده‌اید؛ پاهایشان چگونه است. لای پنجه‌هایشان پرده گوشتی است، ولی پاهای مرغان هوا چنین نیست؛ چون می‌خواهد هوا را بشکافد، سینه و منقارش هوا را می‌درد، اما مرغابی در آب برای شنا کردن پارو می‌خواهد، اگر میان پنجه‌هایش باز باشد، نمی‌شود آب را عقب بزنند. به راستی که سعدی چه خوش سروده است:

هر کسی را هر چه لایق بود

داد

آن که هفت اقلیم عالم را

نهاد

اینها برای نمونه بود. جمیع رشته‌های ظهور قدرت و حکمت حق همین است.

عدل الهی در حیوانات

عدل در «حیوانات» نیز حیرت آور است. در هر حیوانی چشم او را در بالاترین اعضا قرار داده که محیط به بدن و برای حفظ آن است. اگر چشم در پایین بدن قرار داشت، این نفع را نداشت.

اعطای چند علم به حیوانات

خلاصه، به هر حیوانی هر چه لازم داشته داده است. دانشی که به آن نیاز دارد به او داده است. منحصر به بشر نیست بلکه مستفاد از حدیثی از حضرت

عدل، ص: ۲۶۹

زین العابدین علیه السلام خداوند چند علم به هر حیوان عنایت فرموده است:

۱- علم خداشناسی

اولین علم، تکویناً «خداشناسی» است. هر حیوانی می‌داند که صانع دارد، لذا در مقام اضطرار، متوجّه مبدأ تعالی می‌شود. آری، حیوانات هم شعور باطنی دارند که خدا دارند.^{۲۰۲} **حکایت مالک دینار و آهوی تشنه در بیابان** مالک دینار گوید: «در بیابان آهویی را دیدم که تشنه سر در گودالها می‌کرد و آب نمی‌یافت تا بالأخره خود را بر سر چاهی یافت که آب آن پایین بود. حیوان همان جا ایستاد و معلوم شد که آخرین امید او این جاست. ناگهان سر را بالا کرد و بعد دیدم مشغول خوردن آب است. خودم را به آن جا رساندم و دیدم آب برای این حیوان بالا آمده، خواستم آب بردارم که آب پایین رفت. معلوم است این شخص وسیله دارد، دلو و بند را به کار می‌اندازد و آب بر می‌دارد، اما آهوی بیچاره وسیله نداشت و در حال اضطرارش به مبدأش متوسّل گردید.

۲- دانش نر و ماده بودن

دومین علم، «دانش نر و ماده بودن» است. این شناسایی تکوینی هر حیوانی است که برای بقای نسل حیوانات لازم است.

۳- دانش تشخیص غذای مناسب

^{۲۰۲} (۱) - «... كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...» E\ نور: ۴۱.

سومین علمی که به هر حیوانی داده شده شناسایی غذای مناسب
اوست که چه

(۱) - «... كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...» نور: ۴۱.

عدل، ص: ۲۷۰

غذایی به کارش می خورد. جوجه، سر از تخم که در می آورد، منقار
به زمین می زند، در حالی که گوسفند، چشمش به پستان مادر است.
من و شما هم که متولد شدیم، کی به ما یاد داد که باید پستان مادر
را بمکیم؟

این علم هم از عدل خداست.

گفتگوی حضرت موسی علیه السلام با چهار نفر به امر خداوند

اعتراضاتی که در این مورد می شود، برگشتش به اوهام است. انسان
خودش را مستحق امری می بیند و طبق آن توقع دارد انجام گردد.
و بهترین بیان در این زمینه به زبان حدیثی عرض می شود که در
تفسیر ابوالفتوح رازی است: «روزی به موسی بن عمران وحی شد:
امروز آیتی نشانت می دهیم. به فلان قریه برو و در فلان کوچه،

چهار نفر زندگی می‌کنند. با آنان گفتگو کن و از کار و خواسته‌شان پرس. موسی بن عمران رفت و آن محل را پیدا کرد. به اوّلی گفت: شغلت چیست؟ گفت: من زارع هستم. پارسال ضرر کردم. امسال قرض کرده‌ام و بذر زیادی کاشته‌ام، از خدا می‌خواهم امسال باران زیاد بیاید. ای موسی! دعا کن باران مفصّلی ببارد. دوّمی گفت: من مردی فخّارم^{۲۰۳} و کوزه می‌سازم. حضرت موسی فرمود: حاجت چیست؟ گفت: وقتی مشغول کار می‌شوم، خاک می‌آورم و در کوره می‌ریزم تا بپزم، یک

(۱) - خزف، سفال. در فارسی به معنای کوره‌پز و کسی که کوره آجرپزی دارد می‌گویند. فخّاری: خزف فروش، سفال فروش، کوزه‌گر (فرهنگ عمید).

عدل، ص: ۲۷۱

دفعه ابر پیدا می‌شود و باران می‌بارد و کارها بهم می‌خورد، اگر امسال اصلاً باران نمی‌آمد، کارمان رو به راه می‌شد. به سوّمی گفت: چه کارهای و چه می‌خواهی؟ گفت من خرمن کار هستم و موقع خرمن کردن، درست باد نمی‌وزد، اگر خدا باد تندی

^{۲۰۳} (۱) - خزف، سفال. در فارسی به معنای کوره‌پز و کسی که کوره آجرپزی دارد می‌گویند. فخّاری: خزف فروش، سفال فروش، کوزه‌گر (فرهنگ عمید).

می‌فرستاد، کار ما زودتر انجام می‌گرفت. به چهارمی گفت: تو چه کارهای و چه می‌خواهی؟ گفت: من باغبان هستم، وقتی درختها میوه ندارد، از باد خبری نیست، ولی وقتی میوه می‌رسد، بادها می‌وزد و میوه‌ها را از سر درختان می‌ریزد، اگر باد نمی‌آمد برایمان بهتر بود حضرت موسی حیران شد و عرض کرد: خدایا! تو خودت بهتر می‌دانی با بندگان چگونه رفتار نمایی».

جهالت انسان نسبت به حکمت‌های الهی

عیب این جاست که آقای باغبان توقع دارد آنچه خودش تشخیص می‌دهد و از همان طریقی که خودش تعیین می‌کند، خداوند کارش را درست کند ولی نمی‌گوید، اگر خدا بخواهد کار من خوب می‌شود. چه بسا از باقیمانده میوه‌ها برکتی بدهد که جبران خسارت بشود. یا اگر از این درخت میوه‌ای برداشت نکردم، از درخت دیگر بیشتر و بهتر بردارم. بشر معمولاً خدا را نمی‌بیند بلکه چشمش به اسباب است، لذا جز اعتراض چیزی ندارد. این اعتراضات ناشی از جهل به عدل پروردگار عالم است. هر کس که خدا را به عدل و فضل ستود، معلوم می‌شود خودش با فهم است.

که دو چشم سالم و بی

مادح خورشید مدّاح خود



عدل، ص: ۲۷۲

جهان چون چشم و خدّ و که هر چیزی به جای خویش
خال و ابروست نیکوست

همین اختلاف طبقات، نعمت است. فقر نعمت است، غنا هم نعمت است.

بیماری نعمت است. عافیت هم نعمت است.

بر آورده شدن حاجات بر طبق حکمت و مصلحت

اگر صلاح باشد حاجتها را فوراً یا به موقع خودش روا می فرماید و
اگر صلاح نباشد، از لطفش اعتنا نمی کند؛ چون حکیم است. هر چند
بنده اعتراض می کند، اما نمی فهمد که ضرر خودش را از خدا

می‌خواهد. اگر خدا سختی می‌دهد، مثل دواى تلخی است که پدر به فرزند می‌دهد. اگر خون ناپاک است، حجامت برایش لطف است، هر چند از سوزش بیشتر به رنج آید.

اگر بخواهید به بهشت بروید، این جا باید پاک شوید. هر چند بنده اعتراض می‌کند، اما مولا لطفش را دریغ نمی‌دارد، هیچ مولایی این طور نیست. **متفاوت بودن مهر و محبت در بین جانداران** هر حیوانی که نیاز به تربیت دارد، مهر عجیبی به دل مادرش انداخته است، اما جوجه وقتی از تخم سر در می‌آورد، مرغ چندان علاقه‌ای به او ندارد؛ چون جوجه نیاز چندانى به مادر و سرپرست ندارد، در حالی که حیوانات شیر خوار تا بچه‌شان به دنیا می‌آید، علاقه فوق العاده به او دارند؛ چون بچه به سرپرستی آنها سخت نیازمند است.

عدل، ص: ۲۷۳

آیاتی چند پیرامون نفی ظلم از خداوند

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَّ لَهُ مُلْكُومَ وَأَوَّلُومَ ۚ لَعَلَّكُمْ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۲۰۴} در قرآن مجید آیاتی است که صریحاً «ظلم» را از خداوند دور دانسته است، از آن جمله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».^{۲۰۵} «خداوند، چیزی به مردم ستم نمی‌کند، ولی مردم خودشان ستم می‌نمایند».

این مضمون در آیات متعدّد دیگری نیز رسیده است.^{۲۰۶} آنچه انسان به نظرش ناروا می‌رسد، به واسطه غفلت و جهالت از واقع مطلب و مصلحتی است که در آن شیء است.

گفتگوی حضرت خضر و حضرت موسی علیهما السلام درباره قتل جوان

داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام – که در سوره کهف آمده است – خیلی از

(۱) – آل عمران: ۱۸.

(۲) – یونس: ۴۴.

^{۲۰۴} (۱) – آل عمران: ۱۸.

^{۲۰۵} (۲) – یونس: ۴۴.

^{۲۰۶} (۳) – آیات مزبور در سوره‌های: توبه: ۷۰، عنکبوت: ۴۰، روم: ۹، بقره: ۵۷، آل عمران: ۱۱۷، اعراف: ۱۶، نحل: ۳۳ و ۱۱۸ می‌باشد.

(۳) - آیات مزبور در سورهای: توبه: ۷۰، عنکبوت: ۴۰، روم: ۹، بقره: ۵۷، آل عمران: ۱۱۷، اعراف: ۱۶، نحل: ۳۳ و ۱۱۸ می باشد.

عدل، ص: ۲۷۴

حقایق را به لسان داستان بیان فرموده، از آن جمله این که حضرت موسی و خضر از راهی می گذشتند، به جوانی رسیدند که بازی می کرد. حضرت خضر آن پسر را کشت. حضرت موسی اعتراض کرد که چرا جوان بی گناهی را می کشی؟ بعداً که شرح ماجرا را برایش بازگو کرد، گفت: «این جوان موجب کفر پدر و مادرش و خودش هم کافر ملحدی می شد و باعث هلاکت والدینش نیز می گردید، این قتل در حقیقت هم برای خودش نافع بود که کافر نشده، یا باکفر کمتری می میرد و پدر و مادرش نیز از آسیب معنوی محفوظ می مانند».^{۲۰۷}

محاسبات غلط و اشتباه برخی نسبت به دستگاه خلقت و آفرینش

تمام جریاناتی که در آفرینش و دستگاه خلقت واقع می شود و بر خلاف نظر ماست و خوشایندمان نیست، از این قبیل حسابش کنید؛ چون ما هنوز از اطراف خودمان سر در نیاورده ایم، چگونه از اسرار وجود سر در می آوریم. خدای نکرده اعتراض کنیم به این که چرا

خداوند این پیره زن له شده را نگه داشته، اما جوان یل را زیر خاک برده است؟ تو چه دانی که نگهداشتن و بردن این دو نفر، چه مصلحتها و حکمت‌هایی دربر دارد؟! گاهی آفت‌های زراعی مانند ملخ، یا سرما، یا باد شدید آسیب می‌رساند، یا بیماری‌های عمومی واگیر مانند: طاعون، سل و آنفلوآنزا می‌آید و صدها هزار نفر را یکجا می‌میراند؛ بعضی کوتاه نظران وقتی این گونه امور را که می‌بینند، با نظر بد بینی به دستگاه عالم نگاه می‌کنند و به خیالشان این ظلم است. بهتر آن است که در ضمن داستان تاریخی، حقایق پیاده شود.

(۱) - ترجمه تفسیر المیزان: ۱۳ / ۴۸۵ - ۴۸۷.

عدل، ص: ۲۷۵

رعایت حق پیرزن توسط انوشیروان

انوشیروان سلطان عجم - که در هزار و چهارصد و اندی سال قبل سلطنتش در ایران مستقر و مدائن پایتختش بوده است و همان که در زمان سلطنتش خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله متولد می‌شود - در تواریخ لقب «عادل» بر او مانده است!^{۲۰۸} مانند «سخاوت» که

^{۲۰۸} (۱) - حضرت امام خمینی قدس سره درباره شهرت انوشیروان به «انوشیروان عادل»، چنین می‌فرماید: این که می‌گویند: «انوشیروان عادل» این از اساطیر است! يك مرد ظالم سفاکی بوده است، منتها شاید پیش سلاطین دیگر وقتی گذاشتند، به او گفتند عادل! والا کجایش انوشیروان عادل بوده است؟! (صحیفه امام خمینی: ۴ / ۱۶۱).

درباره حاتم طایی است. از دادگریهای او داستانها گفته‌اند؛ از آن جمله سفیر روم وقتی از کاخ کسری بازدید کرد، همه جا را نیکو پسندید، جز گوشه‌ای که به نظرش نامناسب آمد. وقتی علت را پرسید، پاسخ شنید که هنگام خریدن زمین و خانه‌های اطراف برای برپا کردن کاخ، پیره زنی حاضر نشد خانه‌اش را به هیچ قیمتی بفروشد. انوشیروان گفت:

«این ظلم است که برای بی عیب کردن قصرم، خانه رعیتی ضعیف را به زور بگیرم، کج باشد بهتر است تا دل پیرزالی را بشکنم». سفیر روم گفت: «این کجی از هر راستی بهتر است». **قتل عام صد هزار مزدکی توسط انوشیروان** همین انوشیروان که به عدل شهره روزگار شده، در یک روز یک صد هزار مزدکی را گردن می‌زند و این کارش مزید بر شهرت عدالتش می‌شود. کشتن اینها برای بقای اجتماع بود، لذا عین صواب است. مزدک، مردکی شقی و ساحری بی‌شرم بود که ادعای پیغمبری کرد و آیینی سخیف آورد و آن مذهب اشتراکی بود، همان مذهبی که امروز کمونیستها از آن

(۱) – حضرت امام خمینی قدس سره درباره شهرت انوشیروان به «انوشیروان عادل»، چنین می‌فرماید: این که می‌گویند: «انوشیروان

**عادل» این از اساطیر است! یک مرد ظالم سفاکی بوده است، منتها
شاید پیش سلاطین دیگر وقتی گذاشتند، به او گفتند عادل! والا
کجایش انوشیروان عادل بوده است؟! (صحیفه امام خمینی: ۴/
۱۶۱).**

عدل، ص: ۲۷۶

**پیروی می‌کنند: مال، مال همه، زن هم زن همه (در حالی که عملاً
دروغ می‌گویند). هر چه اراذل و اوباش، شهوتران و خوشگذران
بودند، اطرافش را گرفتند و کارش بالا گرفت، به قدری که رو به
سمت قباد پدر نوشیروان آورد که او را تابع خودش قرار دهد.
گویند: «قباد از مزدک معجزه طلبید، مزدک گفت: من می‌گویم
آتش با تو سخن گوید، یکی از شیادها را در پشت آتشکده جا داد که
با قباد حرف بزند و او را فریفت و تسلیمش شد». کار مزدکیان بالا
گرفت و تعدادشان به یک صد هزار نفر رسید، به قسمی جری شدند
که مزدک در همسر قباد طمع کرد و خواست با او همبستر شود.
قباد که روش او را پذیرفته بود، جرأت مقابله نکرد. انوشیروان که
جوانی بود، روی پاهای مزدک افتاد و پاهایش را بوسید و خواهش
کرد دست از مادرش بردارد و مزدک برگشت. وقتی قباد مُرد و کار**

به دست انوشیروان افتاد، خواست آنچه مزدکیان از اموال مردم برده بودند، به صاحبانشان برگرداند، اما با این وضع و قدرتی که تحصیل کرده‌اند و مقاومتی که خواهند کرد، بدون جنگها و کشتارها نمی‌شود، لذا از راه سیاست وارد شد و به عاملین خود در اطراف مملکت دستور داد به عنوان جشن، تمام مزدکیان را دعوت نمایند و در ساعت معین گردن همه را بزنند. خودش نیز مزدک را در کاخ خود خواند و دستور قتلش را صادر کرد. مزدک به التماس افتاد که دست از من بردار. انوشیروان گفت: «هنوز بوی گند پای تو در آن روز که آن را بوسیدم تا به مادرم تجاوز نکنی، در بینی من است، او را مهلت ندهید». بالاخره همه یکصد هزار نفر را در یک روز، سربردند، آن وقت زنهایی را که

عدل، ص: ۲۷۷

از شوهرانشان گرفته بودند، برگردانید و اموال و املاکی را که تصاحب کرده بودند به صاحبانشان پس داد، یا به ورثه آنان تحویل داد و اموال بی صاحب را میان فقرا تقسیم کرد. حالا بگویید ببینیم آیا این کار انوشیروان خوب بود یا بد؟ هر عاقلی که بشنود می‌گوید:

آفرین! چقدر بجا و به موقع این کار را کرد و یک صد هزار نفر را در یک روز اعدام کرد.

لزوم اصلاح جامعه از مفاسد اخلاقی توسط مصلحین و دلسوزان

ای مردم! به یقین باور کنید خدای شما عادل است. اگر در یک روز صد هزار نفر را از میان ببرد، عین عدل است. اگر بشر خونخوار کارش به جایی رسید که زن و مردش در خیابانها همچون نر و ماده سگهای ولگرد در بیابانها شدند، مال پرستی و جمع آوری مال، کارشان بود و بس، این اجتماع فاسد، هر چه بماند، رو به فساد بیشتر می‌رود. عضو فاسد را باید برید. انگشت که سیاه شد باید آن را برید و گرنه بعد باید تمام دست را برید و ضررش بیشتر می‌شود. جامعه‌ای که محبت از میانشان رخت بر بسته و همه خودخواه و خودپسند شده‌اند، همه خدا را فراموش کردند، همت آنان در شکمشان و عورتشان خلاصه شده، دینشان پولشان شده، با این جامعه چه باید کرد؟ باید اصلاحش کرد و با در فشار قرار دادن، می‌شود آنها را اصلاح کرد. یک میکروب حصبه، جامعه را خوب در فشار قرار می‌دهد. در چند سال قبل – که حصبه عمومی در شیراز

واقع شد - جامعه تا حدی اصلاح شد و همه به فکر مرگ و تحصیل بار سفر آخرتشان افتادند.

عدل، ص: ۲۷۸

نمونه‌ای از ظلم به دیگران

در حالات یکی از بزرگان نوشته‌اند: «روزی از معبری می‌گذشت، دید عده‌ای یکی را گرفته و می‌زنند و آن بیچاره زیر دست و پای آنان ناله می‌کند و مرتباً فریاد می‌زند: **یا الله! یا الله!** دلش سوخت و نزدیک آمد و بالأخره او را از زیر کتک نجات داد. شب در خواب به او گفتند: امروز چه ظلمی بود که مرتکب شدی؟ این شخص مدتها بود خدا را یاد نکرده بود، امروز به واسطه ضرباتی که به او رسید **یا الله!** گفت». به هر حال، خدا مریض کند، حکمت است، بمیراند هم حکمت است و غیر از حکمت، چیزی نیست، یا عدل است یا فضل. جان فدای عقلا که خدای خود را به عدل و حکمت شناختند.

مشاهده حکمتها و مصلحتهای خداوند در مخلوقات عالم باید یقین کنی که خدای عالم کار عبث نمی‌کند و هر چه فرموده، بجاست؛ از دوشاخی که به مورچه داده، از دمی که به مرغ و خروس یا الاغ داده، تا برود بالا، همه حکمت و مصلحت دارد. مؤمن باید باور کند

که افعال الهی، محفوف به مصالح است، از خلقت پشه تا برود بالا؛
چه حکمت‌های صوری و مادی، چه حکمت‌های معنوی. در حکمت
معنوی روایتی به نظر می‌رسد. **رسوا شدن منصور دوانیقی توسط امام
صادق علیه السلام** روزی منصور دوانیقی خلیفه عباسی با حضرت
صادق علیه السلام نشسته بود. پشه‌ای روی صورت منصور می‌نشست
و او را می‌آزرد و هر چه هم او را رد می‌کرد، باز بر

عدل، ص: ۲۷۹

می‌گشت و بالأخره منصور را عاجز کرد. منصور رو به حضرت صادق
علیه السلام کرد و گفت: «فایده این موجود چیست که خدا آن را
آفریده است؟!». حضرت با یک جمله، یک حکمت معنوی آفرینش
پشه را بیان فرمود: «خدا این را خلق کرده تا عجز متکبرین را به
آنها بفهماند». ^{۲۰۹} حکمت‌های متعددی در خلقت پشه نهفته است از آن
جمله کثافات هوا را دفع می‌کند و بسیاری از حیوانات ریز را
می‌خورد و بسیاری از حیوانات کارشان تنقیح و پاک کردن هواست.
به علاوه، چقدر لطایف صنع در آفرینش او به کار رفته و راستی
چقدر می‌توان درس خداشناسی از آفرینش پشه خواند.

عدل، ص: ۲۸۰

جایگاه بالا و والای «بدا»^{۲۱۰} در مکتب تشیع

از فروع مسأله «عدل»، موضوع «بدا» است که در اخبار اهل بیت علیهم السلام عنایت بسیاری به آن شده است و حتی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: «اگر مردم از بدا آگاه بودند، سستی در آنها ظاهر نمی‌شد».^{۲۱۱} در حدیث دیگر فرموده: «ما عبد الله بشيء مثل البداء».^{۲۱۲} «هیچ عبادتی بالاتر از بدا نیست و خدا به چیزی مانند بدا پرستیده نشده است». در حدیث صحیح دیگر فرموده: «بزرگ داشته نشده خدای تعالی به چیزی مانند بدا».^{۲۱۳} به هر حال، موضوع بدا از مسلمیات اخبار بوده و هر یک از علمای کلام و بزرگان دین، بحث جداگانه‌ای برای بدا در کتابهایشان ذکر

^{۲۱۰} (۱) - ظاهر شدن، هویدا گشتن. پیدا شدن رأی دیگری در امری؛ امری که در خاطر بگذرد که از پیش نگذشته باشد. ایجاد رأی برای خالق به‌جز آنچه که قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود (فرهنگ معین).

^{۲۱۱} (۲) - وافی: ۱ / ۵۱۱.

^{۲۱۲} (۳) - همان: ۵۰۷.

^{۲۱۳} (۴) - همان: ۵۰۷.

کرده‌اند. امروز هم برای بهره‌مندی شنوندگان، از بدا بحث می‌شود.

(۱) – ظاهر شدن، هویدا گشتن. پیدا شدن رأی دیگری در امری؛ امری که در خاطر بگذرد که از پیش نگذشته باشد. ایجاد رأی برای خالق به‌جز آنچه که قبلاً اراده‌ی بر آن تعلّق گرفته بود (فرهنگ معین).

(۲) – وافی: ۵۱۱ / ۱.

(۳) – همان: ۵۰۷.

(۴) – همان: ۵۰۷.

عدل، ص: ۲۸۱

معنای بدا و نسخ

«بدایی» که از ضروریات مذهب شیعه است، عبارت است از «تغییر و تبدیل در عالم تکوین». «نسخ» عبارت است از: «تغییر در تشریع و احکام دین» و «بدا» عبارت است از:

«تبدیل و دگرگونی در امور تکوینی». و به دیگر سخن، چیزی را که باید اثر خاص از آن آشکار شود، پیشگیری کنند و آن اثر را از آن شیء بگیرند، یا به چیزی اثری که ندارد، بدهند؛ به عبارت دیگر، کم و زیاد کردن، دادن و گرفتن بر خلاف جریان قبلی را «بدا» گویند. پروردگار عالم ممکن است به اعتبار حکمتها و مصلحتها تغییراتی در امور هر موجودی بدهد. در قرآن مجید در این مورد می‌فرماید: «خداوند محو می‌فرماید آنچه را که بخواهد (از اموری که به حسب جریان عادی واقع می‌شود) و اثبات می‌فرماید (آنچه از امور عادی نبوده) و نزد اوست امّ الكتاب».^{۲۱۴} **مقدّرات ثابت و متغیر** صریح این آیه است که «مقدّرات» قابل تغییر است بلکه حسب روایات، قسمی از مقدّرات حتمی و قسمی دیگر معلق است. شرح مطلب آن است که بعضی از مقدّرات است که قابل دگرگونی و تغییر نیست، ولی بعضی دیگر به اراده خدا تغییر می‌کند. از قرآن مجید این تقسیم نیز فهمیده می‌شود؛ در دوّمین آیه از سوره انعام می‌فرماید:

(۱) - «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» **رعد: ۳۹.**

عدل، ص: ۲۸۲

«خداست که شما را از خاک آفرید، سپس اجلی قرار داد و اجل نامیده شده نزد اوست...». ۲۱۵

اجل حتمی و اجل معلق

حسب این آیه شریفه دو قسم اجل داریم؛ یکی «اجل حتمی» و دیگری «اجل معلق». اجل حتمی آن است که قابل تغییر نیست و فرار کردن از آن محال است. اما اجل معلق، اجل دیگری است که بستگی به انجام یا ترک کاری دارد، یا به وجهی قابل تأخیر یا تقدیم است، ممکن است زودتر برسد، یا دیرتر بیاید. مثلاً شخصی برایش تقدیر شده که در شصت سالگی بمیرد، یا پیش آمد سختی برایش بشود، ممکن است با صدقه، یا دعا برطرف شود؛ اگر صدقه داد، یا دعا کرد، تأخیر می‌افتد و گرنه می‌میرد، لذا مؤمنین همیشه باید باب دعا و صدقه را رها نکنند، خصوصاً دعای پدر و مادر در حق اولاد، مستجاب است. **نجات فرزند از مرگ حتمی به خاطر دعای مادر مرحوم آقا میرزا محمود شیرازی، بارها برایم درباره شیخ محمدحسین قمشهای، مشهور به «شیخ از گور گریخته» تعریف می‌کردند که: «وجه شهرت این لقب برای شیخ بزرگوار این بوده که**

۲۱۵ (۱) - «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مَمْنُونُونَ» E\ انعام: ۲.

خودش نقل کرده بود، در قمشه در کودکی مریض شدم و به حال موت افتادم. مادرم وقتی دید تنها فرزندش می‌خواهد بمیرد، پشت بام رفت و سرش را برهنه کرد و به خدا نالید: **خدایا! من هستم و همین یک دانه پسر، او را از من نگیر و به من برگردان.**

(۱) - «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» انعام: ۲.

عدل، ص: ۲۸۳

این قدر در دعا اصرار ورزید که خود **شیخ محمدحسین صدا زد:**
مادر بیا که دو مرتبه مرا باز گردانیدند».

به تأخیر افتادن اجل معلق با دعا و صدقه

به هر حال، اجل معلق ممکن است با دعا و صدقه به تأخیر بیفتد، ولی متوجه باشید که با یک تومان و ده تومان کار درست نمی‌شود. باید صدقه‌ای بدهی که دلی را شاد کند. گوسفندی قربانی کنی و گوشتش را میان ارحام و فقرا قسمت نمایی، چه بسا صدها اجل معلق داشته‌ایم و خداوند آن‌را تأخیر انداخته است، اما جلو اجل حتمی گرفته نمی‌شود. **حکمت الهی در مخفی نگه داشتن اجل حتمی و**

معلق البتّه خداوند به حکمت بالغه‌اش مخفی داشته تا کسی نداند که این اجل حتمی است، یا معلق، مثلاً انسانی به سختی بیمار شده، آیا از این بیماری بهبودی می‌یابد یا نه؟ معلوم نیست، شاید موفق به صدقه و دعا شود به احتمال این که اجل معلق است و بر طرف گردد، هر چند اگر اجل حتمی هم باشد، از خیرات بهره برده است. سفارش امام صادق علیه السلام به دعا کردن برای تعجیل ظهور امام زمان علیه السلام در روایتی حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«نگوید المقدّر کائن؛ آنچه خدا تقدیر کرده است، می‌شود بلکه مقدّرات قابل تغییر است؛ حتّی در غیبت امام زمان علیه السلام سفارش می‌کند که برای تعجیل ظهورش دعا کنید و نگوید هر وقت مقدّر است، آن حضرت ظاهر می‌شود».

عدل، ص: ۲۸۴

تشابه تعجیل ظهور امام زمان علیه السلام به نجات بنی اسرائیل از سلطه فراعنه

حضرت صادق علیه السلام تعجیل ظهور حضرت مهدی علیه السلام را با داستان بنی اسرائیل تشبیه می‌فرماید. برای بنی اسرائیل تقدیر شده بود که چهار صد سال زیر دست فراعنه گرفتار باشند و خداوند

فراعنه را بر آنها مسلط فرمود. تا آن که پس از ۲۳۰ سال، آن قدر دعا و تضرع به درگاه خدا کردند که خداوند تقدیرش را دگرگون فرموده و موسی را برایشان فرستاد و آنها را از چنگال فرعون نجات داد. و خلاصه با دعا، کارشان اصلاح گردید. حضرت می‌فرماید:

همین قسم است زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. **بدا دربارہ اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام** مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «الدین و الاسلام» گوید: معنی حدیث «**بدا لله فی اسماعیل**»^{۲۱۶} که حضرت صادق فرمود؛ یعنی «**بدا حکم الله - یا - بدا شأن الله**»؛ یعنی ظاهر شد حکمی از طرف خدای تعالی که بر خلق مخفی بود. مردم گمان می‌کردند **اسماعیل** پس از حضرت صادق علیه السلام امام واجب الطاعه است، پس از آن که او در زمان خود حضرت صادق علیه السلام وفات کرد، معلوم شد و بر خلق روشن گردید که او امام نبوده است. **بدا دربارہ امام حسن عسکری علیه السلام** یا نسبت به حضرت عسکری علیه السلام رسیده که حضرت هادی علیه السلام فرمود: «**بدا لله فی شأنک**»؛ یعنی از طرف خدا دربارہ تو بدا حاصل شد؛ آشکار شد مطلبی بر

عدل، ص: ۲۸۵

مردمان که بعضی گمان می کردند حسین فرزند دیگر آن حضرت، امام است، اما وقتی در زمان آن حضرت وفات کرد، معلوم شد امام پس از حضرت هادی، حضرت حسن عسکری علیهما السلام است.

تلاش امام صادق علیه السلام در رفع ابهام از جانشینی خویش

جناب اسماعیل پسر حضرت صادق علیه السلام بسیار جلیل القدر بود به قسمی که بعضی از بزرگان شیعه گمان می کردند پس از حضرت صادق علیه السلام اسماعیل امام خواهد بود اما پس از وفاتش حضرت فرمود: «ظاهر شد حکم خدا در باره اسماعیل»؛ یعنی حکم خدا این بود که او امام نیست. برای این که جای هیچ گونه شبهه‌ای باقی نماند، امام صادق علیه السلام بعضی از یارانش را طلبید و به آنان فرمود: عبا را از روی جنازه اسماعیل عقب بزنند و نگاه کنند که به راستی اسماعیل مرده است تا پس از آن حضرت، ادعاهای واهی نشود. مع الوصف هنوز هم فرقه‌ای به نام «اسماعیلیه» دست از ادعای واهی شان بر نمی دارند. پس «بدا» به معنی «ظهور بعد از

خفا است»؛ مثلاً در امور جزئی مانند همین شیخ محمدحسین قمشهای که ذکر شد، پس از بدا؛ یعنی به واسطه دعای مادرش آنچه مخفی بود، ظاهر شد؛ یعنی معلوم نبود اجل حتمی است یا اجل معلق که به دعا و صدقه برطرف می‌شود، پس از دعا و بازگشت، معلوم شد اجل حتمی نبوده است. بعضی از اجلها با دارو و درمان بر می‌گردد، اما در اجل حتمی، چه دوا باشد یا نباشد، دعا و صدقه باشد یا نباشد، قابل بازگشت نیست.

عدل، ص: ۲۸۶

فلسفه عظمت بدا

اما آنچه از حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: «بدا عظیم‌ترین عبادات است و خدا به چیزی همچون بدا بزرگ داشته نشده»^{۲۱۷}، علّش آن است که در هر حال، باید مؤمن معتقد باشد که کار به دست خداست و اسباب، مسخر اراده اوست. خدا می‌تواند کار را برگرداند. همه اسباب فراهم است و خدا لغو کند، یا بی سبب ایجاد فرماید، یا سبب دیگری درست فرماید. باید معتقد باشی که اگر خدا بخواهد، این اجل برطرف و این مریض خوب می‌شود.

این بزرگترین ایمان قلبی است. وقتی به این معنی معتقد باشی
و یقین کنی، اگر در بدترین حالات در قعر چاه گرفتار شدی مطمئن
باش که اگر خدا بخواهد، نجات می‌یابی. **ناکام شدن بخت نصر در**
نابودن کردن حضرت دانیال نبی علیه السلام بخت نصر، دانیال
پیغمبر را گرفت و در چاه انداخت و حیوان درنده‌ای را هم با او در
چاه کرد و سر چاه را نیز گرفت. حضرت دانیال علیه السلام بدون
اضطراب خیال و تزلزل فکر، در ذکر و یاد خدا بود و آن جانور نیز
کاملاً برایش خاضع بود. روز گذشت و خدا پیغمبری را فرستاد تا
برای دانیال خوراک ببرد، سرچاه را عقب زد، شنید که حضرت
دانیال علیه السلام می‌گوید: «شکر خدایی را که فراموش نمی‌کند
هر کس را که به یاد او باشد». **عزت و ذلت به دست خداوند** هر چند
در گودال گور هم باشی، اگر عمرت باقی باشد، خدا تو را بر
می‌گرداند،

(۱) - وافی: ۱ / ۵۰۷.

عدل، ص: ۲۸۷

عزت پس از ذلت و بر عکس، به دست اوست.^{۲۱۸} در دعای ابی حمزه می‌خوانید: «ای خدای عالم! کیست که در برابر اراده تو بتواند اظهاری کند؟ کیست که قائم به خود باشد؟ کیست که در کار تو جرأت چون و چرا داشته باشد؟».^{۲۱۹} امام علیه السلام که می‌فرماید: **«ما عبدالله بشيء مثل البداء»**؛ خداوند به چیزی همچون بدا پرستیده نشد؛ یعنی هیچ عبادتی همچون بدانیست؛ چون عبادت مادر است، منشأ عبادات است. انسان به برکت بدا شوق به طاعت پیدا می‌کند. کسانی که در راه خدا کمتر خرج می‌کنند؛ چون عقیده به بدا ندارند. برخی وقتی بیماری دارد، حاضر است مبلغ گزافی به طبیب بدهد و دارو بخرد، اما حاضر نیست همان مبلغ را به رحم فقیرش بدهد تا مرضش برطرف گردد.

برطرف شدن بیماریها با قربانی کردن گوسفند

یکی از رفقا از اخیار و ابرار است، می‌فرماید: «چندین سال است که من و عیالاتم حتی بچه زاده‌هایم نیاز به طبیب و درمان نداریم، تا مختصر بیماری پیدا می‌شود، گوسفندی خریده و می‌کشم و گوشتش را میان فقرا تقسیم می‌کنم، یا وجه آن را در راه خدا صدقه می‌دهم

^{۲۱۸} (۱) - «... وَتُعْزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَتُذِلُّ مِنْ تَشَاءٍ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» E آل عمران: ۲۶.

^{۲۱۹} (۲) - I لا تسئل عن فعلك ولا تشارك في امرك ولا تضاد في حكمك ولا يعترض عليك أحد في تدبيرك، لك الخلق والامر تبارك الله رب العالمين E (مفاتيح الجنان/ دعای ابی حمزه ثمالی).

و خداوند بلا را رفع می‌فرماید». چون معتقد به «بدا» است، دعا می‌کند و صدقه می‌دهد و رفع بلا می‌گردد.

(۱) - «... وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آل عمران: ۲۶.

(۲) - لَا تَسْأَلُ عَنْ فَعْلِكَ وَلَا تَشَارِكْ فِي أَمْرِكَ وَلَا تَضَادَّ فِي حَكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ، لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (مفاتيح الجنان / دعای ابی حمزه ثمالی).

عدل، ص: ۲۸۸

بشارتی از امام صادق علیه السلام پیرامون بدا

اهل بیت علیهم السلام که به موضوع «بدا» اهتمام داده‌اند؛ چون بدا مستلزم خیرات کثیری است. بشارتی از امام صادق علیه السلام رسیده که: «دعا، بلا را برمی‌گرداند و حال آن که قریب الوقوع است و چیزی به تحققش نمانده است. بلا بالای سرت رسیده، چیزی نمانده دامت را بگیرد، اما باز دست از دعا برندار، شاید خدا آن را برطرف کرد». ^{۲۲۰} نفرین حضرت یونس علیه السلام و برطرف شدن

آن توسط دعای مردم شواهد این مطلب بسیار است و در اخبار اهل بیت علیهم السلام قوم یونس را برای این مسأله نظیر می آورند که در قرآن مجید ذکر کرده است. مضمون آنچه در تفسیر رسیده و در کتاب لئالی الأخبار نیز روایاتی در این باره نقل کرده آن است که: «حضرت یونس در سی سالگی به پیغمبری برگزیده شد. محل قوم او نینوا بود (بین النهرین و عراق فعلی). قومش کاری جز عناد و لجاج با او نداشتند. ۳۳ سال در میان قومش گذراند و آنها را تبلیغ کرد، ولی در این مدت طولانی، فقط دو نفر به نام **روبیح و تنوخوا** به او گرویدند. روبیح، خودش از خاندان رسالت بود. حضرت یونس این مدت طولانی صبر کرد و در آخر عرض کرد: خدایا! تا کی من زجر بکشم، بلایی بفرست و همه را هلاک کن. ندا رسید: صبر کن. نوح پیغمبر ۹۵۰ سال صبر کرد و آن وقت نفرین کرد. یونس عرض کرد: خدایا! من بیش از این طاقت ندارم و خلاصه در دعای خودش محکم ایستاد و اصرار ورزید.

(۱) - وسائل الشیعه: ۴۰ / ۷.

عدل، ص: ۲۸۹

حضرت یونس پیغمبر نزد خدا عزیز و محترم است. خداوند دعایش را پذیرفت و وعده فرمود بلا را نازل می‌کنم، ولی نفرمود آنها را هلاک می‌کنم، ولی یونس این مطلب را نفهمید. حضرت یونس نزد **روبیح** آمد و گفت: دعا کردم خدا همه را هلاک کند. روبیح گفت: کار خوبی نکردی، دعا کن که خدا بلا را برگرداند. خدا بنده هایش را دوست دارد. حضرت یونس نزد **تنوختا** رفت و گفت: نفرین کردم و خدا همه را هلاک می‌کند. تنوختا عالم نبود، گفت: آفرین! خوب کردی! پس از این فقط ماسه نفر در این جا هستیم و عبادت خدا می‌کنیم. روز موعود فرا رسید، حضرت **یونس و تنوختا** از میان مردم رفتند، اما روبیح ماند. مروی است آثار عذاب آشکار گردید. همان طور که حضرت یونس به آنها خبر داده بود، روز اول روهایشان زرد و روز دوم سیاه شد و همه فهمیدند که وعده پیغمبر خدا درست بوده و عذاب برایشان نازل می‌گردد. خواستند به حضرت یونس متوسل شوند اما متوجه شدند که وی از میانشان رفته است. نزد روبیح آمدند و به او متمسک شدند تا کاری برایشان بکند. روبیح گفت: اگر یونس رفت، خدای یونس هست. گفتند: بلا آمده، رویمان زرد و سپس سیاه شده است. روبیح فرمود: خداوند قادر است تا آن را برطرف کند. روبیح دستور عجیبی داد؛ چون

نفرین یونس و نزول عذاب را باید با قوه زیادی که رحمت خدا را به حرکت در آورد، برداشت. دستور داد بین خودتان را اصلاح کنید؛ اگر کسی بر دیگری حقّی دارد، هر چه زودتر بپردازد. قوم یونس که می‌خواستند بلا رفع شود، این دستور را به سرعت اجرا کردند؛

عدل، ص: ۲۹۰

حتّی مروی است اگر کسی شالوده خانه‌اش را از سنگ غیر ساخته بود، دیوار را خراب کرد و سنگ را به صاحبش پس داد. روز موعود که حسب روایت نیمه شوّال بود، سوّمین روز پس از زردی و سیاهی رویشان رسید. دستور داد بین الطّلوعین – که مهمترین ساعات شبانه روز برای دعا و نزول رحمت است – همه افراد کوچک و بزرگ، زن و مرد؛ حتّی حیوانات سر به صحرا بگذارند. مادرها و بچّه‌ها از هم جدا شوند، همه ضجّه‌ها را بلند کردند، ناله‌هایی که حلقوم بچّه‌های شیر خوار و کودکان معصوم بر می‌خاست، با ناله‌های گنهکاران آمیخته گردید. نعره حیوانات و ضجّه بچّه‌های شیر خوارشان نیز با این صداها در آمیخت. صدای **یا ربّ! یا الله!** از این صحرا بلند بود. جمله‌ای که رویح به آنها یاد داده بود مکرّر می‌گفتند: **«رَبَّنَا ظَلَمْنَا**
انفُسَنَا وَكَذَّبْنَا رَسُولَنَا وَان لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فاغفر لنا وارحمنا یا أرحم الراحمین». «خدایا! بد کردیم و به خودمان ستم کردیم و پیغمبرمان را تکذیب نمودیم، اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نفرمایی، از زیانکاران خواهیم بود، پس ببخش ما را و بر ما رحم آور، به درستی که تو ارحم الراحمین هستی».

بلایی که بالای سرشان آمده بود، با این ناله‌ها و یا ربّ! یا الله! و یا ارحم الراحمین گفتنهایشان برگشت. مروی است که: این عقوبت برگشت و به کوههای موصل خورد و آن را متلاشی ساخت. حضرت یونس از دور منتظر بود ببیند بلا چه می‌کند، اما دید خبری نشد. تنوخوا به تحقیق آمد و دید خبری نشده است.

عدل، ص: ۲۹۱

یک نفر از قوم به حضرت یونس رسید و گفت: جناب یونس! نفرین کردی و رفتی، اما خدای عالم ما را نجات داد. حضرت یونس از سخن او خشمناک شد، از این جهت ناراحت است که به خیال خودش مشتش باز شده و قومش هلاک نشدند، در حالی که با عصمتش منافات نداشت و همه می‌دانستند که نفرینش گیرا شد، لکن لطف خدا عذاب را از آنها برطرف کرد. به هر حال، خشمناک به سوی دریا حرکت کرد. کنار دریا متحیر بود که چه کند و کجا برود.

متوجه شد کشتی می‌خواهد حرکت کند. گفت: ممکن است مرا نیز با خود ببرید؟ گفتند: آری. هنگامی که وسط دریا رسیدند، ماهی عظیمی جلو کشتی را گرفت، کشتی ران، کشتی را به طرف دیگر راهنمایی کرد، اما ماهی او را تعقیب کرد، هر چه کردند ماهی کنار رفت و دریا به تلاطم آمد. کشتی ران که تجربه کافی داشت، گفت: این جریان، عادی و ساده نیست. حتماً گنهکاری در کشتی هست و باید فدا شود تا دریا آرام گیرد و این ماهی پی کارش برود، بهتر آن است که قرعه بزنیم و قرعه به نام هر کس افتاد، او را به دریا بیفکنیم. قرعه زدند به نام حضرت یونس در آمد.^{۲۲۱} بعضی از کشتی نشینان گفتند او پیغمبر است، او که گنهکار نیست. بار دوم قرعه زدند باز به نام حضرت یونس در آمد. برای سومین بار که قرعه به نام حضرت یونس افتاد، خودش گفت: آری، من گنهکارم، خود را در دریا انداخت و ماهی دهان باز کرده و او را بلعید. در روایات دارد که: حضرت یونس در شکم ماهی، یک هفته ماند و تا شش ماه

(۱) - «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ* فَأَلْقَمَهُ الْخُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ»

صافات: ۱۴۱-۱۴۲.

^{۲۲۱} (۱) - «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ* فَأَلْقَمَهُ الْخُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ» E\ صافات: ۱۴۱-۱۴۲.

نیز رسیده و از سه روز کمتر ذکر نشده است. خداوند او را در وسط دریا زندانی کرد، آن هم چه زندانی؟! مروی است به ماهی مزبور الهام شد: تو محبسی یونس هستی نه این که یونس طعمه تو باشد و باید او را نگهداری. یونس حالا کاملاً متوجه اشتباه خودش شده که بی جا غضب کرده و ترک اولی کرده است، حالا جز از در عجز و لابه به درگاه خدا وارد شدن، چاره‌ای نیست».^{۲۲۲} لذا او هم همان رویه‌ای را که قوش پیش گرفتند، پیش گرفت و گفت: «ای خدایی که تو منزّه و پاک هستی از آنچه سزاوار آن نیستی، من بد کردم، من بر خودم ستم کردم».^{۲۲۳} این قدر در رحمت حق را کوبید تا آمرزیده گردید و از اندوه، نجات یافت^{۲۲۴} و درجه‌اش بالاتر رفت و بر یک صد و بیست هزار نفر مبعوث گردید. در سوره صافات می‌فرماید: «اگر از تسبیح کنندگان نبود، تا قیامت در شکم ماهی می‌ماند».^{۲۲۵} «ولی به برکت همین تسبیح وانکسار و توبه، او را از دریا بیرون انداختیم در حالی که بیمار بود و درخت کدو را برایش

۲۲۲ (۱) - لعلی الأخبار: ۴۲۹ - ۴۳۰.

۲۲۳ (۲) - «وَذَا الثَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» E\ انبیاء: ۸۷.

۲۲۴ (۳) - «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ...» E\ انبیاء: ۸۸.

۲۲۵ (۴) - «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَكُنْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» E\ صافات: ۱۴۳ - ۱۴۴.

رویانیدیم تا استشفا نماید و او را بر یک صد هزار بلکه بیشتر
برگزیدیم». ۲۲۶

(۱) - لئالی الأخبار: ۵ / ۴۲۹ - ۴۳۰.

(۲) - «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» انبیاء: ۸۷.

(۳) - «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ...» انبیاء: ۸۸.

(۴) - «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» صافات: ۱۴۳ - ۱۴۴.

(۵) - «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ * وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ * وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» صافات: ۱۴۵ - ۱۴۷.

عدل، ص: ۲۹۳

نکته‌ای که هست در آخر آیه شریفه می‌فرماید: «و این چنین مؤمنین را نیز نجات می‌دهیم». خداوند وعده فرموده است که اهل ایمان را همین قسم که حضرت یونس را نجات دادیم، نجات می‌دهیم؛ یعنی تا

قیامت هر کس همین طور که یونس رو به درگاه ما آمد، بیاید، ما هم او را نجات می‌دهیم، این وعده خداست و تخلف ندارد، پس به راستی بگو: «سبحانک انّی كنت من الظّالمین».

عدل، ص: ۲۹۴

کج اندیشی برخی از اندیشمندان در مسأله بدا

بعضی از محققین که مسأله «بدا» را انکار نموده و به قایلین و معتقدین آن طعن زده‌اند، به فرمایش بعضی از علما به واسطه نفهمیدن مسأله و محلّ نزاع است و گرنه طبق آنچه صریح قرآن مجید است، هیچ مسلمانی نباید در مسأله بدا خلاف گوید. **علّت اختلاف اندیشمندان اسلامی در مسأله بدا از دیدگاه کاشف الغطاء** **قدس سره** مرحوم کاشف الغطاء گوید: «در این مورد نیز نزاع بین فرقه‌های مسلمین لفظی است؛ یعنی نزاع حقیقی و قابل توجه نیست؛ زیرا در صورتی که محلّ نزاع و گفتگو درست روشن شود و به سخن

یکدیگر خوب گوش فرا دهند معلوم می‌شود که با یکدیگر موافقند و هیچ جدالی در اصل موضوع نیست و شاید سوء ظن به یکدیگر، عامل اصلی برای نزاع باشد». **معنی بدا از دیدگاه برخی از منکرین آن**
بعضی از منکرین بدا، آن را به معنی حصول علم بعد از جهل گرفته‌اند. بدا

عدل، ص: ۲۹۵

یعنی تبدل و دگرگونی رأی و پشیمانی از آن، یا روشن شدن پس از تاریکی، آن وقت آن را کفر دانسته و به قایلین بدا نسبت می‌دهند. بلی، اگر ما قایل باشیم که بدا به این معنی است، این معنی درباره خدا کفر است. پشیمانی شأن خدا نیست، علم پس از جهل در خدا محال است.

تهمتی بزرگ به شیعه توسط فخر رازی!

از فخر رازی تعجب است که در تفسیرش ضمن آیه شریفه: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...»^{۲۲۷} پشیمان شدن خدا را به شیعه نسبت می‌دهد!!^{۲۲۸} در حالی که شیعه قایلین این قول را کافر می‌داند بلکه

^{۲۲۷} (۱) - رعد: ۳۹.

^{۲۲۸} (۲) - التفسير الكبير: ۱۹/۶۶.

معنی بدا تغییر تقدیرات و امور عالم از روی مصلحت است. **عدم**
مبادی انفعالی در خداوند بلی، یک مطلب را باید از نظر دور
نداشت و آن این است که افعالی که به خدا نسبت داده می‌شود با
نسبتی که به بندگان داده می‌شود، فرق دارد. در مردم، مبادی
انفعالی دارد، ولی در خدا چنین نیست؛ مثلاً استهزا، غضب و رحم
افعالی هستند که در بندگان استعمال می‌شوند، در حالی که مبادی
انفعالیّه دارند؛ مثلاً با دیدن ناملایمی، خون به جوش می‌آید، رنگ
بدن سرخ می‌شود، دستگاه گردش خون به غلیان می‌آید، گرم
می‌شود، به هیجان می‌آید، غضب می‌کند، دلش به این خنک
می‌شود که چماق بردارد و بر سر طرف بکوبد، اگر دسترسی به طرف
نداشت، خودش را می‌زند، بالجمله انتقام گرفتن از طرف برای دل
خنک شدن است.

(۱) - رعد: ۳۹.

(۲) - التفسیر الکبیر: ۱۹ / ۶۶.

عدل، ص: ۲۹۶

اما تشفی غیظ و خنک شدن دل در خداوند محال است و خداوند از این طرز غضب منزّه است. خدا هم غضب می‌کند، اما به صورت انتقامی که از ستمگر می‌کشد، نه تشفی غیظ. **متفاوت بودن معنی استهزا در خداوند و انسان** استهزا کردن در بشر به این است که سر به سر طرف بگذارد و او را شرمنده نماید و طرف را سبک کند. خدا هم استهزا می‌کند،^{۲۲۹} اما نه به معنی سر به سر گذاشتن است بلکه در برابر استهزایی که کافران از مؤمنان می‌کردند، تلافی می‌فرماید. مروی است که: «در روز قیامت کافران قصر زیبایی را می‌بینند و به سوی آن می‌دوند، تا نزدیک آن می‌رسند، در به روی آنان بسته می‌شود». این یک نوع انتقام خدایی است که به صورت استهزای از کفار ظاهر می‌شود.

متفاوت بودن معنی ترحم در خداوند و انسان

مخلوق رحم می‌کند؛ یعنی از دیدن ناملایمی برای دیگری، دلش به درد می‌آید؛ مثلاً می‌بیند فقیر کوری در گودالی افتاده است، دلش به درد می‌آید و برای آرامش دل و وجدان خودش، او را از چاه بیرون می‌آورد. ولی خدای عالم که ارحم الراحمین است مثل من و

^{۲۲۹} (۱) - «اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ...» E\ بقوه: ۱۵.

شما که دل ندارد تا برای دلش رحم کند، دلش به درد آید و برای جبران آن ترحم نماید.

بلکه ترحم او ابتدایی است، همه موجودات به رحمت او نیازمندند و او هم عنایت می‌فرماید.

(۱) - «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ...» بقره: ۱۵.

عدل، ص: ۲۹۷

جهالت، منشأ بدا در انسان

در مسأله «بدا» درباره انسان، منشأش جهل اوست؛ مثلاً کسی نزد شما می‌آید و اظهار فقر می‌کند، شما صد تومان به او می‌دهید، بعد می‌فهمید دروغ گفته، ثروتمند بوده است، کلاهبرداری کرده است و شما پشیمان می‌شوی. اما تغییراتی که در قضا و قدر الهی واقع می‌شود، به واسطه جهل و اشتباه نیست بلکه بعضی اوقات به واسطه عمل طرف است؛ مثلاً فلان شخص در اثر ظلمی که کرد، مستحق بلا شد، بعد کار خیری کرد و سزاوار رفع بلا گردید، پس بدا در خدا به واسطه تغییر دادن عمل بنده است. اعتقاد باطل یهود درباره خداوند بدا به این معنی کفر نیست بلکه مقتضای فعال بودن خدا و مقتضای

مبسوط الید بودن خداست بلکه اگر کسی منکر بدا بشود، خدا را از فعال بودن بر کنار دانسته است؛ چنانچه در قرآن مجید درباره یهود چنین می‌فرماید: «یهود گفتند دستان خدا بسته است، دستهای خودشان بسته باد و لعنت کرده شدند به سبب آنچه گفتند (که دستهای خدا بسته و خدا فعال نیست) بلکه دستهایش باز است و آنچه بخواهد انفاق می‌کند...».^{۲۳۰} عده‌ای از یهود بودند که می‌گفتند: «خدا پس از آفرینش جهان، دیگر تغییری در کار عالم نمی‌دهد» ولی قرآن مجید باصراحت و تأکید این قول سخیف را رد کرده، می‌فرماید: «بلکه خدا هر روزه در کاری است».^{۲۳۱}

(۱) - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» مائده: ۶۴.

(۲) - «... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» الرحمن: ۲۹.

عدل، ص: ۲۹۸

چه بسیار کسانی که مستحق بلا بودند و بلا از آنها دور شد و بالعکس و در قرآن مجید و اخبار اهل بیت، شواهد مطلب، بسیار است. از آن

^{۲۳۰} (۱) - «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» E\ مائده: ۶۴.

^{۲۳۱} (۲) - «... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» E\ الرحمن: ۲۹.

جمله می‌فرماید: «به درستی که خداوند تغییر نمی‌دهد آنچه
بربندگان است، مگر خودشان آن را تغییر دهند».^{۲۳۲} یعنی خدا
نعمتی را نمی‌گیرد مگر این که خود بندگان، کفران نعمت کنند. این
تغییرات – که اظهار امر مستور بر بندگان است – چه اشکالی دارد و
با این ترتیب، چه عیبی دارد که ما قایل به بدا شویم؟!

سخنی از علامه مجلسی قدس سره پیرامون بدا

مجلسی رحمه الله در این مورد می‌فرماید: «ما مأمور نیستیم که
حتماً قایل باشیم لغت بدا در معنی حقیقی خودش در شرع مقدس به
کار رفته باشد بلکه چه بسا در امور مجازی ذکر شده نظیر استهزا و
سخریه، یا رحم کردن خدا که با معنی حقیقی آن در انسان – که
متداول است – کاملاً فرق می‌کند. در مسأله بدانیز اگر به معنی
آشکار شدن چیزی که نمی‌دانسته و نظایرش باشد، در خدا این
معنی به کار نرفته بلکه معنی مجازی آن مراد است، به واسطه
مشابَهتی که با معنی حقیقی آن است. دیگر آن که: بدا به همان
معنی حقیقی باشد که ظهور پس از خفا است. آشکار شدن پس از
پنهانی است، ولی برای مخلوق نه برای خالق، امری که بر مردم

^{۲۳۲} (۱) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...» E\ رعد: ۱۱.

مخفی بود، آشکار گردید، نه چیزی که بر خدا پنهان باشد. یا معنی ظهور را ظهور حکم خدا بگیریم، هر گونه تقدیر غیر حتمی قابل تغییر است، از خوشبختی و بدبختی، مادی و معنوی».

(۱) - «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» رعد: ۱۱.

عدل، ص: ۲۹۹

قابل تغییر بودن شقاوت صریح روایت است که می‌فرماید: «نگو: کار گذشته بلکه بگو: هر چه خدا بخواهد می‌شود». یعنی نگو مقدر است و تقدیر الهی قابل تغییر نیست، چه بسا دعا و صدقه تغییر دهد؛ چه مرضای خطرناکی که به واسطه صدقه برطرف شد، حتی مرگ را به تأخیر انداخت. یا از حیث امور معنوی، شخصی رو به شقاوت می‌رفت، عمل خیری از او سر زد، جلو شقاوتش گرفته شد و رو به سعادت رفت؛ حتی شقاوت افراد نیز قابل تغییر است، رو به جهنم می‌رفت، اما بهشتی شد. شواهد مطلب زیاد است، تنها به حدیثی از طریق عامّه اکتفا می‌شود.

اعمالی که شقاوت را به سعادت مبدل می‌کند

مرحوم میر حامد حسین ہندی – کہ از اجلہ علماست – از سیوطی
 این حدیث را بہ سند معتبر نقل فرمودہ از خاتم انبیا محمد صلی اللہ
 علیہ و آلہ کہ: روزی امیر المؤمنین علی علیہ السلام از رسول خدا
 صلی اللہ علیہ و آلہ معنی آیہ: «يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...»؛ یعنی
 خدا محو می کند ہر چہ بخواہد و ثبت می فرماید آنچه بخواہد را
 پرسید. پیامبر فرمود: یا علی! اینک آیہ را طوری برای تفسیر
 می کنم کہ چشم امت روشن شود. سہ عمل است کہ
 «شقاوت» را بہ «سعادت» مبدل می کند:

اول: صدقہ مخلصانہ

نخست: الصَّدَقَةُ عَلَىٰ وَجْهًا؛^{۲۳۳} صدقہ بر وجہ صدقہ است.

(۱) – الصَّدَقَةُ عَلَىٰ وَجْهًا وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ يَحَوِّلُ
 الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَيُزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَيَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ (کنز العمال: ۲/۴۴۳).

عدل، ص: ۳۰۰

^{۲۳۳} (۱) – الصَّدَقَةُ عَلَىٰ وَجْهًا وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ يَحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَيُزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَيَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ (کنز العمال: ۲/۴۴۳).

یعنی نه هر پول خرج کردنی بلکه آنچه به نظر بنده می‌رسد آن است که صدقه‌ای شقاوت را به سعادت بر می‌گرداند که از راه حلال به دست آمده باشد و با اخلاص همراه باشد و به مورد نیز مصرف نماید. اگر صدقه مناسب با این سه شرط انجام گرفت هر چند کف آبی باشد این اثر را دارد، چه رسد به این که مال باشد.

سیراب کردن سگ تشنه و توفیق توبه یافتن زن بدکار

در کتاب لئالی الأخبار می‌نویسد: «زن زانیه‌ای بوده است. می‌بیند سگی تشنه است، زبانش آویزان شده، سر چاه می‌آید و بر می‌گردد و نمی‌تواند آب بخورد. آن زن هم ظرف نداشته، لذا به زحمت خودش را به قعر گودال (چاه) می‌رساند، دهانش را پر آب می‌کند و بالا می‌آید و به سگ می‌داد. چندین مرتبه این کار را کرد و سگ را از تشنگی نجات داد. همین کارش سبب شد خداوند به او توفیق توبه عنایت کرد و پاک از دنیا رفت».^{۲۳۴} **ترحم به بچه آهو و رسیدن به سلطنت** سبکتکین شغل پستی داشت و یک مرتبه به سلطنت رسید. گویند:

«برای معیشت و خوراکش به شکار رفته بود و بچه آهوئی صید کرد.
هنگامی که به شهر بر می گشت، دید مادر این بچه آهو حسرت زده
دنبال بچه اش می آید.

سبکتین رقت کرد و بچه آهو را رها کرد و گفت: امشب به گرسنگی
به سر می بریم تا دل این حیوان به دست آید.

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۳۹.

عدل، ص: ۳۰۱

شب در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او
فرمود: در اثر ترحمی که به حیوانی نمودی، خدای تعالی تو و
خاندانت را به سلطنت می رساند.^{۲۳۵} به هر حال، به شرح حدیث
شریف برگردیم که فرمود: «سه چیز است که شقاوت را به سعادت
مبدل می گرداند؛ نخست صدقه بر وجه صدقه بود» که عرض کردم
به شرطی که از راه حلال و با اخلاص و به مورد صرف شود.

دوم: نیکی کردن به پدر و مادر (زنده باشند یا مرده)

دوم چیزی که مقدرات را تغییر می‌دهد و «شقاوت» را به «سعادت» بر می‌گرداند «نیکی به پدر و مادر است». خوش به حال کسانی که پدر یا مادرشان در حیات است و می‌توانند دل آنها را به دست آورند. اعتراف پدری سنگدل به کشتن دختر خویش و هدایت او توسط پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی در بحارالأنوار نقل نموده که برای اهمیت نیکی به پدر و مادر آن را برایتان بخوانم: «روزی مردی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: در زمان جاهلیت (پیش از اسلام) گناه بزرگی از من سر زده، نمی‌دانم بخشیده می‌شوم یا نه؟ همسرم دختری زاید و از ترس این که او را از بین ببرم، از من پنهان داشت و گفت: او را کشته‌ام لکن در پنهان او را پرورش می‌داد. وقتی دختر چند ساله شد، خیال کرد حالا دیگر دلم نمی‌آید او را بکشم. او را در خانه آورد. روزی وارد خانه شدم و گفتم: این دختر کیست؟

(۱) - لئالی الأخبار: ۳ / ۱۱۱.

عدل، ص: ۳۰۲

گفت: اگر بگویم در امان است؟ گفتم: آری. گفت: همان دختر خودت هست که او را پنهانی بزرگ کرده‌ام. گفتم: خوب کردی. به بهانه مهمانی، دختر را بردم و کلنگ و طنابی با خود برداشتم. مادرش گفت: اگر میهمانی می‌روی، پس کلنگ و طناب برای چه می‌خواهی؟ گفتم: شاید بتوانم خار بکنم و با خود بیاورم. در صحرا گودالی حفر کردم، وقتی خاک بر سر و رویم که می‌نشست، دختر با دستهای کوچکش آنها را پاک می‌کرد، همین که گودال تمام شد، دختر را در آن انداختم و خاک به رویش ریختم! حالا آیا توبه‌ام قبول می‌شود یا نه؟ حضرت پرسید: مادر داری؟ گفت: نه مرده است. فرمود: خاله داری؟ گفت: بلی. فرمود: به او احسان بکن. هنگامی که او می‌رفت حضرت فرمود: ای کاش! مادرش زنده بود؛ یعنی احسان به مادر می‌توانست جبران این گناه را بکند و آن را بشوید، حالا چون مادرش نیست، به خاله‌اش به اعتبار علاقه‌ای که با مادرش دارد احسان بکند، تا حدّی جبران می‌شود».^{۲۳۶} پس برای جبران خرابیها به پدر و مادران احسان کنید. آنهایی که پدر و مادرشان مرده‌اند نیز مرتّباً برایشان دعا کنند:

(۱) - بحار الأنوار: ۷۴ / ۵۸ (با اندکی اختلاف).

عدل، ص: ۳۰۳

«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا». مخصوصاً بر سر قبر آنها بروید. مروی است: «میت صدای کسی را که بر سر قبرش آمده می شنود».

سوّم: کارهای نیک و پسندیده

سوّمین چیزی که «شقاوت» را به «سعادت» تبدیل می کند: «اصطناع المعروف؛ کار نیک است». احسان به هر کس و هر چه باشد. کار خوب بالآخره مؤثر است، لذا مؤمن باید دست به هر کار خیری بزند تا شاید مقدراتش را عوض نماید. اگر خدای نکرده جزء مقدراتش بی ایمان مردن باشد، به برکت این سه کار عوض می شود. چه اشخاصی که زمینه شقاوت در آنها بود و در این ماه مبارک رمضان در لیلۃ القدر، سرنوشتشان عوض شد و به سعادت برگشت. لزوم مداومت در دعا، تضرّع و الحاج برای حفظ ایمان حدیثی در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام رسیده. مجملًا آن که: «خدای تعالی پیغمبران را آفرید و نبوت را جبلی آنها قرار داد. آنان پاک

آمده و پاک می‌روند. دسته دیگر اوصیایند که آنان نیز چنین اند. ایمان بعضی از مؤمنین را نیز جبلّی قرار داد و این‌طور مقدّرشان کرد که سراسر دلشان را نور ایمان فراگیرد، آنها نیز برگشتنی نیستند. اما ایمان بعضی، عاریه‌ای است، کاملاً به دل آنان فرو نرفته و بین بین است.

ایمانشان با اصرار و الحاح، دعا و تضرّع ثابت و مستقرّ می‌گردد، لذا مؤمنین باید همیشه در دعا و تضرّع، اصرار و الحاح داشته باشند تا اگر خدای نکرده، ایمان عاریتی دارند، به ایمان ثابت و مستقر تغییر یابد».

عدل، ص: ۳۰۴

عظمت و جایگاه والای بدا از دیدگاه برخی از روایات

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». ^{۲۳۷} حدیثی در

بحار الأنوار منقول است که عظمت مسأله بدا را می‌رساند. ابن مسافر

گوید: «در شب آخر عمر حضرت باقر علیه السلام خدمتش بودم. آن حضرت این حدیث را برایم فرمود: **ما بعث الله نبياً إلا بعد الإقرار... وان الله يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء**».^{۲۳۸} «مبعوث نکرد خدای تعالی پیغمبری را به نبوت مگر این که اول، آن پیغمبر اقرار به وحدانیت خدا کرد و دوم اقرار و اعتراف کرد که منم بنده او و سوم اقرار کرد به این که خدا جلو می اندازد آنچه را بخواهد و عقب می اندازد هر چه را که بخواهد». در نسخه دیگر «**من يشاء**» دارد؛ پیش می اندازد هر کس را که خواست و عقب می اندازد هر کس را که بخواهد. خداوند، اجل کسی را چون قطع رحم کرده جلو می اندازد و اجل دیگری را به اعتبار دعا یا صدقه، عقب می اندازد. در اثر ناله مظلومی که پشت سرش بود، مریض می شود، یا در اثر احسانی که به دیگری کرده،

(۱) - رعد: ۳۹.

(۲) - بحار الأنوار: ۴ / ۱۱۳؛ اصول کافی: ۱ / ۱۴۷.

عدل، ص: ۳۰۵

روزی‌اش زیاد می‌گردد. اقرار به بدا اعتقاد به کمال علم و قدرت
خدای تعالی است. دائماً مقدرات (غیر حتمی) عباد تغییر می‌کند؛
حتی اخباری راجع به «عالم ذرّ» و طینت است که بعضی ادّعی
تواترش را کرده‌اند. مضمونش تغییر مقدراتی است که در آن عالم
تعیین شده است.

اعتراف انسان به وجود خداوند در عالم ذرّ و ارواح

در بحارالأنوار، روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده که
بشر، پیش از این عالم، عالمی داشته که به «عالم ذرّ» موسوم گردیده
و گاهی به آن «عالم ارواح» اطلاق می‌شود. در آن جاست که
خداوند به او فرموده: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»؛ آیا من پروردگار شما نیستم؟
گفتند: هستی «قَالُوا بَلَى» اگر «آری» گفتند، در این دنیا هم اهل
سعادت هستند و اگر «نه» گفتند، در این جا هم همین طور و اهل
شقاوتند.^{۲۳۹} مع الوصف در روایاتی امام صریحاً می‌فرماید: «وَجَعَلَ
اللَّهُ الْبَدَاءَ فِيهِمْ»؛ یعنی خداوند همین اصحاب شمال که در عالم ذرّ
تمکین نکردند، ممکن است آنان را مورد بدا قرارشان دهد و از
اصحاب یمین گردند. مسلمان شنیده است که ماه رمضان موقع

استجاب دعاست، در ليله القدر مقدرات عباد تعيين مي شود لذا
مي كوشد و از خدا مي خواهد تا او را سعادتمند قرار دهد و چنين
مي گويد: «خدايا! اگر من در عالم ذر از كساني بودم كه جزء
اصحاب شمال شدم و بلي نگفتم، تو قدرت داري كه مرا جزء سعدا و
اصحاب يمين قرار دهی».

(۱) - بحار الأنوار: ۱۶ / ۳۷۳.

عدل، ص: ۳۰۶

بدا مایه امید ناامیدان

شايد جهتي كه در اخبار اهل بيت در اهميت دادن به موضوع بدا
است، ايجاد اميد در افراد است تا مبادا كسي دلش از يأس بميرد،
انسان در هر شرايطي بايد اميدش به خدا باشد و بداند خداوند قادر
است كه وضع را عوض كند. از امير المؤمنين عليه السلام نقل شده
است كه: «خداوند، طينت اصحاب يمين را از آب شيرين و طينت
اصحاب شمال را از آب شور و تلخ قرار داد و با اين وصف براي
اصحاب شمال هم بدا قرار داد». هر چند طينت تو از آب تلخ سرشته
شده باشد، مع الوصف اگر رو به درگاه خدا بيايي، شيرين مي شوي،

دست رد به سینه هیچ کس نمی زنند. صحبت درباره «بدا» کافی است. اینک به دنباله بحث «عدل»، مطالبی تذکر داده می شود. دور بودن کار لغو و عبث از خداوند گفتیم: هر موجودی هر چه لازم داشته، خداوند به او داده است و کار بیهوده و عبث از خدا دور است. باید این دو مطلب را مؤمنین یقین کنند.

جهان چون خدّ و خال و که هر چیزی به جای
چشم و ابروست خویش نیکوست

خداوند پشه ضعیف را بال داد تا به کارش بخورد، اما فیل به آن بزرگی بال نمی خواهد.

عدل، ص: ۳۰۷

حکمت خداوند در بی بال بودن شتر گویند: ملا نصرالدین^{۲۴۰} مشهور، لطیفه ای داشت؛ روزی گفت: «ایّها الناس! امروز باید شکر تازه ای کنید. گفتند: مگر نعمت تازه ای رسیده؟ گفت: بلی، باید شکر کنید که شتر بال ندارد؛ چون اگر بال داشت، روی هر عمارتی که

^{۲۴۰} (۱) - وی فردی موهوم و وجود خارجی نداشته است.

می‌افتاد، خراب می‌کرد و اسباب وحشت مردم می‌گردید». **قدرت**
شگفت‌انگیز خداوند در خلقت پشه پشه به این کوچکی بال لازم دارد
نه فیل به آن بزرگی و هر چه به فیل داده به پشه هم داده؛ حتی
خرطوم. بالهای لطیفی که دارد توجه کنید. پشه به این کوچکی
چشم دارد، ذایقه دارد، حس مشترک دارد و حافظه دارد. خرطوم
ظریفش را چگونه از وسط سوراخ کرده که همچون سوزن در بدن
انسان یا حیوان فرو می‌کند و چه تلمبه قوی در آن کار نهاده که به
سرعت خون را بالا می‌کشد. چقدر در خوردن حریص است که
این قدر می‌خورد تا نتواند حرکت کند مگر مانعی در کار آید. **اعدام**
مجرم با پشه توسط برخی از حاکمان گویند: «یکی از حکام گذشته
وقتی می‌خواست مجرمی را با شکنجه بکشد، دستور می‌داد
برهنه‌اش کنند و دست و پایش را محکم ببندند و در گودالهای کثیفی
که مرکز پشه است، بیندازند.

(۱) - وی فردی موهوم و وجود خارجی نداشته است.

عدل، ص: ۳۰۸

طولی نمی کشید که سر تاپای مجرم را پشه‌ها فرا می گرفتند و
 این قدر خونس را می مکیدند و نیشش می زدند تا او را می کشتند».

ضمناً چقدر باید قدر نعمت «دست» را بدانی که در موارد لازم از
 خودت دفاع می کنی، هر چند با پراندن پشه‌ای باشد. خداوند نمرود
 و نمرودیان را با همین پشه هلاک کرد که در محلّ خودش ذکر شده
 است. **سرعت انتقال و حسّاسیت فوق العاده پشه** عدل خدا اقتضا
 می کند با همه یکسان معامله فرماید؛ یعنی هر موجودی، هر چه در
 حدّ خودش لازم داشته باشد به او بدهد. پشه در زندگی به بال نیاز
 دارد، به او داده و با حسّاسیتی عجیب که تماشایی است. همین قدر
 که برایش دست بلند کردی، به قدری حسّ قوی دارد که انخراق هوا
 را درک می کند و فرار می کند. این چه حسّ فوق العاده‌ای است که
 حتی در بشر نیست؟ چون پشه به آن نیاز دارد، خداوند آن را به او
 داده است. نظری به بدن خودت کن؛ جاهایی که مو می‌روید و
 نمی‌روید را در نظر آور، می‌بینی در کف دست و چشم، مو
 نمی‌روید. حضرت صادق علیه السلام در توحید مفضل می‌فرماید:
 «اگر کف دست پر مو باشد، حرارت و برودت را حس نمی‌کند».^{۲۴۱}

پیشانی اگر مو داشت، این طور زیبا نبود بلکه مانند پیشانی برّه

می‌شد. از این گذشته، موجب مزید سلامتی چشم است. **ابروها** را طوری قرار داده که زیاد بلند نشوند و مانند محاسن، نخواهی هفته‌ای یک بار زیر ابرو عوض کنی بلکه حدّ معینی برای آن قرار داده است.

(۱) - توحید مفضل: ۳۳.

عدل، ص: ۳۰۹

علاوه بر زیبایی، صورت با قوسی شکل بودنش، عرق پیشانی را همچون ناودانی به پایین هدایت می‌کند تا در چشم نرود. **مژگانهای** چشم سبب قبض نور چشم است و نمی‌گذارد نور چشم متفرق شود. در پشت **لب و خدّین** بین مرد و زن اختلاف است، اگر محاسن را در مرد قرار نداده بود، جدایی و تشخیص زن و مرد به این آسانی میسر نبود، مخصوصاً در اجتماعاتی که از لحاظ لباس و آرایش، شباهتهای زیادی میان مرد و زن است. **وجوب عدل عملی بر آحاد جامعه** مطلب مهمی که در بحث «عدل» باید درباره آن گفتگو شود «عدلی است که در مقام عمل، بر هر فردی واجب است انجام دهد». خدا به عدل دستور می‌فرماید.^{۲۴۲} عدلی که باید آن را پیاده کرد، در مقام

^{۲۴۲} (۱) - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» E\خل: ۹۰.

حقوق می‌باشد. خیلی زیاد است و عمل کردنش هم خیلی مشکل است، همان تعبیری که رسیده: «از راه رفتن به روی شمشیر مشکل‌تر است». بعضی از بزرگان فرموده‌اند: «عادل حقیقی تنها ائمه معصومین علیهم السلام هستند و گر نه کیست که در تمام عمرش در جمیع شؤونش عدل را به تمام معنی رعایت کرده باشد». بلی، ولی آدمی باید بکوشد کمتر ظلم از او سرزند. بعضی از بی‌اطلاعات این قبیل مطالب پیش می‌آید، می‌گویند: «آب که از سر رفت، چه یک کله چه صد کله». آیا در نجات یافتن آن غرق‌ی که یک قامت در آب فرو رفته، با آن که صد قامت

(۱) - «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ...» نحل: ۹۰.

عدل، ص: ۳۱۰

فرو رفته، مثل هم است. یا کسی که تنها دامنش آتش گرفته مثل کسی است که سر تا پا غرق آتش است؟! نگو من کجا و عدل آل محمد صلی الله علیه و آله کجا؟ درست است لکن جوری هم نشود که مانند ظلم معاویه و یزید از تو سرزند. به هر حال، در باب پیاده کردن عدل، در سه مرحله باید گفتگو کرد: ۱- عدل با خدا. ۲-

عدل با خلق. ۳- عدل باخود. عدل با نفس عدل با نفست آن است
که نگذاری رها باشد. اگر حیوان چموشی را رها کنی، دربارهاش
ظلم کرده‌ای. نفست از هر حیوان سرکشی سرکش‌تر است. باید لجام
و زمام آن را محکم بگیری. در مقام خوردن، آشامیدن، خوابیدن،
گفتار و کردار، اگر زمامش را نگیری، از حد اعتدال خارج می‌شود و
به افراط یا تفریط می‌کشانند. همچنین در پوشاک و مسکن اگر تعدیل
نکنی، به خودت ظلم کرده‌ای. در امور مباح چنین است، وای اگر به
حرام بکشد، لذا در دعاهاست: «**ظلمت نفسی**^{۲۴۳}؛ خدایا! به خودم
ستم کردم».

**(۱) - در این جا مؤلف شهید با ذکر مثالها و داستانهای شیرین، «ظلم
به نفس» را شرح می‌دهد اما چون این مطالب در کتاب «مظالم» از
آثار ایشان منتشر شده و این قسم مطالب مشروحاً در آن جا آمده
است لذا از ذکر آن خودداری گردید. طالبین محترم به آن کتاب
جالب مراجعه فرمایند. همچنین راجع به «عدل با خدا» و «عدل با
خلق» نیز شرح مبسوطی می‌دهند که در همان کتاب مظالم و غیر آن
آمده است.**

^{۲۴۳} (۱) - در این جا مؤلف شهید با ذکر مثالها و داستانهای شیرین، «ظلم به نفس» را شرح می‌دهد اما چون این مطالب در کتاب «مظالم» از آثار ایشان منتشر شده و این قسم مطالب مشروحاً در آن جا آمده است
لذا از ذکر آن خودداری گردید. طالبین محترم به آن کتاب جالب مراجعه فرمایند. همچنین راجع به «عدل با خدا» و «عدل با خلق» نیز شرح مبسوطی می‌دهند که در همان کتاب مظالم و غیر آن آمده است.

برپایی دستگاه آفرینش بر میزان عدل

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ وَ أَلَمَّ يَكُنْ لَكُمْ وَالْأُولَ ۗءَ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ۚ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^{۲۴۴} دستگاه آفرینش بر میزان «عدل» برپا

شده و برپاست. در آیه شریفه: «قَائِمًا بِالْقِسْطِ» عدل در آفرینش؛

یعنی قرار دادن هر چیزی در محلّ خود، در هر جا به چشم

می خورد. **نمونه‌ای از عدل در جمادات** نمونه‌ای از «عدل در

جمادات» را عرض کنم. همین کره زمین با سرعت سرسام آوری که

دارد، اگر عدل در آفرینش آن به کار نرفته باشد، از هم پاشیده

می شود.

سرعت حرکت انتقالی در هر ثانیه‌ای، چهار فرسخ است، سریع‌ترین

هواپیماها معلوم نیست بتواند در هر ثانیه‌ای این قدر پرواز کند. اگر

در کره زمین این کوهها با این صلابت نبودند، از هم متلاشی می شد

و تمام

عدل، ص: ۳۱۲

خاکها پراکنده می‌گردید و ساختمانها سالم باقی نمی‌ماند. این کوهها را میخ کره زمین قرار داد تا زمین مستقر بماند.^{۲۴۵} این کوهها میخهای عدل خدا در آفرینش زمین هستند. **عدل الهی در آفرینش زمین** از «عدل خدا در آفرینش زمین» آن که سطح زمین را نه به طوری سخت قرار داد که کنگ در آن فرو نرود و گرنه چگونه چاه حفر می‌کردند و آب بیرون می‌آوردند و چگونه بر روی آن ساختمان احداث می‌کردند. از طرفی دیگر، این قدر رخوه و سست نیز قرار نداد که نشود بر روی آن مستقر گردید بلکه بعضی جاها را سخت و بعضی جاها را سست و برخی دیگر را به حدّ وسط قرار داد تا مردم بتوانند همه گونه از زمین استفاده برند: زراعت کنند، درختکاری نمایند و از جنگلها و کوهها استفاده برند. **عدل الهی در نباتات** مثالی هم برای «عدل در نباتات» عرض کنم. برخی از دانشمندان گویند: «نرگسی که به آن زردک می‌گویند و تربچه و شلغم و این قبیل درختان میوه‌ای که ریشه‌اش مستقیم به زمین فرو

^{۲۴۵} (۱) - «وَ الْجِبَالُ أَوْتَادًا» E\ نبأ: ۷.

می‌رود گل‌ویش مثل ناودان است و اطراف گل‌ویش را برگ‌هایی احاطه کرده است، وقتی که باران می‌آید، از اطراف آب را می‌گیرد و از گلو پایین می‌دهد. بر عکس گیاهان دیگر این‌طور برگ‌هایشان گلو ندارد، علتش آن است که زردک، شلغم و تربچه که ریشه آنها مستقیم به زمین فرو می‌رود، آب کمتری می‌تواند

(۱) - «وَأَلْجَبَالَ أَوْتَادًا» نبأ: ۷.

عدل، ص: ۳۱۳

دریابد، بهترین راه برای رساندن بقیه آب به او همین گلو گشاد است که به صورت ناودانی آب را پایین می‌دهد، اما گیاهانی که ریشه پهن دارند، نیازی به گلو گشاد هم ندارند». **عدل در تنفس گیاهان** مثال دیگر در عدل در نباتات مسأله «تنفس گیاهان» است که راستی حیرت‌آور است. در علم جدید مسلم شده که تنفس نباتات بر عکس تنفس حیوانات است. حیوان، هوای لطیف اکسیژن دار را فرو می‌برد و دستگاه تنفس، خون کثیف را تصفیه می‌نماید و گاز آلوده شده‌اش را (کربن) بر می‌گرداند، این گاز، مضر و سمی است که اگر در جای در بسته‌ای چند نفر بمانند به قسمی که هیچ روزنه‌ای به

خارج نداشته باشد، پس از چندی، همه مسموم می‌شوند و می‌میرند،
لذا انسان پی به اسرار بعضی از احکام اسلام می‌برد؛ مثلاً خاتم
الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله از دمیدن در طعام نهی فرموده
است: چای داغ را فوت نکن و با نفس خودت آن را خنک نکن؛ چون
وقت دمیدن، آن ماده فاسد را به خوراک می‌دهی. به هر حال، این
تنفس حیوانات، هوای لطیف فرو بردن و هوا را کثیف کردن است،
اما نباتات بر عکس حیوانات تنفس می‌کنند؛ گاز کربن را می‌گیرند و
اکسیژن پس می‌دهند. کثیف کردن هوا توسط حیوان را جبران
می‌کنند تا هوا تعدیل شود، لذا هر خانه‌ای که درخت بیشتری داشته
باشد، از نظر حفظ الصحه (بهداشت) برای زندگی مناسب‌تر است.
هوای باغ به مراتب لطیف‌تر از جاهای دیگر است و در شرع مقدس
اسلام، درختکاری مستحب شده همان‌گونه که زراعت مستحب است.
علی علیه السلام هم درختکاری می‌کرد که مکرر شنیده‌اید.

عدل، ص: ۳۱۴

عدل در حیوانات در عالم حیوانات رشته‌های مختلف برای تفکر در
عدل است. آن را که آذوقه‌اش در راه دور است، به او بال داد و به
آن که در دریاست، آلت شنا کردن داد.

به هر حیوانی به مقداری که هوش لازم داشت، داد. نمونه‌ای از هوش حیوانات را در ضمن داستان برایتان بازگو نمایم. **شگفتی**

انسان از هوشیاری سگ یکی از رفقا - که بسیار مرد موثقی است - نقل می‌کرد: «چند سال قبل، فصل زمستان، برف مفصلی آمده بود و هوا به شدت سرد بود. من در دکانم کنار آتش نشسته بودم و در برابر دکانم، دکان خرابه‌ای بود که مستأجر نداشت و سقفی از آن باقی بود. سگی در آن جا زاییده بود و بچه‌هایش دورش را گرفته، از پستانش شیر می‌خوردند و من هم تماشا می‌کردم. یک مرتبه ماده سگ جستن کرد و توله‌هایش را یکی یکی می‌آورد وسط کوچه، در زیر ریزش برفها قرار می‌داد. همه بچه‌هایش را که بیرون آورد، طولی نکشید که سقف دکان فرو ریخت!». این هوش سگ از کجاست؟ چگونه متوجه ریزش سقف شد. تلفن غیبی به او شد؟ آیا از ریختن گلها متوجه گردید؟ دیگر آن که چقدر بچه‌اش را دوست می‌دارد، خدا چگونه مهر مادری را در او قرار داده است تا از این توله‌ها پذیرایی کند؟! **شگفتی خواجه نصیرالدین طوسی از تیزهوشی آسیابان** حکایتی به خواجه نصیر نسبت می‌دهند که خیلی هم مشهور است: «در مسافرتش شب هنگام به آسیابی رسید و فصل تابستان بود. آسیابان گفت:

اگر امشب این جا می مانید، در آسیاب بخواید. خواجه فرمود: هوا گرم است و هوای بیرون بهتر است. آسیابان گفت: امشب باران می آید. خواجه نگاهی به آسمان کرد و هوا کاملاً صاف بود و یک قطعه ابر هم نبود، لذا فرمود: نه همین جا بیرون می خوابم.

نیمه شب، باد و ابر، رعد و برق فراوانی آمد و رگبار شدیدی شروع شد و خواجه به ناچار داخل آسیاب شد و از آسیابان پرسید: از کجا دانستی امشب باران می آید؟ گفت: من سگی دارم که به تجربه دریافته ام هر وقت بخواهد باران بیارد، در آسیاب می خوابد، دیشب هم وارد آسیاب شد، دانستم باران خواهد آمد». **حکمت الهی در پوشاک و طعامهای مناسب برای حیوانات** خداوند برای لباس حیوانات چه کرده است؟ بعضی را پوست ضخیم و بعضی را مو و برخی را پشم و کرک، آنچه لازم داشته داده است، لذا حیوانات در فصل زمستان و تابستان از جهت لباس راحت اند. از حیث خوراک، چگونه معیشت آنان را تأمین فرموده است؟ از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که: «در توکل مانند مرغها باشید، چگونه صبح گرسنه از لانه بیرون می آید و سیر به لانه بر می گردد». خداوند به هر کدام آنچه لازمه آفرینش اوست عطا فرموده است با رعایت

حکمتها و مصلحتهایی که در آفرینش آنهاست. **تیزهوشی سگ و اسب**
«سگ» برای پاسبانی آفریده شده است، لذا خوابش از خیلی
حیوانات سبکتر

عدل، ص: ۳۱۶

است. آهسته از کنارش که راه بروید، چشمانش را باز می کند.
همچنین صاحبش را خوب می شناسد. با بستگان و رفقای صاحبش به
زودی آشنا می شود. با یک دفعه ملاقات، آنها را می شناسد؛ چون
برای پاسبانی است، باید دزد را از آشنا تشخیص دهد. به اسب هم که
بیشتر با بشر سروکار دارد و برای کارهای متعددی از او استفاده
می شود، فراست بیشتری داد. در معرکه های جنگ چه بسا از
صاحبان خود دفاع کردند و در حفظ آنها کوشیدند. اینها برای نمونه
بود. مرتباً در این قبیل مطالب تأمل کنید تا برایتان یقین شود که فعل
خدا غیر از حکمت و مصلحت، چیز دیگری نیست. هر چیزی به جای
خود و عین صلاح و سداد است؛ حتی در بلاها نیز حکمتی افتاده
که اگر خود انسان از آن حکمتها آگاه بود، همان را برای خود
می پسندید. **وزیدن باد سمّی در زمستان و حکایتی شگفت یکی از**
علمای مرحوم از یکی از بستگانش نقل می نمود که: «حدود شصت

سال قبل در فصل زمستان، باد سمّی عجیبی آمد که به اصطلاح به درختها سم زد، به قسمی که حتی یک درخت میوه‌دار باقی نماند. یک نفر در منزلش درخت زرد آلوی کتانی داشت که آن را خیلی دوست می‌داشت. اطراف درخت را با پارچه‌های ضخیمی پوشانید که اگر باد سمّی بیاید – همان سوز سرما که درختها را می‌خشکاند – به این درخت آسیب نرسد. در آن سال تمام باغها خشک شد، اما درخت زرد آلوی منزل این آقا به واسطه زحمتی که کشیده بود، میوه داد و چون خیلی اهمّیت داشت، چند دانه، چند دانه از آن را به رفقا و بستگانش به عنوان تحفه و هدیه می‌داد.

عدل، ص: ۳۱۷

در آن سال هر کس از میوه این درخت خورد، وبا گرفت و مرد، آن وقت معلوم شد که بادی سرد و سمّی هم بی‌مصلحت نبود و با ضرر اندک از ضرر بیشتر پیشگیری گردید. **لزوم واگذار کردن کارها به خداوند** ما از اسرار آفرینش سر در نمی‌آوریم در زیر پرده چه حکمتها و مصلحتهاست، لذا باید در شدايد تکیه مان به خدایمان باشد، هر طور مصلحت ماست برایمان پیش می‌آورد. اگر فقر آمد حتماً صلاح بوده، اگر مرض آمد، باز هم حکمت داشته، خدا بهتر

می‌داند. بیایید در این آخر عمر، با خدای خود آشتی کنیم و کارمان را به او واگذار کنیم. مکرّر می‌گوییم: «**افوض امری إلى الله**؛ کارم را به خدا واگذار کردم»، ولی دروغ می‌گوییم. **سخنی از امام صادق علیه السلام درباره حکمت نزول بلا بر مؤمن** از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: «اگر بدن مؤمن را در دنیا قطعه قطعه کنند، صلاح اوست. این بلا یا پیشگیری از بلای سخت‌تری می‌کند، یا از عذاب آخرت جلوگیری می‌نماید». **بر افروخته‌تر شدن چهره امام حسین علیه السلام در مصیبت‌های تازه** راوی گوید: «ندیدم کسی را در مصیبت همچون حسین علیه السلام باشد؛ هر مصیبت تازه‌ای که بر او وارد می‌شد، چهره‌اش بر افروخته‌تر می‌گردید». آری، چون می‌داند همه‌اش به صلاح اوست، تلافیها می‌شود، ساعتی بردباری بیشتر و به دنبالش سعادتهای بی‌حساب. **صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ.**

عدل، ص: ۳۱۸

اسرار و رازهای پنهان در انواع بلاها و ناملایمات

دستگاه آفرینش را سراسر، عدل فرا گرفته و جز حکمت و مصلحت در آن نیست؛ حتی ناملايمات و بلاها نیز اسرار و رازهایی در آنها نهفته است. حالا اگر کسی چشم باطن بین ندارد، نباید به آنچه نمی‌داند اعتراض کند و گرنه مانند آن کوری است که بر بساط بزرگی وارد شد که سفره رنگین از انواع خوراکیها در آن قرار داده بودند. کور با پا به ظرفهای چینی و بلور می‌زد، خوراکیها را لگدمال می‌کرد و به این طرف و آن طرف پرت می‌کرد، آن وقت فریاد می‌زد و اعتراض می‌کرد: کی این بساط را چیده؟ چرا ظرف چینی این جا گذاشته؟ ظریفی گفت: «تو، هم کور هستی، هم احمق. نمی‌بینی که چه سفره‌ای چیده‌اند و احمقی که اعتراض می‌کنی، به خودت اعتراض کن که نمی‌بینی و نمی‌فهمی». کسی که به قضا و قدر الهی هم اعتراض می‌کند، داستان‌ش مانند همین کور است. تو چشم مصلحت بین نداری که زیباییها را دریابی، حالا که در دست و پایت شکست، اعتراض هم می‌کنی. **نکات ضعف شیر درنده** شیر، ببر، پلنگ و گرگ حیوانات درنده هستند. حکمتها و مصلحتهایی در

عدل، ص: ۳۱۹

آفرینش آنهاست. بلی درنده هم هستند، اما شما در تمام مدت
عمرتان چند مرتبه دیده یا شنیده‌اید که شیری، انسانی را دیده
باشد؟ همین شیر که نعره‌اش دل را جا کن می‌کند، از صدای خروس
می‌ترسد. در هر قریه، عده‌ای زندگی می‌کنند، اگر خدا این ترس را
در شیر قرار نداده بود، خیلی‌ها در خطر بودند. نوشته‌اند: «شیر از
صدای طشت می‌ترسد، از شعله آتش می‌ترسد، مخصوصاً از انسان
عریان می‌ترسد». آری، آن‌کس که درنده آفرید، عدل در آفرینش
آن را هم رعایت فرمود. **اشیاء با اضداد خودشناخته می‌شوند**
بیماریها اسباب اعتراض خیلی از افراد بشر است، در حالی که
مقداری از آن، علت طبیعی دارد و آن اصطکاکاتی است که لازمه
ترکیب مواد در این عالم است که فعلاً کاری به آن نداریم. چیزی که
حالامی‌خواهم یادآور شوم آن است که خدایی که مرض را قرار
داد، شفا را هم قرار داد: **«تعرف الاشیاء باضدادها»**. از روی ضد،
اشیاء شناخته می‌شوند، هر چه ضدّ، قوی‌تر باشد، ضدّ دیگر، معروف‌تر
و مشهورتر می‌گردد. اگر نعمت، مقابل نداشته باشد، شناخته نمی‌شود؛
ولی اگر نعمت بود، آن وقت قدر نعمت معلوم می‌گردد. اگر در
عمرت سر درد نمی‌گرفتی، وقتی سر درد نداشتی، چگونه نعمت خدا
را می‌شناختی؟ همچنین دانه دانه اعضای بدن از چشم و گوش و

معهده، لذا وقتی این بیماریها را می‌بیند، به نعمت عافیت آشنا می‌گردد و سپاس خدا می‌کند. منشأ انواع بیماریهای بشر گاهی منشأ بیماری، عمل خود آدمی است. گناهی مرتکب شده که نتیجه‌اش

عدل، ص: ۳۲۰

صدمه بدنی است که می‌خورد. گاهی هم منشأ مادی دارد مانند پرخوری، یا بد خوری و گاهی هم به‌عنوان هدیه از طرف خداست تا او را به درگاه خود بکشاند. رسول خدا تب کرد، جبرئیل عرض کرد: «خدا صدای ناله مریض را دوست دارد، لذا شما را مبتلا به تب کرد». بنابر این، منشأ بیماری، مختلف است و نمی‌شود به‌طور کلی یک حکم کرد.

ممکن است از خوراک یا گناه باشد، یا تنها لطف الهی شامل حال بیمار است. بازگشت علوم به چهار جمله در بحار الأنوار از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که آن حضرت فرمود: جمیع علوم را در تحت چهار جمله یافتم؛^{۲۴۶} یعنی بازگشت همه علوم به این چهار مطلب است و کسی که این چهار مطلب را بفهمد مثل این است که

^{۲۴۶} (۱) - وجدت العلوم في أربعة: ان تعرف ربك، ان تعرف ما صنع بك، ان تعرف ما أراد منك، ان تعرف ما يخرجك من دينك\E (بحار الأنوار: ۷۸ / ۳۲۸).

جميع علوم را داناست: جمله اوّل: خداشناسی اوّل: خدای خودت را بشناسی. آن کس که تو را به عرصه وجود آورد. جمله دوّم: شناخت حکمت‌های الهی در اعضای بدن دوّم: بشناسی که خدا با تو چه کرده است. حکمت‌هایی که در ساختمان بدنت کرده، قدرت‌نمایی‌هایی که فرموده است، در

(۱) - وجدت العلوم فی اربعة: ان تعرف ربّک، ان تعرف ما صنع بک، ان تعرف ما اراد منک، ان تعرف ما یخرجک من دینک (بحار الأنوار: ۷۸ / ۳۲۸).

عدل، ص: ۳۲۱

یک قطره آب، قلم قدرت چه نقشه‌هایی کشیده است. سخنی از امام صادق علیه السلام درباره شگفتی خلقت چشم حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «(مضمون روایت در توحید مفضل) نگاه چشمت بکن، اگر غیر از شکل بادامی بود مثلاً چهار گوشه یا شش گوشه یا مثلث بود، چقدر زشت بود». علاوه بر این که باید کثافات از گوشه‌اش خارج شود (قناه العین) یعنی آب‌شی^{۲۴۷} و بالوعه‌ای^{۲۴۸} که کثافات

^{۲۴۷} (۱) - چاهی که در صحن سرای کنند برای رفع حواجی کودکان و گرد آمدن فاضلاب، چاهک (فرهنگ معین).

^{۲۴۸} (۲) - چاه فاضلاب در خانه، چاهی که در آن آب باران و آب‌های گندیده ریخته می‌شود، آب‌ریز (فرهنگ عمید).

چشم را می‌گیرد و رد می‌کند، دو گوشه چشم سوراخ است و به دو سوراخ بینی متصل است، چون چشم باز است و خاک و خاکستر و غبار در چشم داخل می‌شود، هر چه خودت را نیز نگهداری بالأخره چیزی در چشم خواهد رفت، آب کثیف چشم از دو سوراخ، گذشته و پایین می‌رود، اگر این دو سوراخ نباشد، انسان چشم درد می‌گیرد. عجب مخزنی خدای تعالی درست فرموده است. دوا در چشم می‌کنی، از سوراخ بینی بیرون می‌آید، این نمونه‌هایی از عدل خدا در آفرینش چشم است. **رشد تدریجی شعور در انسان** همچنین آن حضرت می‌فرماید: «وقتی بچه متولد می‌شود، بدون شعور و ادراک است؛ چون اگر با شعور باشد، آن وضع تولد با حیا منافات دارد و به بچه سخت می‌گذرد. یا وقتی در نجاست خود می‌غلتید چقدر خجالت

(۱) - چاهی که در صحن سرای کنند برای رفع حوایج کودکان و گرد آمدن فاضلاب، چاهک (فرهنگ معین).

(۲) - چاه فاضلاب در خانه، چاهی که در آن آب باران و آبهای گندیده ریخته می‌شود، آبریز (فرهنگ عمید).

می کشید، لذا خداوند چنین قرار داد که به تدریج شعور پیدا کند. و بچه اسباب انس پدر و مادر می گردد و وقتی به سخن می آید و شیرین زبانی می کند، به راستی که والدینش کیف می کنند». **حکمت خداوند در ایجاد لطیف ترین غذا برای نوزاد دیگر این که: معده بچه ضعیف است و نیروی هضم غذاهای مرگب را ندارد لذا خداوند لطیف ترین غذاها را برایش قرار داد و تکویناً به بچه الهام فرمود که پستان مادر را بمکد. دیگر آن که: اگر شیر یک مرتبه در دهان بچه ریزش می نمود، خفه اش می کرد، لذا سوراخهای متعددی قرار داد که به تدریج و به مقدار مشخصی شیر بیاید. پس دوّمین مطلب این شد که: «ان تعرف ما صنع بک؛ بدانی که خداوند به تو چه فرموده است». جمله سوّم: شناخت خواسته های خداوند از انسان جمله سوّم: «ان تعرف ما اراد منک؛ بشناسی که خداوند از تو چه خواسته است؟». بدانی از تو عدل خواسته است و اگر به «عدل» رفتار کنی آنچه خدا از تو خواسته، به راستی که خوشی دنیا و آخرت را یافته ای، اگر عمل نکنی، در ظلمات هستی. برای اهل عدل، در زندگی دنیا راحتی خیال و آسایش وجدان و پس از مرگ، ملحق**

شدن به ارواح عالیه است. عدل در اعتقاد، عدل در اخلاق، عدل در عمل آن هم عمل نسبت به خدا و نسبت به خلق و نسبت به خود.

عدل، ص: ۳۲۳

معنای عدل با خداوند عدل با خدا در مرتبه نخست آن است که «برایش شریک قایل نشوی». اگر شرک آوردی، ظالم هستی.^{۲۴۹} ریا شرک به خداست. هوا پرستی برای خدا، در عبادت شریک آوردن است. می بینید با تهدید بشری از میدان به در می رود لکن از تهدیدهای الهی نمی هراسد، پس معلوم می شود ایمان نیست، یا کم است. **معنای عدل با خویش** «عدل با خود» آن است که در وجودت «عقل» حاکم شود و «نفس» محکوم گردد. وقتی بر عکس باشد، نور در محبسی رفت و ظلمت بر سر کار آمد، جمیع حرکات بر طبق نفس و هوا می شود، جلو خشم و شهوتش را نمی تواند بگیرد. **معنای عدل با خلق** «عدل با خلق» را نیز بزرگانی مانند **خواجه نصیر** در اخلاق ناصری و **غزالی** در احیاء العلوم و دیگران شرح داده اند و بهتر از همه جمله ای است که در نهج البلاغه ضمن وصایای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام

^{۲۴۹} (۱) - «... يَتَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» E\ لقمان: ۱۳.

است که: «خودت را میان خود و دیگری میزان قرار بده، هر طور می‌خواهی مردم با تو معامله کنند، با دیگران معامله کن». **عدم جایز بودن ظلم به کافران** به قدری مطلب مهم است که در قرآن مجید صریحاً می‌فرماید:

(۱) - «... يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تُشْرِكُوْا بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ» لقمان: ۱۳.

عدل، ص: ۳۲۴

«دشمنی قومی، شما را وا ندارد که ستم روا دارید». ^{۲۵۰} حالا که با شما دشمن و کافر است و شما را از حج خانه خدا و مسجد الحرام منع کرده است، این کارها باعث نشود که ستمی بی‌جا روا دارید. جریانش به‌طور اختصار چنین است: سالی که مسلمین خواستند اعمال عمره بجا آورند، مشرکین مکه نگذاشتند، سال بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله با دوازده هزار نفر و با قدرت و تجهیزات کامل به مکه رفت، خداوند یادآور می‌شود که مبادا عقده سال قبل و مزاحمت مشرکین باعث شود که از جاده اعتدال خارج شوید و تجاوز و ستم کنید، خانه کسی را خراب نکنید، خلف وعده با مشرکین و کفار نکنید و نقض عهد نکنید. در آیه دیگر به‌طور کلی می‌فرماید:

^{۲۵۰} (۱) - «... وَلَا يَحْرِ مَنَکُمْ شَتَاَنُ قَوْمٍ ... أَنْ تَغْتَدُوا ...» E\ مائده: ۲.

«دشمنی و درگیری باعث اجحاف و عدالت نکردن نشود، همیشه عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است».^{۲۵۱} با هر کس دلتنگی پیدا کردی، مبادا سبب تجاوز شما بشود تا خدای ناکرده کار به تهمت، آبروریزی و غیبت برسد. هر کس باید به فکر رود که چقدر بر خلاف این آیه عمل کرده است. **مسلمان شدن مرد یهودی به خاطر رفتار شایسته پیامبر صلی الله علیه و آله با او بنا بر خبری که در کتب اخبار است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چند درهم به یک نفر یهودی بدهکار بود. هنگام عبور پیامبر، یهودی، جلوی آن حضرت را گرفت که بدهی‌ات را پرداز و برو.**

(۱) - «... وَلَا يَجْرِ مَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ ... أَنْ تَعْتَدُوا ...» **مأئده: ۲.**

(۲) - «وَلَا يَجْرِ مَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ...» **مأئده: ۸.**

عدل، ص: ۳۲۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حالا ندارم. یهودی گفت: تو را رها نمی‌کنم. فرمود: من هم می‌مانم. بعضی از اصحاب گذشتند و

^{۲۵۱} (۲) - «... وَلَا يَجْرِ مَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ...» E\ مأئده: ۸.

وضع را که چنین دیدند، خواستند یهودی را زجر کنند. رسول خدا مانعشان شد. در صورتی که اگر می‌خواست با اشاره‌ای او را قطعه قطعه می‌کردند. آفتاب گرم مدینه بر بدن پیغمبر تابید و عرق از سر و روی مبارکش می‌ریخت، مع الوصف کوچکترین حرف تندی به او نزد. هنگام نماز شد، آمدند گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله موقع نماز است، مگر مسجد تشریف نمی‌آورید؟ فرمود: یهودی بر من حق دارد. وقتی یهودی این وضع را مشاهده کرد، روی دست و پای پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد و عرض کرد: من تو را برای پول نگاه نداشتم بلکه در تورات اوصاف پیغمبر آخر الزمان را خواندم که از آن جمله **حلم** است، خواستم امتحان کنم که تو همان پیغمبر موعود هستی یا نه؟ لذا ایمان آوردم: **أشهد ان لا اله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله**. رفتار عادلانه علی علیه السلام با قاتل ناجوانمرد خویش رفتاری که آقا با قاتل خودش ابن ملجم کرد، نمونه‌ای از عدل با دشمن است.

آن حرامزاده‌ای که از او شقی‌تری نیست (**اشقی من عاقر ناقة** **ثمود**)^{۲۵۲} علی علیه السلام سفارش او را به فرزندش امام حسن

مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «او به من یک شمشیر بیشتر نزده است، شما نیز یک ضربت شمشیر بیشتر به او

(۱) - بحار الأنوار: ۱۰ / ۲۲۶.

عدل، ص: ۳۲۶

نزدید، مبادا او را تگّه تگّه کنید». ^{۲۵۳} امّ کلثوم می‌فرماید: «روز نوزدهم و بیستم، عطش علی علیه السلام زیاد بود، وقتی اظهار عطش می‌کرد برایش شیر می‌آوردند. مقداری از آن را می‌خورد و سفارش می‌کرد بقیّه‌اش را به اسیرتان (ابن ملجم) بدهید». آخرین مرتبه که تمام شیر را نوشید، فرمود: «این آخرین رزق من از دنیا بود» آنان را سوگند داد که برای ابن ملجم هم ببرید. همان فرمایش خودش که: «اگر سلطنت هفت اقلیم را به من بدهند و در برابرش از من بخواهند پرکاهی از دهان مورچه‌ای به ستم بگیرم چنین کاری را نخواهم پذیرفت». راستی در برابر عدل علی علیه السلام و نور مطلق، ظلم بنی امیّه و ظلمات آنهاست.

چقدر بی رحمی داشتند که حتی به بچّه شیر خوار هم ترحم نکردند.
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسِينَ الشَّهِيدَ.

(۱) – نهج البلاغه فیض الاسلام: حکمت ۴۷.

عدل، ص: ۳۲۷

التماس دعا

تبدیل به pdf در ۱۴۰۰/۰۸/۰۱

توسط وب www.i20.ir

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم. «الف» ۲- اصول کافی / کلینی / محمد بن یعقوب / دارالکتب الإسلامیّه / ۱۳۸۸ ه. ق. / چاپ سوّم. ۳- أمالی / صدوق / محمد بن علی / مؤسسه الأعلمی / ۱۴۰۰ ه. ق. / چاپ پنجم. «ب»
- ۴- بحار الأنوار / مجلسی / محمدباقر / مؤسسه الوفاء / ۱۴۰۳ ه. ق. / چاپ سوّم. «ت» ۵- التفسیر الکبیر / فخر رازی / دارالکتب العلمیّه / چاپ دوّم. ۶- ترجمه تفسیر المیزان / علامه طباطبائی / مترجم: سید محمدباقر موسوی / دفتر انتشارات اسلامی.

عدل، ص: ۳۲۸

- ۷- تفسیر القرطبی / انصاری / محمد بن احمد / دار احیاء التراث العربی - بیروت. ۸- تفسیر نور الثقلین / حویزی / شیخ عبدعلی / انتشارات علمیّه - قم. ۹- توحید مفضل / املاي امام صادق علیه السلام / مؤسسه الوفاء. «ث» ۱۰- ثواب الأعمال / صدوق / محمد بن علی / مکتبه الصدوق. «د» ۱۱- الدر المنثور / سیوطی / جلال الدین / دارالمعرفه / چاپ اوّل. «ر» ۱۲- رسائل / انصاری / شیخ مرتضی / دفتر انتشارات اسلامی / ۱۲۱۴ ه. ق. «ش» ۱۳- شجره طوبی / حائری / شیخ محمد مهدی / المکتبه الحیدریّه / ۱۳۸۵ ه. ق. / چاپ

پنجم. ۱۴- شرح الأسماء الحسنى. «ص» ۱۵- صحيفه سجّاديّه /
دعاهای امام سجّاد عليه السلام / دفتر انتشارات اسلامي / ۱۳۷۸ هـ.
ش.

عدل، ص: ۳۲۹

- «ع» ۱۶- عوالی اللّالی / ابن ابی جمهور / محمّد بن علی بن
ابراهيم / مطبعة سيّد الشهداء - قم / ۱۴۰۵ هـ. ق. / چاپ اوّل. «ف»
۱۷- فروع کافی / کليني / محمّد بن يعقوب / دارالکتب الإسلاميه /
۱۳۹۱ هـ. ق. «ک» ۱۸- کنز العمال / هندی / علی المتقی بن
حسام الدين / مؤسسه الرساله - بيروت / ۱۳۹۹ هـ. ق. «ل» ۱۹- لئالی
الأخبار / توسير کانی / محمّد بنی / مکتبه المحمدي / چاپ سوّم. «م»
۲۰- مجمع الزوائد / هيثمي / علی بن ابی بکر / دارالکتب العلميه -
بيروت / ۱۴۰۸ هـ. ق. ۲۱- مدينه المعاجز / بحرانی / سيدهاشم /
مؤسسه المعارف الإسلاميه / ۱۴۱۳ هـ. ق. / چاپ اوّل. ۲۲- مسند /
حنبل / احمد / دار صادر. ۲۳- مصباح المتهد.

عدل، ص: ۳۳۰

- ۲۴- معانی الأخبار / صدوق / محمّد بن علی / مکتبه الصدوق /
۱۳۷۹ هـ. ق. ۲۵- مقتل الحسين / خوارزمي / موفّق احمد / مکتبه

المفيد - قم. ٢٦ - مقتل الحسين / مقررّم / عبدالرزاق / دارالكتاب
الإسلامی / ١٣٩٩ هـ. ق. / چاپ پنجم. «ن» ٢٧ - نهج البلاغه / صبحی
صالح. ٢٨ - نهج البلاغه / فیض الإسلام. «و» ٢٩ - وافی / فیض
کاشانی / محمد محسن / مکتبه الامام امیر المؤمنین علیه السلام /
١٤٠٦ هـ. ق. / چاپ اوّل. ٣٠ - وسائل الشیعه / شیخ حرّ عاملی /
محمد بن الحسن / مؤسسه آل البيت - قم / ١٤١١ هـ. ق. / چاپ اوّل.